

شیعه و تصحیح

جدال بین شیعه و تشیع

نویسنده:

علامه دکتر موسی موسوی



معرفی نویسنده در چند سطر :

- (۱) او نوه امام الاکبر (سید الحسن موسوی اصفهانی) است و در نجف اشرف در سال ۱۹۳۰ متولد شده است. و در اسات تقلیدی خود را در دانشگاه بزرگ نجف اشرف به پایان رسانیده و موفق به اخذ مدرک عالی در فقه اسلامی ، (اجتهاد) گشته است.
- (۲) موفق به دریافت دکترا در تشریح اسلامی از دانشگاه تهران در سال ۱۹۵۵ گشته است.
- (۳) موفق به دریافت دکترا در فلسفه از دانشگاه پاریس ((سوربون)) در سال ۱۹۵۹ شده است.
- (۴) به عنوان استاد اقتصاد اسلامی در دانشگاه تهران در بین سالهای ۶۲ - ۱۹۶۰ مشغول به تدریس بوده است.
- (۵) به عنوان استاد فلسفه اسلامی در دانشگاه بغداد در فواصل سالهای ۱۹۶۷-۸۷ مشغول به تدریس بوده است.
- (۶) در سال ۱۹۷۹ به بعد به عنوان رئیس مجلس اعلای اسلامی در غرب آمریکا انتخاب شده است.
- (۷) به عنوان استاد مهمان در دانشگاه ((هاله)) آلمان دموکراتیک، و استاد معارف دانشگاه طرابلس لیبی در بین سالهای ۷۴ - ۱۹۷۳ مشغول بکار بوده است. و بعنوان استاد باحث در دانشگاه هاروارد آمریکا، در سالهای ۷۶ - ۱۹۷۵ و استاد منتخب در دانشگاه لوس آنجلس در سال ۱۹۷۸ مشغول به تدریس بوده است .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

سخنی که باید گفته شود

إن الحمد لله، نحمده ونستعينه ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا، ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيراً وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً﴾. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيداً * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً﴾.

اما بعد: فان خير الحديث كتاب الله وخير الهدي هدي محمد - صلى الله عليه وآله وسلم - وشر الامور محدثاتها وكل محدثة بدعة، وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار.

من در خانه بزرگ رهبر طایفه شیعه، و در سایه ایشان که بحق بزرگترین رهبر و پیشوای تشیع پس از غیبت کبری^۱ تا کنون بشمار میروند. یعنی جدم امام بزرگوار (سید ابوالحسن موسوی) که شیخ محمد کاشف الغطاء، در مورد وی میفرماید: (آنان که قبل از وی بودند را از یادها برد، و آنان که پس از وی آمدند را به سختی انداخت)^۲. تولد، نشأت، و نمو یافتن و به کسب علم و معارف مشغول شدم.

در فضایی آکنده از قیل و قالهای گفته شده در مورد شیعه و تشیع، و با توجه به تمامی عوامل و شبهاتی که از اختلافات طائفی میان شیعه و سنت سخن میگفت، و قرنهای عمرش به درازا کشیده بود، من در دههای این اختلافهای تلخ میان شیعه و فرقه های اسلامی دیگر را در تار و پود وجود خود احساس میکردم و عواقب وخیمش را

^۱ غیبت کبری به معنای غیبت امام دوازدهم شیعه امامی یعنی مهدی است، که در سال ۳۲۹ هجری از انظار پنهان شد. به فصل امام مهدی مراجعه شود.

^۲ أنسی من قبله وأتعب من بعده.

می دیدم، و می دیدم که چگونه پدر بزرگم، آن امام بزرگوار، با قدمهای شجاعانه و عزمی راسخ در راه پیروزی بر سختیها و ایجاد رابطه صحیح میان شیعه و سنت، و جهت نیل به وحدت کبری میان این دو طائفه به پیش میتاخت و حدتی که به سختی با سیاستهای استعماری حاکم بر جهان اسلام برخورد میکرد سیاستهایی که عقلهای متحجر مردمی متعصب و تجار کینه توز طائفی از آن پشتیبانی میکردند. آری با مشاهده این امور، سنگینی وظیفه و همچنین قداست آن را بر دوشهای خود احساس میکردم. و هنگامی که علت قتل پدرم را در بین نمازهای مغرب و عشاء در (حضرت علویه) در نجف اشرف و بدستهای جنایتکاری که لباس دین بتن داشت و او را همچون گوسفند در حالیکه در محراب مشغول به نماز بود، سر برید درک کردم. ایمانم به این حرکت افزونی گرفت و فهمیدم که قتل پدرم نقشه ای استعماری بوده تا پدر بزرگم سید ابوالحسن را از نقشه های اصلاحی باز دارد. اما سید ابوالحسن این مصیبت را به جان تحمل نمود و در راه خدا زیباترین مثالهای صبر را جهت تلقین به مصلحین زد. که تاریخ شیعه هرگز آن را فراموش نخواهد کرد. آری او قاتلی که جگر گوشه اش و عزیزترین فرد به قلبش را به قتل رسانده بود عفو نمود، تا به اثبات برساند که قلب مصلح را هیچ طوفانی بلرزه در نیاورده، و هیچ مشکلی آنرا ضعیف نمیسازد. و هرگز در این قلب جایی برای حقد و انتقام وجود نداشته و همواره مانند قله ای استوار و بلند در راه عقیده اش ایستاده است.

پس از همه اینها بسیار طبیعی مینمود که حرکت خود را در راه تصحیح شیعه در بعضی از عقاید و اعمالش آغاز کنم همان عقائد و اعمالی که از سوئی باعث خلاف و اختلافات با فرقه های دیگر بوده، و از سویی دیگر و در ذات خود، با روح اسلام و منطق سلیم مغایرت داشت. و به عقیده من مانند گذشته هنوز بعنوان وبالی بر مذهب شیعه مطرح بوده، و اعتبار و هویتش را در عالم اسلامی و حتی همه جهان

مسخ و بد نما ساخته است.

من عقیده دارم که مطرح نمودن علل و اسباب به تنهایی جهت حل مشاکل و دشواریها کافی نمیباشد، بلکه همراه با آن باید راه حلی عملی در حل این مشکلات ارائه نموده و از شیعه در تمامی نقاط جهان بخواهیم که اگر آرزوی خیر و کامیابی دنیا و آخرت را دارند به آن ملزم گردند. من در تعقیب اختلافات میان شیعه امامی و فرقه های اسلامی دیگر به این نتیجه اساسی دست یافتم و فهمیدم که اختلاف میان آنان بسبب خلافت بعد از رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- و یا اینکه امام علی در امر خلافت بر دیگران اولویت داشت نبوده است چرا که میبینیم شیعیان زیدی که طائفه بزرگی از مسلمانان را تشکیل می دهند به اولویت علی در خلافت بعد از حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- اعتقاد داشته اما رابطه برادری و محبت میان آنها و اهل سنت جاری است. پس نتیجه میگیریم که اختلاف اساسی میان شیعه امامی و فرقه های اسلامی دیگر موضوع خلافت نیست، بلکه علت این اختلافات، موضع گیری شیعه در قبال خلفای راشدین و سب و ناسزاگویی به آنها میباشد. و این بد گفتن و عیب کردن خلفاء را در میان شیعیان زیدی و بعضی فرقه های دیگر مشاهده نمیکنیم. و حتی اگر شیعیان امامی به سلوک زیدیان اکتفا مینمودند دامنه شکاف و شقاق کمتر میگشت. اما شیعیان امامی آنچه را که به جرح و سب خلفای راشدین پرداختند که از این عمل آنان فتنه ها زائیده شد.

با دعای شبانه روزیم از خداوند طلب الهام علم و بصیرت مینمودم تا با اعطای قدرت و توفیق به من بتوانم رساله تصحیح را که از سن جوانی دست به کار آن بودم به انجام برسانم. و نتیجه آن نیایشها کتابی است که هم اکنون در دستهای شماست: (شیعه و تصحیح: جدال میان شیعه و تشیع) که امروز آن را به شیعه موجود در همه زمانها و مکانها تقدیم میدارم.

این کتاب ندائی است که ایمان مطلق به خداوند، و رسالت جاویدان اسلام و قدرت مسلمانان و کرامت انسانی را بر می انگیزد ندائی است که بسوی طُرق اصلاحی بزرگ در راه پایان دادن به اختلافات طائفی میان شیعه و فرقه های اسلامی دیگر تا قیام ساعت میخواند. فریادی است خدائی جهت بیدار سازی شیعه از خواب عمیق هزار و دویست ساله خویش، این ندا داستان تلخ جدال مسلمانان را تا به امروز از بُن میکند، این رساله فریاد عقل و ایمان است تا شیعه از خود بدر آید و غبار خمودی سالها انزوا را از خود براند و با انقلاب پیدرنگ خود آن رهبریت های مذهبی را که باعث این تخلف بزرگ در زندگانی دینی فکری و اجتماعی وی شده اند بدور ریزد، و اینچنین بود که اعتقاد و واجب من مرا ملزم نمود که میلیونها شیعه را بر خواندن این کتاب توصیه و تاکید کنم.

﴿فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾. (النمل: ۹۲).

(معنی): ((پس هر کس هدایت یافت بنفع خود هدایت یافته، و هر کس گمراه شد، بگو که من از بیم دهندگان)).

امامت و خلافت

جدال میان شیعه و تشیع هنگامی آغاز شد که شیعه معنی تشیع را از عشق به امام علی و اهل بیت، به ناسزاگویی و ذم خلفای راشدین بصورت مستقیم، و تجریح امام علی و اهل بیتش بصورت غیر مستقیم، تحریف نمود.

امامت و خلافت

نظریه خلافت تا قرن چهارم هجری

شیعه و تشیع

انحراف

عقیده شیعه امامی درباره خلافت

هر چه بیشتر به مسئله شیعه و تشیع و عقائد امامیه فکر میکنم، میبینم که میان شیعه و تشیع فاصله عمیقی وجود دارد که در بعضی از احیان به تناقض صریح میرسد و در می یابم که تشیع چیزی است و شیعه چیزی دیگر، و باز با تعمق در تاریخ جدال میان شیعه و تشیع، عصور سه گانه ای بر من روشن می شود که این جدال در آنها پدیدار گشت که این سه عصر، از عصر اول، یعنی عصر جدال فکری بعد از غیبت کبری آغاز شده، و راه را برای عصر دوم یعنی ظهور دولت صفوی بدست موسس آن شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۷ هجری، و تاسیس دولت شیعه در ایران هموار میسازد. از آنجا به بعد عصر سوم و آخر، یعنی عصر جدال میان افکار شیعی نوین و تشیع آغاز میگردند، که همان عصر ماست. عصری که طوفان فکری آن، مجتمع شیعه را در بر گرفت و نتایج غم انگیز و بسیار گرانی را پیشکش نمود که آسمان و زمین را طاقت تحمل آن نیست.

اگر بخواهیم در این رساله اصلاحی نقاط را بر حروف بگذاریم، پس باید افکار را بصورت حقیقی خود طرح نموده، و سپس روشنی بخش راه باشیم تا خواننده به وضوح کامل مسائل را دیده و بداند.

امامت سنگ اساسی مذهب شیعه امامی، زیدی، و اسماعیلی را تشکیل میدهد.

(پیروان مذهب زیدی عقیده دارند که امامت از زید بن علی بن حسین بن علی منشعب شده، و پیروان مذهب اسماعیلی برآنند که امامت از اسماعیل بن جعفر بن محمد الصادق تفرع می یابد، و هر چیزی که باعث جدال و نقاش شیعه با فرقه های اسلامی دیگر می شود از آن سرچشمه میگیرد عقیده شیعه امامی بر این است که

خلافت بعد از رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- مختص به علی بوده، و پس از او در فرزندان او تا امام دوازدهم، یعنی محمد بن الحسن العسکری، ملقب به (مهدی) خلاص شده و استمرار می یابد و (طوریکه می گویند) رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- در مورد خلافت علی پس از وی در موقعیتهای زیادی اشاره نموده، و در موقعیتهای دیگری آن را صراحتاً بیان نموده است که مشهورترین آن در مکانی بنام (غدیر خم) و هنگام بازگشتن از حجه الوداع اتفاق افتاده است که با علی بیعت نموده و میگوید:

«من كنت مولاه فهذا علي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه».

ترجمه: هر آن کسی که من مولای اویم، این علی مولای اوست. خداوندا! آنکه او را یاری کرد یاری گر باش، و آنکه با وی دشمنی ورزید، با او دشمنی کن. این امر در روز دوازدهم ذی الحجه سال دوازده بعد از هجرت اتفاق افتاد، و شیعه در همه جا این روز را جشن گرفته، و آنرا (عید غدیر) میخوانند. اما عقیده فرقه های اسلامی دیگر بر این است که رسول بزرگوار خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- در حالی به رفیق اعلی پیوست که پس از خود کسی را جانشین نکرده بود بلکه این امر را به شورای میان مسلمین بر طبق این دو آیه کریمه واگذار نمود:

﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾. (الشوری: ۳۸).

(معنی): و کارشان را به مشورت یکدیگر انجام دهند.

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾. (آل عمران: ۱۵۹).

(معنی): و با آنان مشورت کن.

و این خلاصه اختلاف بین دو فرقه میباشد. هر فرقه به آراء و دلایل خود دست می بازد و در این مورد علمای دو فرقه صدها کتاب بزرگ و کوچک تالیف نموده اند، بدون اینکه آن کتابهای عریض و طویل شیعه را نسبت به عقیده اش در مورد

خلافت تکانی بدهد، و به عقیده سنت در مورد آنچه اولی به اتباع میبندد، لریزه ای بیافکند و مسئله مهمتر اینکه این اختلاف فکری در همین جا پایان نیافته، بلکه پس از مرور سالها، و دوری از عصر رسالت، شکل بسیار خطرناکی بخود می گیرد. اگر این اختلاف در همین حد محصور می ماند، باز هم مسئله را آسانتر می نمود. و هرگز عالم اسلامی در تاریخ طویلش شاهد محن و مصایب بیشماری که از مسئله خلافت و اختلاف در آن بروز نموده است، نمی شد و همان گونه که اشاره کردیم اختلافات فکری رفته رفته از حدود بحث علمی و اختلاف در رای متجاوز گشته، و هنگامی که شیعه با عباراتی عنیف و زشت آغاز به تجریح خلفای راشدین و بعضی از امهات مومنین (زنان حضرت رسول) نمود. - عباراتی که هرگز نباید انتظار شنیدن آن را از مسلمانی نسبت به مسلمانی دیگر داشت، چه رسد به اینکه یک فرقه اسلامی این عبارات رکیک را در مورد صحابه حضرت رسول الله -صلی الله علیه وآله وسلم- و زنان وی بکار برند- مسئله شکل بسیار حاد و عنیفی بخود گرفت چون صحابه حضرت رسول جا و مکانت بالا و خاص بخود را در نزد مسلمانان داشته، و زنان حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- به لفظ صریح قرآن امهات المومنین (مادران مومنان) خوانده شده اند.

و اینجا بود که در میدان اختلاف، نوعی عدم برابری در طرز تفکر و عقیده دو فرقه رخ نمود. چون همه فرق اسلامی دوستدار علی بوده، و او را همانند خلفای پیش از او تکریم می کنند. و همچنین نسبت به اهل بیت رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- احترام قائل بوده و در نمازهای خود بر آنها صلوات می فرستند. اما شیعه در مقابل خلفای مسلمانان موضعگیری دیگری دارد، که این موضعگیری با عنف، قسوت، و کلامی زشت همراه است.

پس طبیعی است که در مقابل این موضعگیری، از سوی علمای فرق اسلامی دیگر

جهت دفاع از عزیزترین و جلیل ترین خلفای خود، شاهد عکس العملی عنیف باشیم. در نتیجه قلم زنان از علمای اهل سنت کتابهای عریض و طویلی در مورد شیعه نوشتند، و این فرقه را گاهی کافر خواندند، و گاهی دیگر آنان را به خروج از اسلام متهم ساختند. و این چنین بود که مسئله خلافت و نظریه آن در کتابهای اسلامی هر دو فرقه صفحات بسیار زیادی را به خود اختصاص می دهد.

آری قلمها هنوز در این مورد می نویسند و مولفات کماکان انتشار می یابند، گویی مسلمانان در این دنیای پر از احداث و مکاره، هیچ مشکل دیگری جز مشکل خلافت ندارند.

اما با همه این مسائل، راهی که شیعه در مواجهه مشکل خلافت پیمود بسیار شگفت انگیز و عجیب بنظر میرسد. چرا که این راه تماما با سیرت و روش امام علی و فرزندان وی یعنی ائمه شیعه تناقض دارد. به همین دلیل هنگامیکه شعار شیعه را که در عشق به امام علی و فرزندانش خلاصه میشود به یاد می آورم و وجودم را دهشت و حیرت فرا میگیرد چون آنان همگام با سر دادن این شعار، آن را زیر پا میگذارند. در اینجا میخواهم با شیعه در محدوده معتقدانش و به زبان خود او سخن بگویم. تا حجت را بر آنان اتمام کرده باشم. در نتیجه به ناچار باید بگویم که من دو امر متناقض را در پیش روی خود میبینم که یکی تشیع و دیگری شیعه نام دارد. و از اینجا این امر را نتیجه میگیریم که آن جدال بین شیعه و تشیع، که بلافاصله پس از غیبت کبری اتفاق افتاد علت اصلی همه انحرافات است که در تفکر شیعه از زمان پس از غیبت کبری تاکنون بروز نموده است. و ما عقیده داریم که آن انحراف سبب اساسی شقاق بین شیعه و سایر فرقه های اسلامی است، که هر کدام از این انحرافات را در فصل خاص بخود باز و روشن خواهیم کرد.

نظریه خلافت در عهد رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم -

اگر بخواهیم موضوع خلافت را در عهد رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - و همچنین پس از وفاتش بدقت بررسی کنیم، به یک نتیجه کلی دست خواهیم یافت، که در آن هرگز مجال اختلاف نیست و آن نتیجه این است که نظریه اولویت و افضلیت جانشین و خلیفه پیامبر بزرگوارمان - صلی الله علیه وآله وسلم - درست پس از مرگ وی مطرح شده است و چه میبینیم که (عباس بن عبدالمطلب) امام علی را در حالیکه مشغول به امور کفن و دفن حضرت - صلی الله علیه وآله وسلم - میباشد، مخاطب قرار داده و به وی میگوید:

(دستت را به من بده تا با تو بیعت کنم، تا مردم بگویند عموی رسول خدا با پسر عموی او بیعت نموده است).

و از سوی دیگر مسلمانان در (سقیفه بنی ساعده) گرد آمدند تا در مورد خلافت به نتیجه ای برسند، و انصار به مهاجرین گفتند: (یک امیر از ما و یک امیر از شما) و اگر در همین حین خلیفه (عمر بن خطاب) با بیعت کردن با (ابابکر) به مسئله پایان نداده بود، فتنه ای بزرگ میان دو مجتمع برپا میگشت. در نتیجه پس از بیعت عمر با ابوبکر، همه مسلمانان با او بیعت نمودند. و (سعد بن عباد) شیخ قبیله خزرج که از انصار بود چون خود را بر امر خلافت اولی میدانست، با ناراحتی صحنه را ترک گفت و همچنین امام علی تا مدتی از بیعت نمودن امتناع نمود. اما بزودی و با رضایت کامل با خلیفه جدید ابوبکر بیعت نمود، حتی در این باره خلیفه عمر بن خطاب، در حالیکه اشاره اش به علی بود، به ابن عباس چنین میگوید:

(اما به خدا دوست تو، پس از رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - در امر خلافت نسبت به همه مردم برتری داشت، اما ما به دلیل دو صفت وی از او ترسیدیم،

جوانی او و عشقش به فرزندان عبدالمطلب)^۳.

و در جایی دیگر، هنگامیکه خلیفه عمر بن الخطاب در بستر مرگ بود، در حالیکه به امام علی اشاره میکرد، چنین میگفت: (به خدا اگر امر خود را به او میسپردید، شما را با حجتی روشن راهنمایی می نمود)^۴.

پس میتوان گفت که نظریه تشیع علی با محتوایی که بدان اشاره نمودیم، پس از وفات پیامبر -صلی الله علیه وآله وسلم- پدیدار گشت، و بدان صورت تا قرن سوم هجری ادامه یافت و این نظریه در این معنا خلاصه میشود که: امام علی در امر خلافت، بر دیگران اولویت داشت اما مسلمانان بر طبق آیه کریمه:

﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾. (الشوری: ۳۸).

در نتیجه شورای خود، ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب کردند. و همچنین امام علی با رضایت کامل، و همانند دیگران با او بیعت نمود. و موضع امام در قبال خلفای دیگر، یعنی عمر ابن الخطاب و عثمان ابن عفان نیز به همان صورت بود یعنی با آنان بیعت نموده و همواره در مشورت و رای، یاری مخلصی برای آنان بود.

^۳ شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۲۴.

^۴ شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۶۴.

تشیع در قرن دوم هجری

از اوائل قرن دوم هجری، نظریه تشیع آغاز به شکل گرفتن در کالبد مذهبی، فقهی نمود که آنرا میتوان مذهب اهل بیت نام نهاد، تجلی این مذهب در زمانی بود که مذاهب بزرگ فقهی دیگر، مانند مذاهب مالکی، شافعی، حنفی، و حنبلی پدیدار گشته بودند. و در همان زمان مذهب اهل بیت به اوج جلوه گری خود در مدرسه امام صادق یعنی امام ششم شیعیان رسید. نظریه ای که همواره مذهب اهل بیت را همراهی میکرد، نظریه ای بود که اظهار میداشت که اگر امام علی در امر خلافت بر دیگران اولویت داشت پس در نتیجه فرزندان وی، و از آنجا نوه او، یعنی (امام جعفر بن محمد الصادق) که از بزرگترین فقهای عصرش بشمار میرفت نیز در مسائل و شئون دین بر دیگران اولویت دارد و اینچنین بود که مدرسه فقه جعفری در زمان امام صادق پای به عرصه وجود نهاد او در آن زمان در مدینه منوره جلسات درس خود را در فقه و علوم دیگر برپای داشته، و شاگردانش بگرد او جمع میشدند. باید به این امر نیز اشاره کنم که پیروی علی و اهل بیتش پس از کشته شدن (امام حسین) رفته رفته شکل بسیار خطرناکی بخود میگرفت و عکس العمل بسیار شدیدی را از سوی عالم اسلامی بدنبال داشت که نتیجه مستقیم آن، انقلابات پی در پی ای بود که منجر به سقوط دولت اموی و پس از آن (مروانیه) و قیام دولت عباسی گشت. همانگونه که میدانیم انقلاباتی پی در پی بنام تشیع علی و اهل بیتش صورت گرفت که از جمله آن میتوان از انقلاب (مختار) و انقلاب (مصعب بن زبیر) و انقلاب (زید بن علی بن الحسین) - که به شهادت وی و همراهانش منجر شد - نام برد و همچنین انقلاباتی که ثمره آن را (عباسیان) چیدند و در نتیجه آن خلافت اموی سرنگون شد این انقلاب نیز بنام تشیع اولاد علی و اهل بیت رسول خدا آغاز گشت و (ابو مسلم خراسانی) در آغاز قیام انقلابش، مردم را بسوی اهل بیت میخواند، اما رفته رفته بسوی عباسیان

تمایل نمود که قصه آن در کتاب تاریخ معروف است.

ائمه شیعه در عهد خلفای عباسی با احترام عظیم مسلمانان روبرو بودند، تا آنجا که بسیاری از مردم معتقد به اولویت و حقانیت آنها بر امر خلافت بودند و در نتیجه همین افکار عمومی مبنی بر اولویت آنان بود که (مامون) خلیفه عباسی (امام علی الرضا) را بعنوان ولیعهد خود انتخاب کرد. اما امام رضا در عهد مامون وفات یافته و خلافت در خود عباسیان استمرار یافت پس میتوان گفت که نظریه تشیع علی و اهل بیتش که هر از گاهی بصورتی در مجتمع اسلامی ظهور مینمود در آن زمان طرفداران سرسخت بخود را داشت نتیجه ای که میتوان از این مقدمه گرفت این است که، نظریه تشیع در سه قرن اول پس از هجرت موجود بوده، و در این نکات خلاصه میشود:

اولا: علی در امر خلافت بر دیگران اولویت داشت، اما مسلمانان با خلفای راشدین بیعت نمودند، و علی نیز با آنان بیعت کرد. سپس مسلمانان پس از عثمان، با علی بیعت کردند. نتیجتاً در شرعیت خلافت خلفای راشدین (از ابوبکر تا علی) هیچ جای شک و شبهه ای وجود ندارد.

ثانیا: دشمنی با خلفای اموی، بخاطر موضع (معاویه) در قبال علی و قتل امام حسین، و ناسزاگویی پنجاه ساله خلفای اموی نسبت به علی در روی منبرها تا زمان (عمر بن عبدالعزیز) خلیفه اموی، که از این مسئله جلوگیری نمود.

ثالثا: مراجعه به اهل بیت در مورد احکام شرعی و مسائل فقهی.

رابعا: اولویت اهل بیت، و بخصوص ائمه، فرزندان امام حسین در امر خلافت، نسبت به امویین و عباسیین.

آغاز انحراف در فکر شیعه

پس از اعلام رسمی غیبت امام مهدی در سال ۳۲۹ هجری، امور غریبی در طرز فکر شیعه پدیدار گشت که در نتیجه، آن عهد را میتوان عهد جدال بین شیعه و تشیع و یا عهد انحراف نام نهاد و اولین انحرافی که در این عصر بوجود آمد، ظهور آرائی بود که عنوان میکرد: خلافت بعد از رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- بنص الهی، مخصوص علی بوده است. و همه صحابه بجز چند نفری از آنان، با انتخاب ابابکر این نص را زیر پا گذاشته اند. و همزمان با عنوان شدن این نظریات نظریه دیگری نیز مطرح شد، که این مسئله را اعلام میکرد: ایمان به امامت، مکمل اسلام است. و حتی برخی از علماء شیعه مسئله (امامت) و (عدل) را به اصول سه گانه دین، یعنی (توحید) (نبوت) و (معاد) اضافه نمودند. و برخی علماء نیز اینطور مسئله را توجیه کردند که این دو اصل، جزو اصول دین نبوده، بلکه از اصول مذهب میباشند. و در همین زمان نیز روایاتی از ائمه شیعه نقل شد که محتوای این روایات، ناسزاگویی به خلفای راشدین و بعضی از زنان حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- بود.

جدیر به ذکر است که بدانیم در زمان خلافت معاویه، و هنگامیکه او امر به سب امام علی بر روی منابر را میداد، و حتی پس از مقتل امام حسین و ظهور انقلابات انتقام جویانه در رابطه با آن و زمانیکه طوفان تشیع بر خلاف امویان تازیانه میزد، و راه را برای خلافت عباسی هموار میساخت، هیچ اثری از این آراء عجیب و غریب که به یک باره پس از غیبت کبری در مجتمع اسلامی بروز نمود، دیده نمیشود همان آرای که بعضی از راویان شیعه و علمای مذهب، در نشر، کاشت و داشت آن در عقول ساده اندیشان شیعه با یکدیگر مشارکت نمودند. و هم در آن زمان بود که نظریه (تقیه) در مذهب شیعه بروز نمود. نظریه ای که در راه حمایت از آراء نو

رسیده و جدید از گزند سلطه حاکم، امر به علنی ساختن بعضی از امور، و مخفی ساختن برخی دیگر میداد. و چون راویان شیعه میخواستند به آن روایات غریب پشتوانه دینی بدهند، تا در صحت آن هیچ شکی بوجود نیاید در نتیجه آنان را به ائمه شیعه و بخصوص (امام باقر) و (امام صادق) منتسب نمودند. صحت این روایات احتیاج به تثبیت داشت تا مردم آنان را همانگونه که هست قبول نموده و از تعمق و ژرف اندیشی در مضامین آن خودداری کنند. نتیجتاً در اینجا بود که نظریه (عصمت) ائمه شیعه پا به عرصه وجود گذاشت تا بتواند پشتوانه مذهبی دیگری برای اینگونه احادیث بوده، و از آنان روایات مقدسی بسازد که هیچ جای جدل، نقاش، بحث، و نقضی در آن نباشد. ما در مورد هر کدام از این آراء غریب وارداتی که با تکوین مذهب شیعه ارتباطی مستقیم دارد، در همین کتاب، و در فصل خاص مربوط به خودش به گفتگو خواهیم پرداخت. اما هم اکنون بگذارید تا به مبحث خلافت و امامت باز گردیم، تا تغییراتی را که راویان و علمای مذهب، بعد از غیبت کبری در آن احداث نمودند، مورد بررسی قرار دهیم.

اگر روایاتی را که در فاصله بین قرن چهارم و پنجم هجری راویان شیعه در کتب خود نوشته اند، منصفانه مورد بررسی قرار دهیم، به این نتیجه اسف بار خواهیم رسید که، کوششی را که بعضی از راویان شیعه جهت اسائه به اسلام نموده اند، همانا در سنگینی از وزن آسمانها و زمینها برتری میگیرد، و اینطور بنظر میاید که هدف آنان از نقل اینگونه روایات، جای دادن عقیده شیعه در قلبها نبوده است، بلکه آنان اسائه به اسلام و همه وابستگیهایش را هدف قرار داده بوده اند. و هنگامیکه به روایات نقل شده از ائمه شیعه و همچنین اباحت منتشر شده آنان در رابطه با خلافت مینگریم، و میبینیم که چگونه همه صحابه حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- عصر رسالت، و مجتمع اسلامی در رابطه با آن را زیر رگبار شتم و ناسزا میگیرند. تا

حقانیت علی و اهل بیتش، و علو شان آنان را اثبات کنند، خواهیم دانست که این راویان، خدا آنان را نبخشد، به علی و اهل بیتش بیشتر از خلفاء و صحابه اسائن ورزیده، و همچنین تصویر عهد رسول بزرگوارمان، و هر آن چیزی که با ایشان در ارتباط بود، از اهل بیتش گرفته، تا اصحابش را به زشتی تمام مشوه نموده اند.

و اینجاست که لرزه بر اندام میافتد، و حیرت تمام وجودم را فرا میگیرد و میپرسم: آیا درست نیست اگر بگوییم که این راویان و محدثین در زیر پوشش عشقشان به اهل بیت، در حقیقت مسئولیت انهدام اسلام را بر دوش گرفته بودند؟ در حالیکه آنان خود را سروران اسلام و فقهای اهل بیت میخوانند، از نسبت دادن این روایات به ائمه شیعه چه منظوری داشته اند؟

مقصود از نسبت دادن این روایات که با سیرت امام علی و فرزندان او و حتی عقل و فطرت سالم انسانی تناقض دارد، به ائمه شیعه چه بوده است؟ و من هیچ شکی ندارم که برخی از راویان و محدثین شیعه و بدنبال آنان بعضی از فقهاء مذهب، پس از اعلان غیبت کبری بصورت رسمی، به این تطاول دست زده، و روایاتی ساختگی را به ائمه شیعه منسوب داشتند. در حالیکه از امام مهدی اینگونه نقل شده بود که:

از امروز هر کسی که ادعای رویت من را بکند، او را تکذیب کنید.^۵

و اینچنین بود که همه درهای اتصال به امام، و بررسی صحت روایات منسوب به وی و اجدادش، بسته شد. و زمینه را برای آنان که به شیعه و اسلام با دیده سوء مینگریستند آماده ساخت. پس ساختند و بافتند و قلمهایشان هر آنچه را که خواستند نوشت.

برای اینکه امر را روشن کنم بگذارید نقاط را بر حروف بگذارم، و در این باب از

^۵ سیرة الأئمة الاثنی عشر ج ۳ ص ۵۷۰، هاشم الحسین.

خلافت آغاز کنم، تا ببینیم که آنچه آنان در حق خلفاء و اصحاب حضرت -صلی الله علیه وآله وسلم- روایت نمودند، چگونه با سیرت امام علی و اهل بیتش مغایرت داشته و اصطدام میکند. و پس از آن ببینیم که آن راویان و بعضی از علمای شیعه، چگونه جهت اثبات رای خود، و نقض مواقف صریح امام و اهل بیتش، که آنچه را که ایشان بافته اند پنبه میکند، سیرت امام علی و ائمه بعد از وی را زیر پا گذاشتند. تا بصورتی پیچیده که ظاهری زیبا و باطنی بس قبیح دارد، آراء خود را بر طبق میل و هوس خود به اثبات برسانند.

موضع امام علی در رابطه با خلافت

گفتیم که تشیع یعنی عشق به امام علی و اهل بیتش، و اعطاء حق اولویت در خلافت به وی و فرزندان او و فکر نکنم که کسی وجود نداشته باشد که علت این اعتقاد ما را نداند. امام علی در خانه رسول کریم -صلی الله علیه وآله وسلم- پرورش یافته، و بزرگ شد و خود او در مورد این نشأت چنین میگوید:

((مکان من از رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- همه میدانند، که چگونه به او نزدیک بودم، و منزلت خاص داشتم مرا در دامان خود میگذاشت، و در آغوشم میگرفت. مرا در بستر خود میخواباند، جسدش با من در تماس بود، و عرق او را می بوئیدم. لقمه را میجوید، و سپس در دهان من میگذاشت، از من هیچ دروغی نشنید و در افعال هیچ فساد نیافت^۶ .

و امام علی در بیان منزلت خود نزد رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- اینچنین ادامه میدهد:

((هر سال به حرا میرفت او را میدیدم و بجز من کسی او را نمیدید. و هرگز در

^۶ نهج البلاغه ج ۲ ص ۱۵۷.

زمان اسلامش با خدیجه در خانه ای گرد هم نیامدند، که من سومین نفر آنان نباشم.
نور وحی و رسالت را میدیدم و بوی نبوت را میشنیدم.

و بار دیگر به امام گوش فرا میدهیم که میگوید:

((رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- در حالی وفات نمود که سر مبارکش بر
سینه ام قرار داشت، و در دستان من جان داد،) نزد اهل سنت معروف و صحیح این
است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هنگام وفات سر مبارکش بر سینه
حضرت عائشه قرار داشته و به همین صورت دار فانی را وداع فرمودند)

در حالی عهده دار غسل او -صلی الله علیه وآله وسلم- بودم که ملائکه یاری
دهندگان من بودند، خانه و آستان پر از ضجه و فریاد بود گروهی صعود و گروهی
عروج می نمودند، گوشهایم هیمنه آنان را می شنید که بر او صلوات می فرستادند تا
وقتی که او را در ضریحش گذاردیم.^۷

و باز امام علی خود را در نامه ای که به والیش در بصره، یعنی عثمان بن حنیف
میفرستد، چنین وصف میکند:

(رابطه من با رسول خدا، مانند رابطه برادر با برادر، و دست با بازو است)^۸.

و پس از همه اینها، امام همسر زهرا پدر حسنین و از بزرگترین سازندگان اسلام،
و سرسختترین مدافعان این رسالت میباشد، که با قلب، زبان، و گوشت و خون خود
از آن دفاع کرد،

چهره روشن علی و جهادش، و منزلتش در اسلام هنگامی آشکار میگردد، که به
احادیث صحیح و متواتر شیعه و سنت در رابطه با عشق رسول خدا -صلی الله علیه
و آله وسلم- به وی گوش فرا دهیم رسول خدا -صلی الله علیه و آله وسلم- فاطمه

^۷ نهج البلاغه ج ۲ ص ۱۷۲.

^۸ وأنا من رسول الله كالصنو من الصنو والذرع من العضد.

زهرا را به امر خداوند به ازدواج وی در آورد، و دیگران را رد کرد در حالیکه میگفت: (در این مورد منتظر قضای خداوند میباشم) و هنگامیکه قضاء نازل شد، این ازدواج میمون انجام پذیرفت.

در غزوه احد حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- علی را با جملاتی توصیف میکند، که دیگر احادیث نقل شده در رابطه با فضائل وی را روشن میسازد. به راستی که هر حرفی از آن حروف، در آن کلمات جاویدان را، باید به عنوان نشان و مدالی گرفت که از جانب رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- بر سینه علی بن ابی طالب نصب شده اند. نشانی که مکانت ابدی جهاد، اخلاص، از خود گذشتگی و ایمان را در زندگی دنیا مشخص ساخته، و نام بزرگان را جاویدان میسازد. این دو جمله در خلال یک ساعت و یا کمتر از رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- صدور یافت، و آن هنگامی بود که علی جهت مقاتله با دشمن اسلام، و قهرمان مشرکین یعنی (عمرو بن عبد ود) که همواره به تنهایی با چند نفر میجنگید، به پیش رفته بود، پیامبر خدا اینچنین فرمود:

خداوندا، همه اسلام را بر همه شرک پیروز فرما.

و هنگامیکه عمرو به ضربه شمشیر علی بر زمین افتاد، او -صلی الله علیه وآله وسلم- اینچنین گفت:

(ضربه علی در روز خندق از عبادت همه انس و جن برتر است)^۹. این حدیث موضوع است یعنی حدیثی دروغین میباشد علامه البانی در سلسله ضعیفه علت دروغ بودن را به احمد بن عیسی الخشاب ربط داده است به دو دلیل یکی اینکه امام ذهبی در مورد ایشان گفته رافضی و دروغگو بوده است خدا زشتش کند همچنین ابن طاهر

^۹ حاکم در مستدرک ج ۳ ص ۳۲ اینگونه اخراج کرده است: فلمبارزة علي لعمر و أفضل من أعمال أمي إلى يوم القيامة. قال الذهبي في تلخيص حديث موضوع وقال الباني في سلسلة الضعيفة حديث كذب

ایشان را در ردیف دروغ گویان ذکر کرده است)

کسی که بخواهد زندگانی رسول کریم و امام علی را پیگیری کند، به این نتیجه میرسد که پیوندی که محمد -صلی الله علیه وآله وسلم- و علی را با یکدیگر ارتباط میدارد از پیوند قرابت بسیار برتر رفته، و رابطه ای روحانی را بوجود میآورد، که ریشه در آسمان، و شاخ و برگ در قلب رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- و پسر عمویش دارد. لذا هرگز جای تعجب نیست که از علی سخنانی بشنویم ، که به سخنان پیامبر بسیار نزدیک میباشد. حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- در هنگام دفاع از رسالتش اینچنین میگوید:

(به خدا سوگند، اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ من بگذارید، هرگز از رسالت خود دست بر نخواهم داشت).

و کلمات آتیه را نیز از علی در رابطه با ایمانش به خداوند میشنویم.

(به خدا سوگند اگر اقالیم هفت گانه، و هر آنچه در زیر فلکهایش وجود دارد را به من بدهند تا خداوند را با سلب دانه جوی از مورچه ای عصیان کنم ، هرگز اینکار را نخواهم کرد).

امام علی بر مشروع بودن امر بیعت با خلفاء تاکید میکند

آنچه را که گفتیم سنگ زیرین امامت و شعبه های آن را تشکیل میدهند. اما آیا در اینجا هیچ نصی الهی در تعیین علی بعنوان خلیفه مسلمانان وجود دارد.

امام علی همواره میگفت که هیچ دستوری از جانب خداوند مبنی بر خلافت وی نازل نشده است، و همه اصحاب وی نیز بر این پندار بودند و این اعتقاد تا زمان غیبت کبری، که پس از آن تغییرات زیادی در عقیده شیعه بوجود آمد، و آن را دگرگون ساخت استمرار داشت. و بار دیگر میگوییم که بین اعتقاد امام علی و

اصحابش مبنی بر اولویت وی در امر خلافت، و اینکه خلافت وی امری الهی بوده و از او غصب شده باشد، تفاوت زیادی وجود دارد. پس بگذارید به امام علی گوش فرا داده، که به وضوح کامل، و صراحت تمام، مشروع بودن انتخاب خلفاء را تایید میکند، و بر عدم وجود نص سماوی مبنی بر خلافت خود صحه میگذارد.

(همان قومی با من بیعت کرده اند که با ابابکر، عمر و عثمان بیعت کرده بودند. پس شاهد را حق اختیاری نبود، و غایب را نیز هیچ حقی نباشد که این انتخاب را مردود شمارد).

این شورا برای مهاجرین و انصار است، اگر آنان کسی را انتخاب نموده، و او را امام خواندند، پس خداوند از این امر راضی است و اگر آن شخص با طعن و یا بدعتی از امر آنان خارج شد، او را به راه باز می گردانند. و اگر از اطاعت اجتناب نمود، با او جهت پای گذاشتن در راهی بجز راه مومنین به مقاتله میپردازند)^{۱۰}.

و قبل از اینکه وارد بحث موضع امام علی در رابطه با خلافت خلفای پیش از وی شده و به سخنان امام که روشن کننده این موضع میباشد استناد ورزیم، باید در مورد جدا سازی رغبت‌های شخصی پیامبر -صلی الله علیه وآله وسلم- از جنبه آسمانی شخصیت ایشان که با وحی و امر خداوند در ارتباط بود، کمی صحبت کنم.

فرق میان اوامر الهی و رغبت‌های شخصی حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم-

جدا سازی این دو جانب از شخصیت محمدی -صلی الله علیه وآله وسلم- کمک زیادی به روشن نمودن جانب الهی ایشان و جانب شخصی آن حضرت مینماید. و

^{۱۰} نهج البلاغه ج ۳ ص ۷، (إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبابكر وعمر وعثمان علي ما بايعوهم عليه، فلم يكن للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرد وإنما الشورى للمهاجرين والانصار، فان اجتمعوا على رجل وسموه إماماً كان ذلك لله رضی، فإن خرج من أمرهم خارج بطعن أو بدعة ردوه إلى ما خرج منه، فإن أبي قاتلوه على أتباعه غير سبيل المومنين).

اگر بدانیم که همواره جهد و کوشش آن حضرت بر این بوده است که اقوال و اعمال شخصی اش را که هیچ رابطه ای با آسمان نداشته، از اقوال و اعمال الهی اش جدا کند، عظمت ایشان و عظمت نفس کریم ایشان را در خواهیم یافت. پس قرآن کریم هنگامیکه از حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- سخن میگوید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾. (لنجم: ۵-۴-۳).

(و هرگز به هوای نفس سخن نمیگوید، و سخن او هیچ چیز غیر از وحی نیست، او را جبرئیل همان فرشته توانا علم آموخته است).

بدون شک می خواهد بگوید که، ایشان هنگامیکه قرآن را قرائت نموده و آیات الهی و احکام نازل شده را به مسلمانان ابلاغ میکنند، به راستی که به زبان وحی سخن گفته، و کلامی را که خداوند بر قلبش نازل نموده بر آنان میخواند. و این همان شرط ایمان به اسلام و به رسالت محمد -صلی الله علیه وآله وسلم- و قرآن فرود آمده بر وی میباشد.

اما قرآن کریم جهت نشان دادن فرق اساسی میان رغبتهای شخصی آن حضرت، و امور منزله الهی در آیات عتاب و آیات نهی، بصورت واضح و صریح به شک و شبهه پایان داده است. پس با هم این آیات بینات را بخوانیم:

۱- ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾. (المائدة: ۶۷).

معنی: ای پیامبر آنچه از خدا بر تو نازل شد به مردم ابلاغ کن. و اگر نکنی تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده ای، و خدا تو را از شر و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت، به راستی که خداوند قوم کافران را هدایت نمیدهد.

۲- ﴿وَإِذْ كُرِّرْتُكَ إِذَا نَسِيتُ﴾. (الکهف: ۲۴).

معنی: و خدا را یاد کن اگر فراموش کردی.

۳- ﴿سُنْقَرُوكَ فَلَا تَنْسَىٰ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَىٰ﴾. (الأعلى: ۶-۷).

معنی : و ما آیات قرآن را بر تو قرائت میکنیم تا هیچ فراموش نکنی ، مگر آنچه خداوند بخواهد ، که او بر امور آشکار و پنهان آگاه است .

۴- ﴿وَلَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ﴾. (آل عمران: ۱۷۶).

معنی : ای پیامبر تو اندوهناک مباش که گروهی براه کفر می شتابند.

۵- ﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾. (الحجر: ۸۸).

معنی : و بر آنها غم و اندوه مخور و پر و بال را برای مومنان بگستران .

۶- ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَىٰ حَتَّىٰ يَبْخَرَ فِي الْأَرْضِ﴾. (الأنفال: ۶۷).

معنی : هیچ پیامبری را سزاوار نبود که اسیر بگیرد ، تا آنکه در زمین در زمین قتل بسیار بوجود آورد.

۷- ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ﴾. (التوبة:

۴۳).

معنی : ای پیامبر : خدا تو را ببخشد ، چرا پیش از اینکه دروغگو از راستگو بر تو

آشکار شود ، به آنان اجازه دادی ؟

۸- ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ

لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾. (التوبة: ۱۱۳).

معنی : پیامبر و مومنان نمی باید برای مشرکان ، هر چند که خویشان آنان باشند ، طلب آمرزش میکردند، بعد از اینکه آنان را بعنوان اهل جهنم شناختند .

۹- ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي

نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾. (الأحزاب: ۳۷)

معنی : و آنگاه به کسی که خدا به او نعمت داده و تو به او احسان نمودی گفتی

که زن خود را نزد خویش نگاه دار و تقوای خدا پیشه کن ، و آنچه را که خداوند

آشکار میسازد در نفس خویش پنهان میکردی و از مردم میترسیدی ، و خداوند

سزاوارتر است که از او بترسی .

۱۰- ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

(التحریم: ۱).

معنی: ای پیامبر چرا آنرا که خداوند بر تو حلال فرمود، تو بر خود حرام میکنی، تا زنان را از خود خوشنود سازی، و خداوند آمرزنده و مهربان است.

۱۱- ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى * وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزَكَّى * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى *
أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى * فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى * وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَكَّى * وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى * وَهُوَ يَخْشَى *
فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى * كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ﴾. (عبس: ۱-۱۱).

معنی: روی ترش نمود و اعتراض کرد، چون آن مرد نابینا حضورش آمد، تو چه میدانی شاید او تزکیه میشد، و یا به یاد می آورد و این تذکره او را نفع میرساند، اما کسی که بی نیازی نمود، تو به او توجه می کنی، در صورتی که اگر تزکیه نشود بر تو تکلیفی نیست، اما آن کس که بسوی تو می شتابد و میترسد، تو از توجه به او خود داری میکنی، چنین نباید کرد هر آئینه آیات قرآن جهت یاد آوری است.

۱۲- ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾. (الکهف: ۱۱۰).

معنی: بگو هر آئینه من بشری هستم مثل شما که به من وحی میشود که خدای شما خدای یکتا است.

۱۳- ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾. (الزمر: ۳۰)

معنی: تو خواهی مرد و آنان نیز خواهند مرد.

هر کسی که در این آیات تدبر کند، بر او یقین حاصل خواهد شد که تاکید و قاطعیت قرآن کریم بر این است که رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- هرگز فرشته، عنصری آسمانی، و یا موجودی خارج از نطق و طبیعت این کون نبوده است. بلکه مانند همه بنی بشر، انسانی بوده که میخورد، میخوابیده، مریض میشده، دوست میداشته، اکراه داشته، ازدواج میکرد، و دارای فرزند میشده است. و بر طبق ناموس طبیعی کون مانند دیگر افراد بشر، کلیه تفاعلات طبیعی بر وی واقع میشده است. و به وضوح روشن است که تاکید بر این جنبه از شخصیت رسول خدا -صلی الله علیه

وآله وسلم- این مسئله را ثابت میکند که همه افعال صادره از پیامبر بزرگوار، به مثابه وحی، کلام الهی، و یا امر آسمانی نیست. اما از سویی دیگر ناحیه الهی وجود نبی - صلی الله علیه وآله وسلم- که همان اتصال به مبدأ اعلی است را خود ایشان در هنگام نزول وحی تأکید مینمودند، و از کاتبان وحی میخواستند که کلام خداوند را بدون سازند. و بر آنان که اخلاق رسول کریم -صلی الله علیه وآله وسلم- را پیگیری میکنند روشن میشود که: همانگونه که گفتیم، همواره سعی ایشان بر این بوده است که جانب آسمانی شخصیت شان را از جانب زمینی آن جدا کنند. و این مسئله خود از ادله قاطعی است که قدرت نفسی، صدق، اخلاص، و امانت داری او را نسبت به رسالت و پروردگارش ثابت میکند. و این از جمله خصلتهایی است که هیچکدام از پیامبران آسمانی و یا بزرگان زمین، در آن با وی برابری نمیکنند. و این همان وظیفه بزرگ و برجسته ای بود که ایشان با انجام آن به مظهري که خداوند او را موصوف بدان کرده بود (طعام میخورد و به بازارها میرود) ظاهر میشدند، و در عین حال پیامبری بودند که بشارت و بیم میدادند (بشیر و نذیر) پس هنگامیکه آیات عتاب و سرزنش بر وی نازل میشد، آن را با امانت و قدرت بر مردم میخواندند و با قرائت آیات عتاب چیزی از شخصیت ایشان کم نشده، و با قرائت آیات ثناء هرگز دچار تکبر و غرور نمیشدند. آیات عتاب به شخصیت رسول گرامی شان -صلی الله علیه وآله وسلم- قدرتی میدادند که هرگز از قدرت آیات مدح و ثناء کمتر نیست. آری ایشان در مدح خود کلماتی را از سوی خداوند دریافت نمودند، که هرگز رسول اولی العزم قبل از وی افتخار موصوف شدن به آن صفات را نداشتند:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾. (القلم: ۴).

معنی: و به راستی تو به خلقی (اخلاقی) بزرگ آراسته ای.

کوشش حضرت محمد -صلی الله علیه وآله وسلم- در جدا سازی مکانت

آسمانی از موقعیت بشری ایشان در این حد به پایان نمیرسد، بلکه به جایی میرسد که هرگز هیچ بشری فکر آن را نیز نمی تواند بکند مثلاً هنگامیکه در ملاقاتش با یک اعرابی احساس میکند که مرد از او میترسد اینچنین میگوید:

(از من نترس چون من پسر زنی هستم که قدید (گوشت خشک کرده و نمک سود) می خورد)^{۱۱}.

آری علو عظمت روحی ایشان در انکار نفسی که مقامش از آفاق آسمانها و زمین فراتر رفته است، اینچنین به ثبوت میرسد. در روزی که فرزندش ابراهیم وفات می یابد کسوفی رخ میدهد، و مردم میگویند: خورشید از وفات فرزند رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- کسوف شد، و هنگامیکه ایشان این سخن را میشنوند، بر منبر بالا رفته، مردم را خطبه میکنند که:

(خورشید و ماه دو نشانه از نشانه های خداوند میباشند، و هرگز بخاطر مرگ کسی کسوف نمیکنند. و ابراهیم فقط به قضا و قدر خداوند وفات یافت).
و اینچنین بود که پیامبر -صلی الله علیه وآله وسلم- تمامی مظاهر قداست و هاله هایش را از نفس خویش میزدودند، تا عبودیت خود را به خداوند اثبات نموده، و به همه بفهمانند که ایشان بشری بیش نبوده، و مالک نفع و ضرر خویش نمیباشند.

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا﴾. (یونس: ۴۹).

معنی: بگو که من مالک نفع و ضرر خود نیستم.

و ایشان آنچنان بر عبودیت و عبادت خویش می افزایند که خداوند این آیات را نازل میکند:

﴿طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾. (طه: ۱-۲).

معنی: طه، ما قرآن را بر تو نازل نکرده ایم که خویشتن را به رنج افکنی.

^{۱۱} هون عيك إنما أنا ابن امرأة كانت تأكل القديد.

آزادی فکری و اجتماعی در عهد رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم-

اما چهره دیگر و مکمل سیرت نبوی، در مکان دیگری جلوه گر میشود و آن آزادی فکری و اجتماعی است که حضرت پیامبر -صلی الله علیه وآله وسلم- صحابه و مسلمان را از آن برخوردار ساخته بود. به راستی که هر کسی که عصر رسالت و آزادیهای فکری و اجتماعی موجود در آن را که در سایه وجود آن حضرت حاصل شده بود مورد بررسی قرار دهد، در مقابل عظمت رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- خاضع و خاشع سر فرو میافکند. و این همان جنبه مکمل راهی است که رسول کریم -صلی الله علیه وآله وسلم- جهت جدا سازی شخصیتش به عنوان رسول خدا، از شخصیت دیگرش یعنی محمد بن عبدالله پیش گرفته بود. و اگر محققین و پژوهشگران تاریخ به بررسی این جنبه از عصر رسالت و سیاست اجتماعی پیامبر -صلی الله علیه وآله وسلم- میپرداختند، بسیاری از نقاط مبهم و تاریک عصر رسالت و دوره پس از وفات حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- بر آنان روشن شده و بسیاری از اختلافات فکری و مذهبی میان مسلمانان، که گاهی به خونریزی و گاهی به شتم و ناسزاگویی ختم میشود، حل میشد.

حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- از آغاز دعوت، تا آخرین روز حیاتش، مسلمانان و اصحابش را آنچنان از آزادیهای فکری، اجتماعی، و مساواتی برخوردار میسازد که هرگز نمونه آن در اعصار دیگر، و حتی در هیچ امت دیگری نمی توان یافت. نمونه این آزادیها حتی امروزه در بسیاری از امم مدعی آزادی و دمکراسی یافت نمیشود فکر نمیکنم هرگز در عصر جدید و قدیم دمکراسی و برابری امتهای سابقه داشته باشد که سرور قوم و موسس و پیشوای عقیدتی یک امت، بصورت

دائری، با اصحابش در مجلسی بنشینند، تا این مجلس دارای بالا و پائین نبوده، و همه شرکت کنندگان در مجلس با رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- هم تراز و مساوی باشند. تا آنجا که فردی اعرابی وارد مجلس شده، و او را از بین اصحابش تشخیص ندهد، و در نتیجه پرسد ((که محمد کدامیک از شماست؟)) و صحابه او را راهنمایی کنند.

افتخار و جلال آن عصر را همین اندازه کافیست که در عصر فضا، پروتکل‌های دموکراسی، (صورت جلسه) جهت اجتماع ملوک و روسا، نظریه میزگرد را از مجلس رسول خداوند -صلی الله علیه وآله وسلم- تقلید کنند.

حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- اگر با شخصی دست میدادند، دست شخص را رها نمیکردند، تا آن زمان که خود دستش را رها کند. و این امر بعلت احترام وی نسبت به مصاحبش بود. ایشان، همانگونه که علی ابن ابیطالب او را وصف میکنند: بر زمین نشسته غذا میخورد، و مانند بندگان می نشست، نعلین و لباسش را با دستهای مبارکش وصله میزد، و بر الاغ بدون زین مینشست و حتی کسی را هم با خود سوار مینمود. جلوه این آزادی تا حدی بود که بسیاری از مردم از آن سوء استفاده کرده، و در رفتارشان با آن پیشوای الهی از حدود ادب و اخلاق فراتر می رفتند، و حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- با صبر و تبسم آن را تحمل میکرد، تا اینکه آیات خداوند در عتاب مسلمانان نازل شد. اما حتی آیات الهی نیز بصورت قاطع، چگونگی رفتار مردم با پیامبر را تهی ننموده. بلکه با ملامت آن گروه، آنها را به جهل موصوف نمود، و در مورد کسانی که در رفتار پیامبر -صلی الله علیه وآله وسلم- از حدود ادب خارج میشوند، مالیات غیر واجبی را وضع کرد. بگذارید این آیات را با هم مطالعه کنیم:

۱- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ

بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ * إِنَّ الَّذِينَ يُعْضُونَ أَسْوَأَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿الحجرات: ۲- ۵﴾.

(معنی): ای مومنان فوق صوت پیامبر صدا بلند مکنید، و آنگونه که با یکدیگر بلند سخن میگویید، با او بلند سخن مگویید که اعمالتان محو و باطل میشود در حالیکه نفهمید. آنان که نزد رسول خدا با صدای آهسته و آرام سخن میگویند، کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را به تقوا آزموده است و آمرزش و اجر عظیم بر آنان است. به راستی که آنان از پشت حجره‌ها تو را صدا میزنند اکثر آنان تعقل نمیکنند. و اگر آنان صبر میکردند که تو بر آنان خارج شوی بر ایشان بسیار بهتر بود و خداوند بخشنده و مهربان است.

۲- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. (المجادلة: ۱۲).

(معنی): ای کسانی که ایمان آورده اید اگر بخواهید با رسول الله به راز صحبت کنید، پیش از اینکار باید صدقه بدهید که این صدقه برای شما بهتر و پاکیزه تر است. و اگر از فقر چیزی برای صدقه نیابید، پس البته خداوند آمرزنده و مهربان است.

اعتقاد دارم که بسیار ضروری مینماید که در این فصل از حادثه دیگری که در حیات نبی بزرگوارمان -صلی الله علیه وآله وسلم- اتفاق افتاد، و ارتباطی مستقیم با همسر ایشان یعنی ام المومنین ((عایشه)) داشت نام بریم که این پیش آمد به داستان ((افک)) ((تهمت)) شهرت دارد.

کسی که داستان افک را پیگیری میکند، میتواند تصویری کاملی از آزادیهایی که مسلمانان در فکر، تعبیر، و سخن خود از آن برخوردار بودند را، مشاهده کند و هرآنکه تاریخ آن برهه از زمان را بخواند، یقیناً خواهد دانست که هنگامیکه شایعه

افک انتشار یافت، و نقل کلام هر مجلسی گشت، آن اخبار غم انگیز به گوش رسول الله -صلی الله علیه وآله وسلم- نیز می رسید و در مقابل هرگز رفتاری که نشانگر غضب ایشان بر اصحاب و مسلمانان باشد از وی صادر نشد. و بدون شک حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- کذب این تهمت را که به ام المومنین، یعنی عزیزترین همسر وی پس از خدیجه کبری، و دختر (یار غار) و نزدیکترین اصحابش، ابوبکر روا داشته بودند، میدانست اما هرگز سندی که نشانگر درخواست ایشان مبنی بر عدم تکلم یارانش در رابطه با افک باشد، مشاهده نمیشود و ایشان هرگز در مورد سخنهایی که مخفیانه در مورد (ام المومنین) گفته می شد اعتراضی نکرد، و یا از اشاعه دهندگان این کلام تحقیق و بازپرسی بعمل نیاورد، و در رابطه با این موضوع این امر را باید در مد نظر داشت که ایشان در مدینه دشمنانی داشتند، که در قوم یهود و منافقین تجسد می یافتند، و به ایشان و زندگانی ایشان چشم دوخته بودند، تا نقطه سویی را دیده و آن را بزرگ جلوه دهند. و با وجود همه اینها حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم-، هرگز مسئله وجود دشمنان را سپر بالای خود قرار ندادند تا از اهل مدینه در خواست کنند که از این سخنان دست برداشته، و در نتیجه دشمن را تقویت نکنند بلکه بر عکس، ایشان درد قصه افک را با دوی صبر علاج نمودند. و حتی با علی ابن ابی طالب، زید بن حارث، و چند تن دیگر از صحابه مشورت نمودند تا راه علاج این داستان غم انگیز را، نه در رابطه با کسانی که اتهام می زدند، بلکه با خود ام المومنین عایشه بیابند و به توجه با اینکه سنگینی این ضربه در ام المومنین، پدر و خانواده اش بسیار گران بود، تا جایی که ام المومنین بیمار گشته و در خانه بستری شد، و با در نظر گرفتن این که سخنان تهمت زندگان قلب ایشان را می آزد، باز هم سیاست پیامبر بزرگ در مورد آزادیهای اجتماعی تغییر نکرده، و مردم را بر سکوت و عدم تکلم مجبور نساختند و در آنجا بود که مشیت و اراده

خداوندی ظاهر شد و برای این سخنان جارح و اتهامات باطل، که بدون دلیل و سند و شاهد ارائه می شدند، حدی آسمانی فرود آورد و این آیاتی که بر قلب رسول خداوند نازل گردید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾. (النور: ۱۱).

(معنی): (به راستی که کسانی این تهمت بزرگ را زدند، می پندارید برای شما شر است، بلکه این امر برای شما خیر است، و هر یک از آنها به سزای اعمال خود خواهد رسید، و کسی که بزرگترین تهمت را زد، او را است بس عذابی بزرگ).
و اینچنین بود که خداوند رحمان، ساحت و شخصیت بانو عایشه را پاک نمود. و برای آزادیهای تکلم که موجب اسائه به فرد، و لکه دار کردن کرامت آنان میگردد حدی وضع کرد.

با توجه به این گفتار، همچنین با داشتن تصویری از آن مجتمع، بگذارید مسئله دیگری را در رابطه با مجتمع نتیجه گیری کنیم. مجتمعی که در آن آزادی رأی و سخن، علی رغم صحت و سقم آن به مرحله ای میرسد که در آن حتی حرمت رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم-، که منجی آنان از گمراهی هلاک بوده، و آنان را بسوی خیر دنیا و آخرت رهنمون ساخته است، رعایت نمیشود. تا جایی که در حق مردم آیات تأدیب و عتاب نازل میگردد. با توجه به این چنین مجتمعی، آیا پیامبر میتواند در صورت عدم موافقت آن مجتمع، رأی خود را بدون امر خداوند و دستور قرآن به آن مردم تحمیل کند؟ آری فقط کلام الهی و اوامر خداوند است که میتواند در مقابل آزادیهای فکری و اجتماعی حدی گذاشته، و در نتیجه از این مردم افرادی مطیع بسازد که همه هم و کوشش خود را برای اطاعت از اوامر وی و دوری از نواهی او گذرانده اند.

پیامبر -صلی الله علیه وآله وسلم- میتواندست مجتمعی بسازد که در آن مسلمانان

اراده شخصی او را اطاعت کنند. اما این شیوه، رسالت و مقصد آن را که نفی عبودیتها و تقلید مربوط به آن است، و عبودیت را فقط برای خدا میخواهد، نقض کرده است، و با آن منافات دارد.

و همانطور که میدانیم، اسلام آمد، و محمد -صلی الله علیه وآله وسلم- مبعوث شد، تا رسومات فکری جاهلیت را، که مهمترین مظهر آن اطاعت و عبادت فرد از فرد بود، در هم بکوبد، و این چنین بود که اسلام مردم را از تاریکی های عبودیت فردی و جسدی، بسوی نور و آزادی هدایت نمود. و پیروزی اسلام به این خاطر بود که در این دین، مقومات حیات و کرامات فرد و انسان از شاخصترین اصول بود. اسلام رسالتی آسمانی بود، که از آن مجتمع طبقاتی تشکیل شده از سروران و بردگان، مجتمعی توحیدی میساخت که در آن همه مردم باهم برابر بودند و عربی بر عجمی هیچ فضلی نداشت مگر به تقوا.

﴿أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ﴾. (الحجرات: ۱۳).

(معنی): به راستی که بزرگوارترین شما نزد خداوند، باتقوا ترین شماست.

و از نتایج خروج از عبودیت اصنام و خدایان گوناگون، و رهایی از سروری قریش و دخول در عبادت خداوند واحد احد، همان آزادی بود که به نعمت و فضل خداوند نصیب مردم شد و به فضل آن نعمت، این مجتمع جدید اسلامی، آزادیهای رأی و تعبیر و فکر را بازیافت، مادامیکه این آزادیها با اوامر خداوند منافات نداشته، و غضب و خشم خداوند را بر نیانگیزید و هنگامیکه آن مجتمع اسلامی در آزادی تعبیر و رأی، پای از حد و قیود فراتر گذاشته، باز هم رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- مانع مردم نشد، تا فکر اطاعت از سروران و بزرگان قوم به ذهن آنان باز نگردد. بلکه با صبری جلیل منتظر امر آسمان و نزول وحی شد و بالاخره این امر الهی بود که مسلمانان ملزوم به برخورداری از اخلاق فاضله، و عدم اشاعه فحشاء در

مومنان نمود.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾. (النور:

۱۹).

(معنی): به راستی آنان که دوست دارند تا در بین مومنان فحشاء شایع شود در

دنیا و آخرت عذابی دردناک کشند.

و به همانگونه ایشان را ملزوم به رعایت حرمت مسلمانان و عدم اسائه به آنان، با

کلام جارح و سب ناسزا نمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَابِ بِسِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾. (الحجرات: ۱۲-۱۱).

(معنی): ای اهل ایمان، هرگز نباید قومی از قوم دیگر را مسخره کند، شاید آن قوم از

قوم استهزاء کننده بهتر باشند، و نیز زنانی، زنان دیگر را سخریه نکنند که شاید آن

زنان از زنان سخریه کننده بهتر باشد. و به نام و لقبهای زشت یکدیگر را نخوانید که

بعد از ایمان نام فسق بسیار زشت است، و آنان که توبه نکنند ظالمند. ای اهل ایمان

از بسیاری پندارها و گمانها در حق یکدیگر اجتناب کنید که بعضی از این پندارها

گناه و معصیت است، آیا دوست دارید که گوشت برادر مرده خود را بخورید، البته

کراهت و نفرت از آن دارید.

آری عظمت رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- با همه قداست و جلالش

این چنین جلوه گر میشود که برای امت و مجتمع خویش فقط اراده و خواست خدا

را میخواهد، و نه چیز دیگر در اینجا به موضوع خلافت بازمیگردیم و میگوییم: که

رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- با علم به کذب داستان افک، که گروهی از

مردم به همسر وی اتهام وارد کرده بودند، و با داشتن یقین به براءت ام المومنین عایشه، باز هم هرگز از همسر خود دفاع نکرد، و جلوی سخنان را نگرفت، تا از بازگشت مردم به دوران جاهلیت و اطاعت بی چون چرای ایشان از سروران و بزرگان جلو گیری کند. با در نظر گرفتن این موضوع آیا معقول است که ایشان بدون امر الهی امتش را قبول خلیفه ای که خود میخواست مجبور کند؟

. همانگونه که مردم را مجبور به عدم تکلم در قصه افک نکرد. و همانطور که وقتی مردم در هنگام تکلم وی صدای خود را بلند میکردند، و در حضور وی به نجوا و گفتگو می پرداختند، آنان را از این رفتارشان منع نمود، تا اینکه آیات نازل از سوی خداوند مردم را به ادب و احترام به رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- مقید نمود، و جلوه سوء استفاده از آزادی را گرفت.

و باری دیگر نظری پژوهش گرانه به دوران رسول کریم -صلی الله علیه وآله وسلم- و آزادیهایی که مجتمع اسلامی نو پا در آن زمان از آن برخوردار بود می افکنیم. آزادیهایی که با تجاوز از حدود، به آنچنان مرحله خطرناکی رسید که رسول الله -صلی الله علیه وآله وسلم- را خشمگین نمود، این تجاوزات به منزله خروج از تقالید در اطاعت از پیشوا و فرمانده قوا در هنگام جنگ بشمار میرفت. راویان اینگونه نقل میکنند که رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- هنگام بیماری و قبل از وفاتش اسامه بن زید بن حارثه را فرا خواند و به او گفت:

بسوی مقتل پدرت برو، و آنان را با اسپ خود بکوب، این لشکر را به تو سپردم پس اگر خداوند تو را بر دشمن پیروز گردانید در آنجا زیاد درنگ نکرده، و دیده بان را پراکنده و طلایه داران را جلو بفرست^{۱۲}.

^{۱۲} سر إلی مقتل أبیک فإوطنهم الخیل فقد ولیتک علی هذا الجیش وان ظفرك الله بالعدو فإقلل الثبت و بث العیون و قدم الطلائع.

و همه مهاجرین و انصار ، جزو آن لشکر بودند، پس مردم به سخن پرداخته و گفتند: آیا این پسر تازه سن را میتوان بر بزرگان مهاجرین و انصار به امارت گمارد؟ رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- با شنیدن این سخنان ناراحت شده، و در حالیکه سرش را از شدت بیماری و درد بسته بود بر منبر بالا رفته و گفت: «ای مردم این چه سخنی است که در مورد اسامه از برخی از شما به من رسیده است؟ اگر بر امارت وی طعنه زنید ، در گذشته نیز هنگامیکه پدرش را بر شما امیر نمودم بر امارت وی طعنه زدید، و به خدا او شایسته امارت بود، و پس از او نیز پسرش به امر شایستگی دارد و من آنان را بسیار دوست میدارم. پس نسبت به او توصیه خیر کنید چون او از برگزیدگان شماست»^{۱۳}.

و اینچنین به وضوح مشاهده میکنیم که قلب رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- بزرگتر از آن بود که امر به معاقبه کسانی دهد، که برگزیده او را طعنه زده، و صلاحیت های بزرگ فرمانده لشکر، که در ضمن رسول خداوند، موسس امت، و بنیان گزار مجد اسلام هم بود که نادیده گرفتند. امام علی در مورد عظمت فرماندهی او اینچنین میگوید:

«هنگامیکه آتش جنگ بالا میگرفت، همه ما به رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- پناه میبردیم، پس هیچکدام مان از او به دشمن نزدیکتر نبود»^{۱۴}. آری، رسول بزرگوار -صلی الله علیه وآله وسلم- در مقابل این پیشامد بزرگ، هرگز طعنه زنان را تهدید ننموده، و آنان را متهم به فسق و یا خروج از اسلام نکرد. و تنها مقاله او این بود که او را به نیکی توصیه کنید، چون او از برگزیدگان شماست.

^{۱۳} یا ایها الناس ما مقالة بلغتنی عن بعضکم فی تأمیر اسامه لئن طعنتم فی تأمیر اسامه فقد طعنتم فی تأمیر اباه من قبل. وایم الله انه كان خلیفاً بالإمارة وابنه من بعده لخلیق بها. و انهما لمن احب الناس الی فاستوصوا به خیرا فانه من خیارکم.
^{۱۴} ((کنا اذا احمر الیاس اتقینا برسول الله فلم یکن منا اقرب الی العدو منه)).

تا به مسلمانان ثابت کند که اختیار اسامه بن زید به فرمان خداوند نبوده، و هیچ ارتباطی با آسمان و وحی ندارد، بلکه این امر، اختیار شخصی او، و به دلیل لیاقت اسامه، و حب او به امارت اسامه میباشد، و غضب او -صلی الله علیه وآله وسلم-، از سخنانی که گفتند، باعث مسئولیت اخروی و عذاب الهی نخواهد شد، و به همین دلیل بود که او -صلی الله علیه وآله وسلم- دلائل اختیار این جوان را بر مسلمانان بر شمرده و از مسلمانان خواست تا در لشکر او جای گیرند.

و در اینجا نیز روایتی را که ابن عباس از خلیفه عمر بن خطاب نقل نموده، و موضع صحابه را در قبال رغبت‌های شخصی رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- و همچنین اوامر الهی، بصراحت تمام بازگو میکند، نقل میکنم ابن عباس چنین میگوید:

با عمر در سفری به شام همراه شدم و روزی او را تنها یافته و بدنبالش شتافتم، به من گفت: یا ابن عباس، از پسر عمویت به تو شکایت میکنم از او خواستم که با من خروج کند، اما راضی نشد، و نیز او را غمگین مبینم فکر میکنی دلیل حزن او چیست؟ گفتم: ای امیرالمومنین تو خود میدانی، گفت: فکر میکنم هنوز از فوت خلافت غمگین است. گفتم: آری چنین است، گمان میکند رسول خدا خلافت را برای وی میخواسته است. گفت: رسول خدا امر را چنین میخواست، و خداوند امر را جور دیگری میپسندید. پس اراده خداوند اجرا شد و موارد رسول خداوند -صلی الله علیه وآله وسلم- اجرا نشد^{۱۵}. آیا هر چیزی رسول خداوند -صلی الله علیه وآله وسلم- اراده کرده انجام گرفت؟ او -صلی الله علیه وآله وسلم- اسلام عمویش ابوطالب را میخواست، اما خداوند با آن راضی نبود پس مسلمان نشد.

و از آنچه به ثبوت رساندیم، آشکار است که وجود نص در موضوع مختلف، با پنج پیش آمد اصلی تصادم و برخورد صحیح دارد، که هر کدام از این اصول به

تنهایی جهت بطلان کلی و اساسی این نظریه کفایت میکند. این پنج پیش آمد به این ترتیبند:

(الف) - صحابه حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- و موضع آنان در رابطه با خلافت.

(ب) - سخنان امام در رابطه با خلافت.

(ج) - بیعت امام با خلفاء و اعتقاد صریح ایشان به مشروعیت خلافت خلفای راشدین.

(د) - سخنان امام در رابطه با خلفای راشدین.

(هـ) - سخنان ائمه درباره خلفای راشدین.

الف)- صحابه حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- و موضع آنان در رابطه با خلافت

با بیان موضوعات گذشته تصاویر واضحی را در دوران رسالت بدست دهیم، و حدود آزادیهای فکری و اجتماعی را که در آن زمان مجتمع نو پای اسلامی را همراهی مینمود بیان داریم. و آیات نازله را در رابطه با تقیید آزادی بیان و آزادیهای اجتماعی، که موجب ایذاء پیامبر و مسلمانان میگشت را به شهادت گرفتیم. و ضروری است که این امر را نیز به صورت اظهار کنیم که تصویر بدست داده شده از آن مجتمع، و اطراف رسول را شامل میشود، که منافقان، تازه مسلمانان و گروههای دیگر سست ایمان را در بر میگیرد که خداوند در رابطه با آنان چنین میگوید:

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ * قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * يَمْشُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ). (الحجرات: ۱۷-۱۴).

(معنی): ((اعراب گفتند که ما ایمان آورده ایم، بگو ایمان نیاورده اید، اما بگوئید مسلمان شده ایم، و ایمان هنوز در قلبهای شما داخل نشده است، و اگر خدا و رسول وی را اطاعت کنید از اعمالتان کم نخواهد شد و خداوند آمرزنده و مهربان است. هر آئینه مؤمنان کسانی هستند که به خدا و رسول وی ایمان آوردند و سپس هیچ شکی در دل راه ندادند و با اموال و نفسهای خود در راه خدا جهاد کردند، آنان همان صادقانند. بگو آیا میخواهید خداوند را از دین خود آگاه کنید، حال آنکه خداوند آنچه را که در آسمانها و زمین است میداند و خداوند بر همه چیز آگاه است. آنان بر تو منت مینهند که مسلمان شده اند، بگو بخاطر اسلام آوردنتان بر من منت مینهید،

بلکه خداوند بر شما منت میگذارد که شما را بسوی ایمان هدایت فرموده است، اگر که از صادقین هستید.

هر کسی که در این کریمه تدبر کند، علم یقین حاصل میکند که در ضمن اکثریتی که به آنان اشاره کردیم، آن گروه جلیل و مختار از صحابه رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- که در زیر لوای او حرکت نموده، و با خون و مال خود از اسلام دفاع نمود نیز وجود داشت کسانی که با مشرکت با رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم-، بانی مجد اسلام بوده، و در مقابل خطرهایی که به اسلام خیره شده بود، از آن دفاع نمود، آنان بزرگان اصحاب پیامبر از مهاجرین و انصار که در گشایش و سختی، همچون سایه او را ملازمت میکنند، تا الگوی آنان در حیاتشان باشد، و او را از گزند دشمنان حمایت کنند. قرآن کریم نیز چهره تابناک این گروه برگزیده را با زیبایی تمام به تصویر میکشد، که هر کلمه آن نشانگر صفای آن عصر، و عظمت، جلال، شکوه، اخلاص، و از خود گذشتگی صحابه در قبال اسلام، و دفاع از رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- میباشد. بگذارید آیه کریمه را بخوانیم:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾. (الفتح: ۲۹).

(معنی): «محمد رسول خدا است و یاران او بر کافران بسیار شدید و سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربانند. آنان را در حال رکوع و سجود بسیار بینی که فضل و رحمت خدا و خوشنودی او را بدعا میطلبند، بر رخسارشان اثر و نور سجده پدیدار است و این وصف حال آنها در تورات است و وصف آنها در انجیل به دانه ای ماند که چون سر از خاک در آرد، شاخه ای نازک و ضعیف باشد، پس از آن قوت یابد تا آنکه سطیر و قوی گردد و بر ساق خود راست و محکم بایستد، که دهقانان در

تماشای آن حیوان مانند و کافران را به خشم و غیظ آرد، خداوند وعده نموده که کسانی از آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، گناهانشان را ببخشد و اجر عظیم عطا کند».

امام علی نیز آن عصر درخشان و اصحاب رسول خدا را چنین توصیف میکند: «اصحاب محمد -صلی الله علیه وآله وسلم- را دیدم و یکی از شما را نمیبینم که مانند ایشان باشند آنان صبح ژولیده سر و غبار آلود بودند و شب را بیدار، به سجده و قیام میگذرانند، گاهی پیشانی و گاهی رخسار بروی خاک میگذارند، و از یاد بازگشت و معاد (مضطرب و نگران) همراه پاره آتش می ایستند. پیشانیهایش بر اثر سجده های طویل همانند زانوهای بز پینه بسته بود. هرگاه ذکر خداوند به میان آمد، از چشمهایشان اشک میریخت تا اینکه گریبانشان تر میگشت. و از ترس عذاب و کیفر و امید و پاداش و ثواب میلرزیدند، همانگونه که درخت در هنگام وزیدن باد تند میلرزد»^{۱۶}.

و بار دیگر امام علی در مورد اصحاب رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- و ایمان مطلقشان به پیامبرشان و رسالتش چنین میگوید:

((ما با رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- بودیم پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود را در جنگها می کشتیم و این رفتار بر ایمان ما افزوده و اطاعت و فرمان برداری پیش میگرفتیم، و ثبات قدم ما را در راه راست میافزاید و شکیبایی ما را بر سوزش درد، و سعی و کوشش ما را برای جهاد با دشمن زیاد مینمود. مردی از ما با یکی از مردان دشمن به یکدیگر حمله ور شده، همانند دو حیوان نر به جان یکدیگر میافتادند تا کدامیک دیگری را از جام مرگ سیراب نماید. پس گاهی ما بر دشمن ظفر یافته، و گاهی دشمن بر ما پیروز میگشت، پس هنگامیکه خداوند راستی

^{۱۶} نهج البلاغه ج ۱، ص ۱۹.

ما را دید دشمن ما را خار نموده و پیروزی را نصیب ما گردانید، تا اینکه اسلام در همه جا انتشار یافته و پخش شد. و به جان خودم سوگند اگر رفتار ما در یاری اسلام همانند رفتار شما بود، برای دین هیچ امری برقرار نمیگردید و شاخه درخت ایمان نیز سبز نمیگشت و سوگند به خدا که از این رفتار خود خون خواهید دوشید و در پی آن پشیمان خواهید گشت^{۱۷}.

اکنون باید پرسیم که اصحاب رسول -صلی الله علیه وآله وسلم-، که خداوند اینگونه از ایشان اجلال نموده، و امام علی به این صورت آنان را مدح میکند، آیا ممکن است نصی الهی که خداوند آن را تشریح نموده است مخالفت ورزیده، و آن را زیر پای گذارند، حال آنکه آنان حامیان شریعت الهی و مجریان آن میباشند، و بخاطر همین شریعت از پر ارزش ترین موجودیهای خود گذشته اند؟ آنهم شرعی الهی که با مصالح مسلمانان و آینده امورشان ارتباط مستقیم داشته، و اساس اصولی را که رسول الله -صلی الله علیه وآله وسلم- جهت بر پایی آن مبعوث شده اند، مستحکم میکند؟ رساله تصحیح که در این کتاب مطرح شده است، رساله ای است خالی از هوسها، تبعیضات، و تقالید پدران و مادران، رساله ای که روی سخنش به طبقه ای روشنگر و آزاد اندیش شیعه است. همان افرادی که امید و آرزوی همه ما در آنجا، این نهضت بر آن بنا شده است. پس بگذارید به بند دوم ماجرا پردازیم. بندی که با طرح سخنان امام علی در مورد خلافت، به وضع کامل موضع ایشان را در قبال این امر روشن نموده، و به صراحت اعلام میدارد که در رابطه با خلافت هیچ نص الهی

^{۱۷} نهج البلاغه ج ۱. ص ۱۰۴ ((ولقد كنا مع رسول الله -صلی الله علیه وآله وسلم- نقتل ابانا و اخواننا و اعمامنا و ما یزیدنا ذلك إلا ایمانا و تسلیما مضیا علی اللقم. و صبرا علی مفض الالم و جدا فی جهاد العدو و اقد کان للرجل منا و الاخر من عدونا یتصاولون و تصاول الفحلین یتخائسان افسهما ایهما یسقی صاحبه کاس المنون. فمره لنا من عدونا و مره لعدونا منا. فلما رای الله صدقنا انزل الله بعدونا الکبت و انزل علینا النصر حتی استقر الاسلام ملقیا جرانه و متبوئا اوطائه. و لعمری لو کنا نائی ما اتیم ما قام للذین عمود ولا اخضر للایمان عود. و ایم الله تحتلینها دما و اتبعینها ندما.))

وجود ندارد.

(ب) اقوال امام علی در رابطه با خلافت

امام چنین میگوید:

«مرا رها کنید و شخص دیگری را بجوئید، چون ما در مقابل امری قرار گرفته ایم که چهره ها و رنگها دارد، و بدانید که اگر من دعوت شما را اجابت کردم، به آنچه میدانم عمل نموده، و شما را بدنبال خود می کشانم، و هرگز به سخنان مردم و سرزنش، سرزنش کنندگان گوش فرا نمیدهم، و اگر مرا رها کنید، پس همچون یکی از شما خواهم بود، و شاید در اطاعت و انجام اوامر کسی که انتخاب میکنید، بهترین شما باشم. و اگر وزیر شما باشم، بهتر از این است که امیر شما باشم»^{۱۸}.

و به سخنان امام گوش فرا میدهیم که قبل از بیعت با عثمان، با اهل شورا سخن میگوید:

((شما میدانید که من برای خلافت از هر کس دیگر شایسته تر و سزاوارترم، و سوگند به خدا که خلافت را رها کنم مادامیکه امور مسلمانان منظم باشد، و مادامیکه در زمان خلافت بجز بر من بر کس دیگری جور و ستمی وارد نشود، تا شاید اجر و ثواب آن را کسب کنم))^{۱۹}.

و در اینجا نیز امام پرسش برخی از اصحابش را پاسخ میگوید که پرسیده بودند: چگونه قومتان شما را از این امر باز داشتند، در حالیکه شما لایق ترین شخص برای این مقام میباشید؟

^{۱۸} نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۸۲.

^{۱۹} نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۰۴. ((لقد علمتم أني أحق الناس بها من غيري والله لأسلمن ما سلمت أمور المسلمين، ولم يكن فيها جور إلا علي خاصة التعاسا لأجر ذالك وفضله)).

چون از من پرسیدی پس بدان. تسلط بر ما به خلافت، با اینکه ما از جهت نسب (خویشی با پیغمبر اکرم) برتر و از جهت نزدیکی به رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- استوارتریم، برای آنست که، خلافت مرغوب و برگزیده بود. گروهی به آن بخل ورزیدند، گروه دیگری بخشش نموده و از آن چشم پوشیدند، و حکم از آن خدا است، و بازگشت در روز قیامت بسوی او است.^{۲۰}

و باز بیاید سخنان دیگری از امام را بخوانیم که با وضوح و صراحت. عدم رغبتش به خلافت و دوری از آن را بیان میکند، در حالیکه خود را در اتخاذ این منصب از دیگران لایقتر میبیند. و هرگز ایشان اشاره ای به این امر که در رابطه با خلافت نصی الهی وارد شده است ندارد. ایشان میگوید:

((به خدا سوگند که به خلافت رغبتی، و به ولایت احتیاجی نداشتم اما شما مرا به آن خواندید، و آن را بر من تحمیل نمودید، پس هنگامیکه خلافت به من واگذار شد. به کتاب خدا و احکام و اوامر آن نگریسته، آنرا اتباع نمودم، و سنت نبی -صلی الله علیه وآله وسلم- را پیش روی قرار داده و به آن اقتدا کردم))^{۲۱}.

و در جای دیگر میگوید:

((روی آورید به من همانند روی آوردن نوزائیده ها به فرزندانشان و می گفتید بیعت، بیعت. دست خود را بهم نهادم شما باز کردید، و آنرا عقب بردم، شما بسوی خود کشیدید))^{۲۲}.

^{۲۰} نهج البلاغه ج ۲ ص ۶۴. ((وقد استلمت فاعلم اما الاستبداد علينا بهذا للقام و نحن الأعلون نسبنا والأشدون برسول الله -صلی الله علیه وآله وسلم- وآله نرطاً، فانها كانت اثره شحت عليها نفوس و سخت عليها نفوس قوم آخرین والحکم الله والعود اليه القيامة)).

^{۲۱} نهج البلاغه ج ۲ ص ۱۸۴.

^{۲۲} نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۰ ((فاقبلتم الي اقبال العود المطافيل علي اولادها تقواون البيعه البيعه فبضت بدي فبسطموها و ناز عتكم يدي فحاذيتموها)).

اکنون که این جملات روشن را در اعتقاد امام به اولویتش در امر خلافت پس از رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- خواندیم، باید به آنچه که ایشان در مورد شرعیت خلفای قبل از خودش بیان نموده است نیز نظری بیافکنیم، تا درجه ایمان و اعتقاد امام به صحت و شرعیت بیعت با ایشان نیز مورد مطالعه قرار گرفته باشد، امام می گوید:

«آن یک بیعت است که رأی و اندیشه در آن دو تا نمی شود، و اختیار و انتخاب در آن تکرار نمی گردد. پس هر کسی که پیمان شکسته و از آن دست بر دارد، طعن زننده است و هر کس در آن تامل و اندیشه نماید، منافق و دو رو است»^{۲۳}.

و در جایی دیگر می گوید:

به راستی که شما ریسمان اطاعت و انقیاد را رها نمودید و قلعه خداوندی ای را که شما محفوظ و مصون نگه داشته بودید با ضربه های جاهلیت خود شکستید، پس خداوند سبحانه و تعالی با بستن ریسمان الفت که در سایه آن در آمد و رفت و در جانب آن محفوظ آرمیده اید، بر جماعت این امت متنی گذاشته که هیچ کدام از این مخلوقین قیمت این نعمت را ندانند زیرا فزونیتر از هر قیمتی و اجل و برتر از هر قدر و مقامی است. و بدانید که شما دوباره بعد از هجرت، بصورت اولیه عرب جاهلیت و بعد از موالاه و برادری، دوباره بصورت احزاب و گروهها در آمده اید و هیچ تعلقی به اسلام ندارید مگر اسم آن و از ایمان جز رسم آن را نمی دانید^{۲۴}.

^{۲۴} نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۵۴. ((الا وانکم قد نفضتم من جبل الطاعه وثلتم حصن الله المضروب علیکم باضراب الجاهلیه فالله سبحانه و تعالی قد امتن علی جماعه هذه الامه فیما عقد بینهم من جبل الألفه التي یتقلون فی ظلها ویاوون الی کنفها بنعمه لایعرب احد من المخلوقین لها قیمه، لأنه ارجح من کل

و بار دیگر به امام گوش فرا دهید که شریعت خلافت و امامت را بعد از اینکه امت ولو بصورت کوچکی بر آن اجماع کنند بیان نموده ، و اطاعت خلیفه منتخب را بر عامه مسلمانان و اکثریت غایب ، واجب می دانند:

((حقیقتاً اگر امامت و خلافت تا زمان حضور همه مردم منعقد نمی شود، مسئله بسیار مشکل بود چون هرگز نمی توان همه ی مردم را جمع نمود. اما آنان که در اجتماع حاضرند به نیابت از غائبان حکم می دهند. و پس از آن حاضر نمی تواند از حکم خود برگشته و غائب را نیز هیچ حق انتخاب و اعتراضی نباشد))^{۲۵}.

ج) بیعت امام با خلفاء و تاکید صریح ایشان بر شریعت خلفای راشدین

در سطور گذشته به سخنان امام علی در رابطه با خلافت پرداختیم و دیدیم که حتی یک کلمه در مورد نصی الهی که به خلافت ایشان اشاره کند وجود ندارد. پس اکنون باید به موضوع دیگری پردازیم، و آن این است که ،امام علی از این نص چشم پوشی کرده، و با خلفاء بیعت نموده، و به امری گردن نهاد که هرگز از حق آن نمیباشد؟

بسیاری از علماء شیعه در کتاب های مختلفی که تالیف کرده اند، در توجیه بیعت امام علی با خلفاء دو مورد را دلیل آورده اند: برخی از آنان اینگونه عقیده دارند که امام علی بعلت بر باد نرفتن اسلام، و عدم ایجاد تفرقه ای که باعث انهدام اسلام میگشت، از حق خود گذشته، و به امر خلفائی که حق او را غصب کرده بودند گردن

ثمن واجل من كل خطر و علموا بانکم صرتم بعد الهجرة اعرابا و بعد الموالاه احزابا. ما تتعلقون من الإسلام الا باسمه ولا تعرفون من الإيمان الا رسمه.))

^{۲۵} نهج البلاغه ج ۲ ص ۸۶. ((ولعمری لو كانت الأمامه لاتنعد حتی يحظرها عامه الناس فما الی ذلک سبیل. ولكن أهلها يحكمون علی من غاب عنها، ثم ليس للشاهد أن يرجع ولا للغائب ان یختار)).

نهاد.

و گروهی دیگر اینگونه دلیل می‌آوردند که بیعت امام علی با خلفاء بعثت ترس ایشان از جان خویش بود، و ایشان به «تقیه» عمل نمودند که در مورد تقیه در فصول آینده این کتاب بحث خواهیم کرد.

اما آنان که عقیده دارند که بیعت امام با خلفاء بعثت ترس از برباد رفتن اسلام انجام می‌گرفت، و دلیل می‌آورند که مردم همگی تازه مسلمان بودند، و اسلام هنوز آن جور که باید کمر راست نکرده بود، میتوان براحتی نظریه ایشان را رد کرد. و در رد این نظریه این گونه دلیل می‌آوریم که پاسخ آنان در مورد بیعت امام علی با عثمان چیست؟ این بیعت در زمانی انجام گرفت که حدود خلافت، از شرق تا بخارا، و از غرب تا شمال آفریقا امتداد یافته بود، و خلافت اسلامی، در آن زمان پهناورترین سرزمین مسکونی کره زمین را در زیر تحکم داشت.

و به راستی غریبترین و خطرناکترین امر در بحث خلافت، که هرگز راویان شیعه و علمای فرقه های اسلامی دیگر از آن سخنی نگفته اند این است که ایشان خلافت الهی را بصورتی مستقل از امام علی و همچنین از خلفای قبل ایشان، مورد بحث و بررسی قرار نداده اند. بلکه همواره خلافت را در رابطه ای ناگسستنی با اشخاص و اسامی مطرح کرده اند. این امر به راستی مرا به تعجب و ا می دارد. چون اگر خلافت بصورتی مستقل از شخص امام علی مورد بررسی و بحث قرار می گرفت، به راستی پیامدهای بزرگی را که شالوده و اساس آن در عصر جدال میان شیعه و تشیع بنا نهاده شده بود زیر سؤال برده و نابود می‌گردد.

اگر خلافت بدون در نظر گرفتن این که چه کسی آن را در دست می‌گیرد، در عقیده اسلامی مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت، هرگز مسلمانان با اینگونه سردرگمی و حیرت در خلافت و شئون آن روبرو نمیشدند. بگذارید هدف خود را از

این سخنان بیان کنم. اگر در باره خلافت بعد از رسول - و اگر میخواهید بگویید امامت - در مورد علی و یا اشخاص دیگر، نصی الهی و یا امر الهی آسمانی نازل شده بود، همه دلایل و سخنان راویان شیعه و علمای مذهب امامی (که همه این روایت ها اشاره به این امر دارند که امام علی بخاطر حفظ اسلام از نابودی، و ترس از مرتد شدن مردم، و یا تقیه با خلفاء بیعت نموده است) باد هوا گشته و ضایع میشود. چون هنگامیکه خلافت به امر خداوند و نص الهی به کسی منصوب گردد، هرگز کسی را در هر مقام و منزلتی که باشد، یا رای رویارویی و مخالفت با آن نیست. چه این شخص علی باشد، و چه صحابه دیگر غیر از علی، و هرگز نمیتوان امر قرآن و وحی مُنزل را نادیده گرفت.

اگر محمد -صلی الله علیه وآله وسلم- که رسول خدا بود، هرگز نمی توانست و حق نداشت در ادای رسالت خداوندی خویش سستی نموده، و امر خداوند را پنهان کند، چگونه کسی که از لحاظ رتبه پایتتر از وی قرار گرفته است می تواند اوامر خداوندی را پنهان سازد؟

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾. (المائدة: ۶۷).

(معنی): ((ای پیامبر، آنچه از خدا بر تو نازل شده به مردم ابلاغ کن، و اگر نکنی، تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده ای و خدا تو را از شر و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت)).

و آیا در مورد ابلاغ رسالت و وحی هرگز می توان سخنی صریحتر از این آیات کریمه یافت.

﴿وَإِنْ تَكْذَبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَّمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾. (العنكبوت: ۱۸).

(معنی): «اگر تکذیب کنید، پیش از شما نیز بسیاری از امم تکذیب کردند و بر رسول

جز آنکه به آشکار تبلیغ رسالت کند تکلیفی نیست».

﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِلَّا عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾. (الشوری: ۴۸)

معنی: «اگر اعراض کردند، دیگر تو را نگهبان آنها نفرستاده ایم و بر تو جز ابلاغ

رسالات تکلیفی نیست».

﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ

مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾. (هود: ۱۲).

(معنی): «ای رسول، مبدا بعضی از آیاتی که به تو وحی شده تبلیغ کنی، و از قول

مخالفانست که میگویند اگر این مرد پیامبر است چرا گنجی بر او فرود نمی آید، یا با او

فرشتگانی نباشند، دلتنگ شوی، که وظیفه تو بیم دادن و انذار خلق است، و خداوند

بر همه چیز وکیل است».

همانگونه که گفتیم، ربط دادن «خلافت» به «خلیفه» و عدم جدا سازی این دو،

همان امری است که راه را برای راویان شیعه هموار ساخته است تا در خلال عصر

جدال میان شیعه و تشیع، هر آنچه میخواستند تدوین کنند. امام هرگز نمیتواند شریعت

را وضع کند. و هرگز در مقابل نص الهی، امام نمیتواند در مورد خلافت اجتهاد

نموده، و سکوت کند. همانگونه که هرگز نمیتواند آنرا نقض کند، چه بسا که خود او

هم موضوع نص الهی باشد.

پس اگر خلافت امری آسمانی و الهی بود، بدون در نظر گرفتن شخص خلیفه،

این امر برای مسلمانان حقی عمومی و دستوری آسمانی بشمار میرفت، که هرگز

هیچکس در هر مقام و منزلتی که بود، نمیتوانست با آن مخالفت یا آن برخاسته، و یا آن

را نادیده بگیرد. حال آنکه ما در مقابل بسیاری از علمای مذهب شیعه قرار گرفته ایم،

که از این امر شدیداً غافل شده اند. و به همین دلیل به تأویل بیعت امام با خلفاء

پرداخته، و گاهی آنرا حمل بر تقیه و ترس، و باری آنرا حمل بر عدم اعتقاد قلبی

ایشان به بیعت با خلفاء میکنند.

و در اینجا نقش کسانی که میخواستند امام علی و شخصیتش را خورد کنند، و بصورت غیر مستقیم بر او طعن زنند، برجسته و بارز میشود. آنان نه تنها امام علی، بلکه هر آنچه مربوط به عصر رسالت و صحابه حضرت رسول -صلی الله علیه و آله وسلم- بود را درهم کوبیدند، چون تنها راه سیاه و تاریک جلوه دادن عصر رسالت، که همه بزرگ اصحاب رسول -صلی الله علیه و آله وسلم- را برداشت، این است که همه آن مجتمع اسلامی را خارج از امر خداوند، و مرتد معرفی کنند. و همه اینها به این خاطر بود که علی را به عنوان خلیفه ای بر حق معرفی کنند که در مورد خلافتش نص آسمانی صادر شده است، و حضرت رسول -صلی الله علیه و آله وسلم- نیز این امر را به هم ابلاغ نموده، اما همه اصحاب آگاهانه با این امر الهی مخالفت ورزیده، و آن امر آسمانی را نادیده گرفته اند. در نتیجه تصویری که از امام علی به نمایش گذارده میشود، بدین صورت خواهد بود. شخصی صاحب حق، در کالبدی مردی دو رنگ و دو رو، مداهن، فریبکار، که مدت ۲۵ سال با سه خلیفه پیش از خویش زیست، و در ظاهر به عنوان مستشاری امین و دوستی صمیمی نمایان میشد، که همواره به مدح ایشان میپرداخت، و بهترین سخنان را در مورد آنان میگفت، اما در باطن شخصی بود که به آنچه میگفت معتقد، و به آنچه که میکرد مؤمن نبود، حتی دخترش «ام کلثوم» را به همسری «عمر بن خطاب» در آورد، در حالیکه با این امر موافق نبود و فرزندانش را «ابابکر»، «عمر» و «عثمان» نام نهاد، که از این موضوع نیز رضایتی نداشت و.. ..

این است خلاصه آن چیزی برخی از علمای شیعه و راویان حدیث آنان - خداوند آنها را ببخشد- از امام علی نوشته اند، نمیدانم در روز قیامت، هنگامیکه امام علی خداوند را در مورد آنان به حکمیت و قضاوت میخواند، جواب آنان چه خواهد بود. و من اعتقاد جازم دارم که در میان آن اکثریت، گروه غیر قلیلی نیز، در تغیر

جریان فکر اسلامی توحیدی به سوی شقاق و نفاق مساهمت داشته اند، در حالیکه خود را به ظاهر حامیان مذهب شیعه معرفی میکردند، ولی در حقیقت غرض آنان هدم و نابودی همه مذهب، و حتی میتوان گفت نابودی اسلام بود.

هنگامیکه به اوائل قرن چهارم هجری، یعنی عصر غیبت کبری مینگریم: در هیچ اثری از اندیشه غصب خلافت و یا اینکه خلافت امری الهیست که از امام علی غصب شده است نمیبینم در این دوران هرگز این اندیشه وجود نداشت که اصحاب رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- در امر غصب خلافت از امام علی مشارکت نموده امر الهی را زیر پا گذاشتند. و این چنین بود که نظریه «اولویت خلافت حضرت علی» به نظریه «خلافت الهی ایشان» و مخالفت صحابه با این امر آسمانی تبدیل شد.

بدون شک دخول فلسفه یونان به فکر عربی و افکار فلسفی دیگر، که نقش اساسی را در تاسیس دو فرقه «معتزله» و «اشعریه» بازی کرد، در پس این پرده نیز مشغول بکار شد، و جدال میان شیعه و تشیع را بوجود آورد، که نتیجه اش بروز شیعه به شکل امروزش بود. و همچنین هیچ تردیدی نیست که معرفی خلافت توسط علمای مذاهب و بر اساس روایت راویان شیعه نیز، خود یکی اسباب جدایی و دوری شیعه از مذاهب دیگر بود، که حالت تهاجمی به آن میداد، و از الفت و انسجام آن با فرقه های دیگر جلوگیری میکرد ضرورت اینگونه حکم میکرد که مذهب شیعه محصور بماند، و از انسجام آن با فرقه های دیگر جلوگیری شود، تا با وجود آمدن یک حالت تنفر، از تقارب آن با فرقه های دیگر جلوگیری شود. و به این خاطر بود که شیعه راه تجریح خلفای راشدین، و ناسزاگویی به آنان را در پیش گرفت، که این امر نیز توسط روایاتی ساختگی، که راویان شیعه از زبان ائمه نقل میکردند انجام شد، و در پشت سرش خرابی های بیشماری بجای گذاشت، که بر شماری آن فقط کار

خداست.

ما در اینجا تصمیم داریم که با شیعه با زبان شیعه صحبت کنیم، پس بگذارید اقوال امام علی در حق خلفای راشدین را نقل کرده، و سپس سخنان امام در حق خودش را به شهادت میگیریم. و آنگاه از خود پرسیم که آیا این چنین امامی میتواند با خلفاء بیعت کرده باشد، در حالیکه به این امر مجبور شده، و یا از آن راضی نیست؟ آیا او کسی است که به سخنی که گفته است اعتقاد، و به عملی که کرده است ایمان ندارد؟

باید پرسید که آیا شیعه حقیقتاً به علی عشق میورزند، در حالیکه اینگونه امور را به او نسبت میدهد، یا اینکه این راه پر پیچ و خم و خطرناک را پیموده است تا به حکم و سلطه دست یابد و دولت تاسیس کند و پس از آن هیچ اهمیتی ندارد که علی و جلال و منزلت و مقامش را قربانی خواسته های خود کند؟

(د) سخنان امام علی در رابطه با خلفای راشدین

بگذارید به سخنان امام علی در رابطه با خلیفه «عمر بن خطاب» گوش فرا دهیم: «از بلای در گذشت عمر به خدا پناه میبریم. او غایت و منتهای همه چیز را قوام بخشید، و درد ها را مداوا کرد، فتنه ها را پشت سر نهاد و سنت رسول خدا را بر پا داشت، از این جهان پاکدامن و کم عیب رفت، خیر فتنه ها را اصابت نمود، و از شر آن گذشت، او راه اطاعت و تقوای خداوند را در پیش گرفت. رفت و همه را در راههایی پر پیچ و خم تنها گذاشت، که در آن گمراه هدایت نمیشود، و هدایت یافته را بر هدایتش یقینی نتوان بود»^{۲۶}.

^{۲۶} نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۲۲. ((الله بلا، عمر فقد قوم الأمد ودای العمد خلف الفتنه، وأقام السنة ذهب نقی الثوب، قليل العيب، أصاب خيرها وسبق شرها، أدى إلى الله طاعته وأتقاه بحقه، رجل وتركهم في طرق متشعبة لا يهتدي فيها الضال ولا يستيقن المهتدي)).

و هنگامیکه خلیفه «ابوبکر» در رابطه با خروج خودش، و رفتن به جنگ با رومیان از او نظر می‌خواهد، امام علی اینگونه جواب می‌دهد:

«اگر خودت سوی دشمن بروی و با آنان در آویزی، و تو را کنار گذارند در آن سرزمین دور برای مسلمانان پس از تو پشتوانه ای نخواهد بود، و پس از تو در اینجا نیز کسی نیست که بسوی او باز گردد، پس مردی مجرب را به جنگ آنان بفرست، و اهل بلاء و نصیحت را او همراه کن. اگر پیروز گشتند، همان چیزی است که تو دوست داری و اگر شکست خوردند، بعنوان پوششی برای مردم، و محور تجمع مسلمانان باقی بمان»^{۲۷}.

در اینجا عمر بن خطاب در مورد خروج خودش در جنگ با فارسیان، علی ابن ابی طالب را به مشورت می‌گیرد، و امام علی او را به عدم خروج نصیحت می‌کند و می‌گوید:

((قوم عرب امروزه اگرچه قلیلند، اما کثرت، عزت، و اجتماع آنان به اسلام است. پس همچون قطبی باش که عرب بر گرد تو جمع کردند، و آنها را به جنگ بفرست و خود با آنها نرو، چون در غیر این صورت فارسیان فردا به لشکر تو نگریسته و می‌گویند: این همان ریشه عرب است، اگر او را از جای برکنید راحت خواهید شد. پس همه هم و کوشش خود را به کشتن تو می‌گذارند. اما آنچه که درباره کثرت دشمنان گفتی، ما تا کنون با کثرت خود ن‌جنگیده ایم، بلکه با نصر و یاری خداوند به قتال می‌پرداخته ایم))^{۲۸}.

^{۲۷} نهج البلاغه ج ۳ ص ۲۸. ((إنك إن تسير إلى هذا العدو بنفسك فتلقهم بشخصك فتنبك، لا تكن للمسلمين كانه دون أقصى بلادهم وليس بعدك مرجع يرجعون إليه، فابعث إليهم رجلاً مجرباً، واخفر معه اهل البلاء والنصيحة فان اظهر الله فذاك ما تحب، وإن تكن الأخرى كنت رداء للناس ومثابة للمسلمين)).

^{۲۸} نهج البلاغه ج ۲ ص ۳۰ ((والعرب اليوم وإن كانوا قليلاً فهم كثيرون بالإسلام وعزيزون بالاجتماع، فكن قطباً واستدر الرحي بالعرب واصلهم دونك نار الحرب. . . إن الأعاجم إن ينظروا غدا يقولون. . . هذا أصل العرب. . . فاذا

و اینجا هم علی با خلیفه «عثمان بن عفان» سخن میگوید، و او را به صفات صحابی مقرب به رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- مزین میکند:

«مردم از من خواستند که بعنوان میانجی بین تو و آنان با تو صحبت کنم به خدا سوگند که نمیدانم چه بگویم، چون چیزی را نمیدانم که تو آنرا ندانی. و تو را به امری نمیخوانم که تو از آن آگاهی نداشته باشی، هر آنچه ما میدانیم، تو خود میدانی، و ما چیزی بیشتر از تو نمیدانیم تا تو را از آن آگاه سازیم، و دور از تو نیز خلوت نکرده ایم تا نتیجه را به تو ابلاغ کنیم، هر آنچه که ما دیدیم تو نیز دیدی، و هر آنچه که ما شنیدیم تو نیز شنیدی، همانند ما صحابی رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- بودی، و «ابوبکر» و «عمر» نیز در اقامه حق از تو برتر نبودند، در حالیکه تو از آنان به رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- از لحاظ صله رحم (خویشاوندی) نزدیکتر هستی، تو داماد رسول خدا بودی که آنان نبودند پس خداوند را در نظر داشته باش و والله که عدم بینایی و ندانستن تو در این مساله بخاطر کوری یا جهل نیست»^{۲۹}.

و بار دیگر امام در باره خلیفه عثمان با ابن عباس سخن میگوید :

ای ابن عباس عثمان نمیخواهد مرا مگر اینکه مانند شتر آبکش قرار دهد، بیایم و بروم. بسوی من فرستاد که بیرون شو، پس از آن فرستاد تا بیایم. و اکنون میفرستد تا بیرون بروم. به خدا سوگند که از او دوری کردم، تا جایی که ترسیدم شاید گناهکار

قطعمتموه استرحتم، فیکون ذلك أشد لکلبهم علیک وطمعهم فیک. . . . وأما ما ذکرتم من عددهم فإنا لم نکن نقاتل فیما مضی بالکثرة وإنما کنا نقاتل بالنصر والمعونة».

^{۲۹} نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۸. ((إن الناس ورايی وقد استنفرونی بینک و بینهم. والله مادری ما اقوال لک. ما اعرف شیئا تجهله ولا ادلک علی امر لا تعرفه. انک لتعلم ما نعلم وما سبقناک الی شیء فنخبرک عنه. ولا خلونا بشیء فنبلاغک وقد رایت کما راینا وسمعت کما سمعنا وصبحت رسول الله -صلی الله علیه وسلم- کما صبحنا. وما ابن ابی قحافه ولا ابن الخطاب اولی بعمل الحق منک. وانت اقرب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وشیجته رحم منهما. وقد نلت من صهره ما لم ینالا. فالله الله فی نفسک. فانک والله ما تبصر من عمی ولا تعلم من جهل)).

شده باشم^{۳۰}.

و در اینجا امام در نامه ای که به «معاویه ابن ابی سفیان» میفرستد، موضع خود را در قبال خلیفه عثمان ابن عفان روشن میکند:

سپس از اموری که بین من و عثمان بود یاد نموده ای، و تو خود باید جواب آنرا بدهی بدلیل صله قرابتی که با او داشتی، پس کدامیک از ما در قتل او بیشتر دفاع یا سستی نمود، کسیکه کمک خود را مبدول داشت ولی کمک او را نخواستند یا کسیکه از او کمک خواسته شد ولی او آنقدر سستی و درنگ نمود تا وقتی که مرگ را بسوی او فرستاد... .. و من عذر و پوزش میطلبم از اینکه در بعضی موارد و احداث بر او انتقاداتی داشتم، پس اگر گناه من ارشاد کردن و هدایت اوست پس ممکن است که گاهی شخص مورد سرزنش هیچ گناهی هم نداشته باشد.

در اینجا «ابوسفیان» «شیخ امویین» به دیدار امام علی^{۳۱} در خانه اش میروید و به او میگوید:

« به خدا سوگند که با اسپان و مردان بسیار در صف تو قرار میگیریم، دستت را بده تا با تو بیعت کنم»^{۳۲}.

و امام در جواب میگوید:

«هنوز هم فکر دشمنی هستی، اما با این دشمنی تو هرگز به اسلام و مسلمانان ضرری نرسد. ما ابوبکر را لایق خلافت دیدیم، اما تو میخواهی فتنه به پا کنی»^{۳۳}.

اگر موضع امام علی در قبال خلفای راشدین اینگونه بود، و بدین صورت در

^{۳۰} نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۳۳. ((یا ابن عباس ما یرید عثمان الا ان یجعلنی جملاً ناضحاً بالعیوب اقبل و ادبر بعث الی

ان اخرج، ثم بعث الی اقدم ثم هو الآن یبعث الی ان اخرج، والله لقد دفعت عنه حتی خشیت ان اکون آثمًا)).

^{۳۱} نهج البلاغه ج ۳، ص ۵.

^{۳۲} علی امام المتقین، عبدالرحمن الشرقاوی ج ۱، ص ۶۶.

^{۳۳} علی امام المتقین، عبدالرحمن الشرقاوی ج ۱، ص ۶۶.

مورد آنان سخن میگفت، آیا میتوان گفت که ایشان به ظاهر چیزی میگفت، اما در باطن چیزی دیگری میپنداشت؟ از این اندیشه به خدا پناه میبریم، اگر امام اینگونه شخصی بود، هرگز در این مقطع از زمان که هرگز تاریخ انسانیت تا به ابد آنرا فراموش نخواهد کرد، اینچنین موضع گیری نمیکرد، این موقف امام موقفی است صادقانه و مخلصانه، موقفی برخاسته از روی ایمان، از مردی که همواره پیش و پس از هر اعتباری آن را با حق و صدق محک میزد، و در راه این آرمانها همه چیز را قربانی میکرد، باشد که این امر بسیار برایش گران تمام شود، آری، در روز شورا هنگامی که «عبدالرحمن ابن عوف» خلافت را به او عرضه نمود و به او گفت: «دستت را بده تا با تو بر اساس کتاب خداوند، سنت رسولش، و سیرت شیخین (ابوبکر و عمر) بیعت کنم». اما در جواب گفت: «کتاب خدا، سنت رسولش، و اجتهاد رأی خودم...».

عبدالرحمن ابن عوف سخنش را سه بار تکرار کرد، و امام نیز سه بار همان سخن را در جواب گفت، در نتیجه عبدالرحمن بسوی عثمان رفت و خلافت را همراه با همان مقاله به عثمان عرضه کرد، و عثمان آنرا قبول کرده و بیعت با او انجام شد. با در نظر گرفتن این موضوع او را بشناسیم، علی کسی است که از خلافت اسلامی که پرچم آن بر فراز پهناورترین سرزمینهای کره زمین به اهتزاز در آمده بود فقط بخاطر یک «بله» گفتن میگذرد، چون نمیخواهد امروز چیزی بگوید، و فردا چیزی دیگری انجام دهد، او نمیخواهد با مجامله و خداع و نیرنگ با کسی بیعت کند.

آیا درست است که بگوییم او با هر سه خلیفه بیعت کرد، و در مدح آنان سخن بسیار گفت و در همه این مواضع با آنان همراه شد، و برای آنان بهترین نصیحت کنندگان بود، اما به فعل و سخن خویش اعتقادی نداشت؟

گر چه همین یک موضع روشن امام در آن لحظه جاوید از تاریخ اسلام برای

نشان دادن شخصیت، فضائل و صدق و اخلاصش کافی است، اما بگذارید از برخی سخنان او در مورد خودش، و اخلاص و از خود گذشتگی اش در راه خدا پرده برداریم، امام میگوید:

«به خدا سوگند که اگر اقالیم هفت گانه و همه موجودات زیر افلاکش را به من بدهند تا خدا را با سلب دانه جوی از مورچه ای معصیت کنم، هرگز این کار را نخواهم کرد. و این دنیای شما نزد من از برگ درختی که در دهان ملخی قرار دارد، بی ارزش تر است»^{۳۴}.

و در جایی دیگر میگوید:

«این آبی است گندیده، و لقمه ای است که در گلوی خورنده اش گیر میکند. و آن کسی که میوه را نرسیده و کال از درخت بچیند، مانند کشاورزی است که در زمین دیگران میکارد. اگر سخن بگویم، گویند بر ملک و پادشاهی حرف میزند و اگر خاموش بمانم میگویند از مرگ میترسد. هیئات پس از آن چیزهایی که گذشت، به خدا انس پسر ابی طالب به مرگ، از انس کودک به پستان مادرش بیشتر است»^{۳۵}.

و در ضمن نامه ای که به والی بصره یعنی «عثمان ابن حنیف» میفرستد، چنین میگوید:

«به خدا سوگند که از دنیای شما و غنائمش هیچ چیزی ذخیره نکردم، و با کهنه جامه ای که در بردارم جامه ای کهنه دیگری آماده ننمودم. چگونه میتوانم خود را قانع کنم که به من امیرالمومنین میگویند، و در سختی های زندگی و تنگی معیشت با آنان شریک نباشم، و سیر بخوابم هنگامیکه دورا دور من را شکم های گرسنه و جگر های سوزان پر کرده است. پس زهی که هوای نفس من مرا بسوی خوراک های لذیذ

^{۳۴} نهج البلاغه ج ۲، ص ۲۱۸.

^{۳۵} نهج البلاغه ج ۱ ص ۴۰.

بکشاند، حال آنکه شاید در نجد و یا یمامه کسی باشد که حتی به قرص نانی طمعی، و با سیر شدن عهدی نداشته باشد. و حال آنکه شنیده ام که میگوید: اگر این غذای پسر ابی طالب است، پس ضعف بر او مستولی شده و طاقت قتال و پیکار دلیران و شجاعان را نخواهد داشت، اما بدانید که درخت صحرائی، بسیار تنومند است، حال آنکه سبزه های زیبا پوست بسیار نازکی دارند، و ارتباط من با رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- مانند نخل است به نخل و مانند دست است به بازو پس به خدا سوگند که اگر عرب بر جنگ با من با یکدیگر همراه گردند از ایشان رو بر نگردانم.^{۳۶} و در جایی دیگر میگوید: «به خدا سوگند اگر بر خار بخوابم و یا مرا در زنجیرها بکشند، برای من عزیزتر است از اینکه در روز قیامت خداوند و رسولش -صلی الله علیه وآله وسلم- را ملاقات کنم، در حالیکه به بعضی از بندگان خدا ظلم کرده، و اموال برخی دیگر را غصب کرده باشم»^{۳۷}.

و وقتی «عبدالله ابن عباس» بر امام وارد شده و ایشان را میبیند که نعلین پاره شده خود را وصله میزند، امام از او میپرسد: «قیمت این نعلین چقدر است؟» و عبدالله در جواب میگوید: «هیچ ارزشی ندارد ای امیرالمومنین» امام میگوید: «به خدا سوگند این نعلین از امارت شما بر من عزیزتر است، مگر اینکه حقی را اقامه نموده، و یا بلایی را

^{۳۶} نهج البلاغه ج ۲، ص ۲۲. ((فوالله ما كنزت من دنياكم تبرا ولا ادخرت من غنائمها وفرا ولا اعدت لبالی توبی طمرا أو اقع من نفسی بان یقال امیرالمومنین ولا اشارککم فی مکاره الدهر و خشونه العیش، او أبيت میطانا و حولی بطون غرنی و اکباد حری. فهیهات ان یقودنی هوای الی تخیر الأطمعه ولذاتنها و لعل بالنجد او الیمامه من لا طمع له بالقرص ولا عهد له بالشیع و کانی بقاتلکم یقول إن کان هذا قوت ابن ابی طالب وقد قعد به الضعف عن قتال الأقران و منازلہ الشجعان الا وان الشجره البریه اصلب عودا واقوی عمودا والروائع الخضره ارق جلودا، وانا من رسول الله صلی الله علیه وآله کالصنو بالصنو والذراع من العضد. فوالله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها.))

^{۳۷} نهج البلاغه ج ۲، ص ۲۱۶.

دور سازم».

ضروری میبینم که موضع امام علی را در قبال ام المؤمنین عائشه، بعد از جنگ جمل بیان کنم. ام المؤمنین را بصورتی که لایق همسر پیامبر -صلی الله علیه وآله وسلم- باشد اکرام نموده، و ایشان را از میدان نبرد همراه با عده ای از زنه‌های قریش باز می گردانند. اما شیعه هرگز بانو عائشه را بسبب خروجش بر امام در جنگ جمل نمی بخشد و این همان دلیل پرخاشگری ایشان به ام المؤمنین است، نمیخواهم دلایلی را که انصار بانو عائشه برای خروجشان بر امام آورده اند، در اینجا ذکر کنم. و همچنین قصد ندارم نظریات علمای شیعه را که باعث برخورد تند و خصمانه آنان با ام المؤمنین گردیده است بیان کرده باشم، چون همه این موضوعات در دهها جلد از کتاب بارها و بارها ذکر گردیده اند، و از تکرار آن نفعی حاصل نمیگردد. اما میخواهم به این جدال فکری با خود منطق شیعه پایان بدهم خود امام علی بانو عایشه را از این جنگ مبرا میدانند. و ایشان در آن زمان خلیفه بوده و در میان مردم به حق قضاوت مینمود، و از راه حق سرانگشتی منحرف نمیشد. پس هنگامیکه امام علی گناه را بگردن کسی میاندازد که از سادگی ام المؤمنین سوء استفاده کرده، و ایشان را بعنوان سردار حرکت ضد خلیفه منتخب و شرعی از خانه بیرون آوردند، در نتیجه نظر امام بر این است که بانو عایشه از هر آنچه که به جنگ جمل مربوط است مبرا میباشند. و به همین خاطر دستور به اکرام و بازگردانی ایشان به مدینه میدهد. آنهم به صورتی که تمامی کتب تاریخ اجماع نموده اند که از نظر یک قاضی عادل بنام امام علی، بانو عایشه هیچ گناهی ندارد. در نتیجه احدی حق ندارد که با طعن و جرح بانو عایشه با امام و رأی و نظرش به مقابله پردازد امام با صراحت تمام هنگامیکه از جنگ جمل و اخفاق ام المؤمنین در سالاری آن جنگ سخن میگوید، اظهار میدارد که:

((ولها- ای للسیده عائشه- بعد حرمت ها الاولی و الحساب علی الله تعالی))^{۳۸}.
و در اماکن زیادی حضرت علی مسئولیت را متوجه کسانی میکند که از حرم
حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- سوء استفاده نموده و او را با خود همراه
نمودند.

باعث بسی خوشحالی است که بسیاری از علمای شیعه نیز در مقابل ام المؤمنین
موضعگیری بسیار لایق نموده و از تجریح ایشان نهی نموده اند. «سید مهدی
طباطبائی» که یکی از علمای قرن دوازدهم هجری است، در قطعه شعری که در مورد
بانو عایشه میسراید ایشان را مخاطب قرار داده و میگوید:

ایا حمیراء سبک محرم = لا اجل عین الف عین یکرّم^{۳۹}.

هـ) سخنان ائمه شیعه درباره خلافت خلفای راشدین

این فصل را پس از بیان موضع گیری ائمه شیعه در قبال خلافت خلفای راشدین
به پایان میبریم تا همانگونه که قبلاً گفتیم بحث کاملی در این موضوع ارائه داده
باشیم. شیعه عقیده دارد که امامت امری است الهی، که در فرزندان علی تا امام
دوازدهم تسلسل می یابد. اما آنچه که راویان و مورخان بر آن اتفاق دارند این است
که هنگامی که امام علی، پس از ضربت خوردن شمشیر مسموم «ابن ملجم» در بستر
مرگ بود، مورد سؤال قرار گرفته، و از ایشان پرسیدند که چه کسی بعد از ایشان به
خلافت میرسد؟ و ایشان در جواب گفتند:

«شما را ترک میکنم، همانگونه که رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- شما را

^{۳۸} نهج البلاغه ج ۲، ص ۴۸.

^{۳۹} پیامبر حضرت عایشه را حمیرا می خواندند.

ترک گفت» ۴۰.

و پس از وفات امام مسلمانان گرد هم آمده و پسر ایشان حسن را به خلافت برگزیدند. اما امام حسن بخاطر جلوگیری از خونریزی، با معاویه صلح نموده، و به نفع او از خلافت کناره گرفتند.

حال می‌رسیم که اگر خلافت منصبی الهی بود، آیا امام حسن می‌توانست به حجت جلوگیری از ریختن خون مسلمانان از آن کناره گیری کند؟

چون همانگونه که میدانیم هنگامیکه امر دفاع از دستورات خداوند و شریعتش پیش می‌آید، مکانی برای جلوگیری از خونریزی باقی نمی‌ماند. و در غیر این صورت جهاد و قتال در راه حکم فرما کردن دین، شریعت، و اوامر و نواهی خداوند چه معنی می‌دهد؟ باز هم بگذارید بگوییم که اگر خلافت امری الهی بود، جلوگیری از ریختن خون مسلمانان با نص این آیه تناقض صریح داشت:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾. (التوبة: ۱۱۱).

(معنی): «خداوند جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده، آنها در راه خدا جهاد کرده تا بکشند یا کشته شوند، و این وعده حق است بر خداوند که در تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده، و از خدا با وفا تر به عهد کیست، پس بشارت دهید به معامله ای که کردید این همان پیروزی بزرگ است».

و هنگامیکه امام حسین خواست تا خلافت یزید ابن معاویه را با انقلاب خود در زیر تازیانه بگیرد، و در نتیجه همراه با یاران و فرزندان در کربلاء به شهادت رسید، هرگز این را عنوان نکرد که می‌خواهد از خلافت آسمانی دفاع کند که یزید آنرا

^{۴۰} اترککم کما ترککم رسول الله صلی الله علیه وسلم.

غصب کرده است. بلکه میگفت او از یزید به خلافت اولی تر است و کسی همانند او هرگز با شخص یزید بیعت نخواهد کرد، او میگفت انقلاب کرده است تا دین رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- را که بدست یزید رو به انحراف گذاشته است، احیاء و زنده کند.

کما اینکه در اقوال امام علی بن حسن ملقب به سجاد هم هیچ عبارتی دال بر اینکه خلافت امری الهی است نمی یابیم. و بعد از امام سجاد نوبت امام محمد باقر است که در عصر او مذهب فقهی اهل بیت شروع به پیدایش نمود و پسرش امام جعفر صادق آنرا تکمیل کرد، پس نمیتوانیم هیچ اثری از افکار خلافت الهی چه در عهد آنان و چه در عهد ائمه دیگر شیعه تا غیبت کبری بیابیم.

مسئله دیگری که شایان توجه به ذکر است، و باید بر آن تأکید نمود تا روایاتی را که برخی از راویان شیعه در تجریح خلفای راشدین از جمله ابوبکر ذکر کرده اند، پاسخگو بوده و آنها را رد کرد، این است که: امام صادق، که موسس و رئیس مذهب جعفری امامی اثنی عشری به شمار میرود، با افتخار زیاد در مواطن بسیاری بیان نموده است که:

«ابوبکر دو بار من را زائید»^{۴۱}.

چون نسب امام صادق، از دو راه به ابوبکر میرسد. یکی از طریق مادرش، «فاطمه بنت قاسم ابن ابی بکر» و دیگری از راه مادر بزرگش «اسماء بنت عبدالرحمن ابن محمد ابن ابی بکر» که مادر فاطمه بنت قاسم ابن محمد ابن ابی بکر است.

اما غریب است که راویان ما - خداوند آنها را ببخشد از این امام که به جد خود افتخار می ورزد، روایات زیادی نقل میکنند، که این جد بزرگوار را مجروح کرده و مورد ناسزا گویی قرار میدهد. پس آیا معقول است که امام د رجایی به جد خود

^{۴۱} او ادنی ابوبکر مرتین.

افتخار ورزیده، و در مکانی دیگر او را مورد طعن قرار دهد؟ اینگونه سخنها ممکن است از یک عامی جاهل سر بزند، اما هرگز نمیتواند از امامی نقل شود، که فقیه ترین و با تقوا ترین شخص عصر و زمان خود میباشد.

و این چنین است که میبینیم راویان شیعه شرکتی بسیار فعالانه و غیر مستقیم در اسائه به ائمه شیعه داشته اند. ائمه که این راویان، خود را یاران و انصار آنان میخوانند، و در احیاء آثار آنان کتابهای بسیاری تالیف نموده اند ما عصر تألیف این کتابها و روایات موجود در آن را، «عصر اول جدال بین شیعه و تشیع» نام مینهیم.

فکر میکنم در مورد خلافت و آنچه متعلق به آن است کافی سخن گفته باشیم. پس بیایید هم اکنون از نظریه «تصحیح» سخن بگوییم. نظریه ای که سرود آنرا سر داده ایم و آنرا فریاد میزنیم، و از فرزندان شیعه امامی میخواهیم که همگام با این نظریه قدم برداشته، و زیر پرچم آن جمع شوند.

ما از شیعه دعوت به عمل می آوریم تا با همه قدرت و توان خود در مقابل جیره خوارانی که راه قلم، زبان، و دعوتهای تفرقه اندازانه نان میخورند بایستند. و از طبقه روشنفکر شیعه، که امید و آرزوی ما در راه پیروزی حرکت «تصحیح» به آنان است میخواهیم که همواره روشنی بخش راه باشند، تا شاید بتوانیم اکثریتی را که هنوز زیر تأثیر مخدر سخنان داعیان تفرقه، و اصحاب عقول سنگین قرار دارند نجات دهیم، و آنان را از زیر سلطه این افراد که همواره با نفسهای مریضشان دنبال هوا و هوس و مصالح خود میگردند، بدر آوریم.

تصحیح

در اینجا میخواهم نکته های اساسی حرکت تصحیح را مشخص سازم، و همانگونه که قبلاً گفتم تنها امید من به طبقه روشنفکر و آزاد اندیش شیعه میباشد، که

باید راه را برای این حرکت باز نمایند.

۱- موضوع خلافت نباید از سیر حقیقی خود خارج شود چون قرآن به نص

صریح در مورد آن اعلام میدارد:

﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾. (الشوری: ۳۸).

و میباید به گونه ای به خلفای راشدین بنگرد، که امام علی بر طبق نص قرآن از آن یاد میکند، و مسلمانان نیز بر آن اجماع دارند. شیعه باید بداند که خلفای راشدین از اولین بنیان گذاران اسلام بوده اند، که در مدت خلافت خود به اموری اجتهادی دست زده اند، پس گاهی اجتهادات ایشان اصابت نموده، و گاهی نیز اشتباهی کرده اند. و باید دانست که یک بیک آنان تا سرحد توان خود به اسلام و مسلمین خدمت نموده اند.

بگذارید به خلیفه اول ابوبکر نظری بیندازیم. او اسلام را از خطر «رده» (مرتد شدن مسلمانان)، با اراده آهنین، صبر، و شجاعتی بی نظیر حفظ نمود همان رده ای که سبب جنگهایی شد که در آن بیست هزار صحابی در راه دفاع از اسلام به شهادت رسیدند، و در آن مسلمانان مورد آزمایش خداوندی قرار گرفتند.

و این امام علی است که در روز وفات ابی بکر، در کنار او می ایستد، و او را مخاطب قرار داده میگوید:

«ای ابا بکر، رحمت خداوند بر تو باد. تو اولین کسی از این قوم بودی که اسلام آوردی، و در ایمان خود مخلصترین، و در یقین خود شدیدترین، و در قناعت خود بزرگترین آنان بودی. از لحاظ اخلاق، فضل، هدایت، و سمت و مقام، بیش از همه به رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- شبیه بودی، خداوند تو را بخاطر اسلام، رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم-، و مسلمانان جزای خیر دهد. هنگامیکه همه مردم رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- را دروغگو خواندند، او را تصدیق

کردی، وقتی همه به او بخل ورزیدند، او را یاری کردی، و همراه او برخواستی زمانی که همه در مقابل دعوتش بر زمین نشستند. خداوند تو را در قرآن صدیق نام نهاد. و هنگامیکه در قرآن میفرماید:

﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾

(معنی): «و کسی که با دعوت صدق آمد، و دیگری او را راستگو خواند، آنان همان متقی اند»، منظورش رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- و تو است. به خدا که تو برای اسلام قلعه ای محکم بودی، و برای کافران عذاب، هیچگاه حجت تو کاستی نگرفت، و بصیرت ضعیف نگشت، و نفس تو از هیچ چیز نترسید. تو همچون کوهی استوار بودی که هرگز هیچ طوفانی نمیتوانست آنرا به لرزه بیندازد. تو همانطور بودی که رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- در مورد تو گفت: در بدنت ضعیف، در امر خدا قوی، در نفس خود متواضع، در نزد خداوند عظیم، و پیش مؤمنان بزرگ بودی، هیچکس نمیتوانست در تو طمع ببندد، قوی در نزد تو آنقدر ضعیف بود، که تو حق را از او میگرفتی، و ضعیف پیش تو آنقدر قوی بود، که حق او را برایش میگرفتی، خداوند ما را از اجر تو محروم نکند، و ما را پس از تو گمراه نسازد» ۴۲.

حال به خلیفه دوم، عمر بن خطاب بنگریم. او با فتوحات خود، قدرت عظیمی را برای اسلام به ارمغان آورد. او در توسعه سرزمین اسلام از شرق و غرب تاریخی جاویدی دارد. او کسی است که اساس و شالوده اسلام را در اقصی نقاط این سرزمین پهناور، از جمله فارس، فلسطین، شام و مصر بر زمین کوبید.

و اما خلیفه سوم عثمان بن عفان، او دو بار داماد رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- شد. و اگر امتیازات وی بر دیگران برتر نبود، هیچگاه رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- او را دو بار داماد خود نمیکرد، او در ابتدای دعوت اسلامی دارای

^{۴۲} الصدیق اول الخلفاء عبدالرحمن الشراقوی.

جهادی بزرگ است. و از افتخارات او همین بس که یکی از ثروتمندان قریش بود که با فروش هزار شتر سرخ و دریافت پول آن، همه را صرف دعوت و حرکت رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- کرد. پولی که در آن زمان یک میلیون سکه طلا برآورد شده است. دوران او دورانی بود که در آن گستردگی فتوحات اسلام به آنجا رسید، که «تخوم» هند نیز فتح شد. و، در هر صورت او کشته شد در حالیکه پیرمردی هشتاد ساله بود، و قرآن را قرائت می نمود.

چگونه میتوان آنگونه که در بسیاری از کتب شیعه میبینیم خلفاء را تجریح کرده و به آنان ناسزا گفت؟ این عمل با کلیه موازین اسلامی و اخلاقی مغایرت دارد، وقتی امام علی همواره به مدح و تمجید آنان میپردازد، چگونه شیعه میتواند بر ضد او به این عمل دست زند؟

بر شیعه واجب است که احترام خلفای راشدین را نگه داشته، و مقام و منزلت آنان را نسبت به رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- ارج نهد، چون رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- داماد ابوبکر و عمر بودند، و عثمان دو بار داماد رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- شد. همانگونه که عمر ابن خطاب دختر امام علی «ام کلثوم» را به زنی گرفت و داماد او شد. من از شیعه انتظار ندارم که در مورد سه خلیفه قبل از امام علی، در عقیده خود از پیشی گیرند. چون حتی اگر شیعه به عمل امام علی ملتزم باشد، دروازه های خلاف و اختلاف بسته خواهد شد، و امت اسلامی به آرامشی فکری خواهد رسید، که وحدت بزرگ اسلامی را ضمانت میکند.

۲- پاکسازی کتابهای شیعه، که در آنان از ائمه شیعه روایاتی در ذم خلفای راشدین ذکر شده است، این کتابها باید غربال شده و از نو چاپ گردند.

۳- شیعه باید به این مسئله اعتقاد کاملی داشته باشد که روایتهایی که در حق خلفاء و وجود نصی الهی برای خلافت در کتابهای شیعه وارد شده اند، همگی

روایاتی هستند که پس از عصر غیبت کبری، و بسته شدن همه درها در راه دسترسی به آخرین امام شیعه یعنی مهدی بوجود آمده اند، و به همین دلیل است که تا زمان امام یازدهم یعنی حسن عسکری هیچگونه اثری از این روایات جارح و زشت در حق خلفاء و وجود نصی الهی برای خلافت مشاهده نمیشده در صورتی که در زمان امام یازدهم شیعه میتوانست بصورت مستقیم با امام ملاقات کرده، و در صحت روایاتی که به پدران او یعنی ائمه نسبت داده میشوند، از او سؤال کنند، اما پس از اعلام رسمی غیبت کبری، و تکذیب کسانی که ادعای دیدن امام پس از این تاریخ را کردند - به نص صریح خود امام - برخی از راویان شیعه روایاتی را به نام ائمه شیعه وضع میکنند، و به علت عدم دسترسی به ائمه و پرسش در مورد صحت و سقم آن، این روایات همراه با روایات دیگر در کتب شیعه جای میگیرند.

۴- شیعیان باید درهایی را که بر روی خود بسته اند باز کنند. و اگر به راستی خود را انصار امام علی میدانند، راه او را دنبال کرده، فرزندان خود را به اسامی خلفای راشدین، و دختران خود را به اسامی همسران رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- نامگذاری کنند. منظور از همسران رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- مخصوصاً بانو عایشه و حفصه میباشند، چون شیعه همواره از این دو اسم دوری میکنند، امام علی پسران خود را ابابکر، عمر، و عثمان نام نهاد، و ائمه شیعه نیز همین امر را دنبال کردند بسیاری از دختران ائمه حفصه و عائشه نامگذاری شده اند، و بسیاری از پسران آنان نام خلفای راشدین را به خود گرفتند، که همه و همه وحدت مسلمانان را باعث میگردد.

بر مصلحین مسلمان بسیار گران است که در سرزمین های شیعه نشین هرگز با نامهای خلفاء برخورد نمیکنند اگر کسی تمام سرزمین های شیعه را از شرق تا غرب آن پیماید، ندرتا با اینگونه اسمی برخورد میکند، مثلاً در ایران و کشورهای شیعه

نشین دیگر که دامنه خلاف با فرقه های اسلامی دیگر بسیار وسیع است، اینگونه اسامی یافت نمیشوند.

۵- شیعه در هر جای این کره خاکی که به سر میبرد بداند که علت اصلی انحطاط فکری و اجتماعی اش دنباله روی او از رهبران مذهبی، و اطاعت کورکورانه از آنان میباشد. اطاعتی که از آنان همچون گوسفندی ساخته است، که او را به هر کجا که بخواهند راهی می کنند. شیعه باید بداند که علت اصلی شقاوت، بدبختی، و محنتش همین رهبریت های مذهبی هستند.

با اینکه من بعضی از رهبران مذهبی را از این قاعده مستثنا میدانم، اما باید اعتراف کنم که اکثریت این رهبران از زمان غیبت کبری تا اکنون همواره زمام بدعتهای فکری در عقول شیعه را بدست داشته اند. و بدون شک فکری زنگار گرفته و بسته آنان، و امتیازات مالی بزرگ که بنام «خمس نفع کسب و کار» در دست آنان است و همچنین قدرت مطلقى که در تحکّم بر شیعه برای خود بوجود آورده اند. سد اصلی در راه بیدار سازی شیعه، و برداشتن پرده از چشمان خواب آلوده آنان که خماری دنیا و مادیات آنرا فرا گرفته است میباشد. گویی آنان این کلام خدا را هرگز نشنیده اند که میگوید:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾.

(القصص: ۸۳).

(معنی): ما آن دار آخرت را برای کسانی که در زمین اراده علوی و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می گردانیم، و عاقبت خاص پرهیزگاران است.

و باز رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- میفرماید:

«آخرین چیزی که از سر دو دست خارج میشود، جاه طلبی است».

و حتی تا به امروز رهبریت مذهبی شیعه، آنان را چون توپی به اینجا و آنجا میفرستد، و از شیعه مضحکه ای ساخته است، که همه جهان به او میخندند.

من در یکی از این فصول این کتاب با ارائه شواهد و دلیل نشان خواهم داد که چگونه رهبران مذهبی شیعه در طول تاریخ، این امت مسکین را استعمار کرده، و آنرا دوشیده اند، اما نمیخواهم مباحث را با یکدیگر مخلوط کرده، و سعی میکنم در هر فصل به مبحثی جداگانه پرداخته و آنرا موشکافی کنم.

تقیه

من فکر نمیکنم که در سرتاسر گیتی هرگز هیچ امتی وجود داشته باشد که همچون شیعه، با قبول تقیه و عمل به آن، نفس خود را تا به آن اندازه ذلیل نموده، و به آن اهانت کرده باشند. من مخلصانه دست دعا به درگاه خداوند دراز میکنم، که آن روز بیاید که شیعه حتی از فکر کردن تقیه نیز دوری کند، چه رسد به اینکه به آن عمل کند.

تقیه

برای من حتی تصور معنی تقیه به مفهوم شیعی خالص آن، و آنگونه که در کتابهای شیعه و توسط امامی تفسیر و نوشته شده است مشکل است، تقیه ای که از زمان غیبت کبری تا کنون توسط علمای این مذهب اعمال شده است.

نمیدانم شیعه چگونه ادعا میکند که از انصار امام حسین، سید الشهداء و امام انقلاب گران است، و پس از این ادعا، به تقیه عمل کرده و بدان راضی میشود. و باز هم نمیدانم این چگونه تناقض عجیب و غریبی است که رهبریت مذهبی شیعه در طول قرن متمادی، در اعتقادات او بوجود آورده است. چون شیعه اعتقاد دارد که سیرت ائمه بر آنان حجت، و اتباع آن واجب میباشد، اما از سوی دیگر هنگامیکه به تقیه میرسند، آن سیرت را زیر پا گذاشته، و از واجب بودن عمل به تقیه، بخصوص در قبال فرقه های اسلامی دیگر صحبت میکنند.

بعضی از علمای ما، خواسته اند که از تقیه دفاع کنند^{۴۳}. اما تقیه ای که علمای

^{۴۳} عالم شیعه بزرگ، ((محسن الأمين)) در کتابش (الشیعه بین الحقایق والاهام) ص ۱۶۸. این گونه از این امر دفاع می کند:

دلیل جواز تقیه عقل و نقل است، چون عقل به هدف دفع ضرر نه تنها به آن اجازه داده، بلکه تقیه را ضروری می داند و همه عاقلان بر آن اتفاق دارند، و همچنین کتاب خدا و سنت مطهر نیز به این امر می دهد و دلیل آن در کتاب خدا، آیه ۲۷ سوره آل عمران است که می گویند: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ

شیعه از آن صحبت میکنند، کاملاً با آن تقيه فرق دارد. این تقيه بدین معنی است که چیزی بگویی و در باطن به آن اعتقاد نداشته باشی و یا اینکه در مقابل سایر فرق اسلامی به عملی عبادی دست بزنی، در حالیکه به آن اعتقادی نداری، سپس پس از رفتن به خانه ات، آنرا بدان صورتی که به آن عقیده داری انجام دهی پیش از اینکه به بحث اینگونه تقيه، که آنرا به ائمه شیعه نسبت میدهند وارد شوم، باید به عمل ائمه شیعه در زندگی خصوصی و عمومی آنان، اندکی نظر افکنیم، تا ببینیم که آنان دورترین مردم از تقيه، و پر غضب ترین مردم نسبت به آن بوده اند، تا پس از آن دریابیم که هرگز معقول نیست که خود ائمه شیعه از تقيه دوری کنند، و اتباع خود را به انجام این عمل امر نمایند^{۴۴}.

در فصل گذشته تصاویر واضحی را از معالم زندگی امام علی، و صراحت وی در امر حق بیان کنیم، و نمیخواهم دو باره آنرا تکرار کنم، اما پسر او حسن که امام دوم

الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً ﴿۲۸﴾. (آل عمران: ۲۸).
و همچنین امام رازی در تفسیر این آیه می گوید: ((تقيه در اظهار دوستی و دشمنی جایز است، و همچنین در اظهار داشتن دین نیز ممکن است جایز باشد و اما آن امری که ضررش به دیگران برسد همانند قتل پس البته این امر جایز نیست)).

= در مذهب شافعی نیز تقيه بین مسلمین و مشرکین هنگامی که مشکلی پیش می آید، همانند حفظ جان و نفس جایز است، و تقيه برای حفظ نفس جایز است، اما آیا تقيه برای حفظ مال جایز است؟ این مسئله نیز ممکن است به علت قول رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که می گوید: ((حرمة مسلم کحرمة دمه)) یا حرمت مسلمان همانند حرمت خودش است. و همچنین ایشان می فرمایند: ((من قتل دون ماله فهو شهيد)). و امام باقر در روایتی که کلینی در اصول کافی آن را روایت می کند می فرماید: ((تقيه برای جلوگیری از خونریزی حلال شده، اما اگر جهت خونریزی از آن استفاده شود آن دیگر تقيه نیست)).

^{۴۴} اطلاق تسمیه ((ائمه شیعه)) بر امامان اهل بیت وجهی مجازی دارد، چون همه مسلمانان اهل بیت را محترم شمرده و آنان را جلیل می شمارند.

شیعیان میباید، او دور ترین افراد از تقیه و دورویی با مردم بود و صلح او با معاویه خود به این امر شهادت میدهد، صلح امام حسن عملی انقلابی بود که رأی و اندیشه عمومی محیط را در ایشان در هم ریخت. ایشان با این عمل از سوی بسیاری از شیعیان پدرش که صلح را نمیخواستند، مورد معارض صریح قرار گرفت. حتی سلیمان ابن سرد که از بزرگ شیعیان علی بود او را مخاطب قرار داده و به او گفت:

«السلام علیک یا مذل المؤمنین» یا «سلام بر تو ای ذلیل کننده مؤمنان».

جبهه مخالف صلح نیز از مردمی قوی و شدید تشکیل شده بود، و امام حسن از دست آنان رنج بسیار برد، اما با همه اینها هرگز تسلیم آنان نشده، و در مقابل آنها شجاعانه ایستادگی کرد.

پس بگذارید بگوییم: اگر تقیه در گوشه ای از قلب امام حسن جای داشت، آیا با معاویه صلح میکرد، یا اینکه به ندای جبهه مخالف صلح پاسخ مثبت میگفت. و به جنگ با معاویه پرداخته، و حکومت را به عنوان خلیفه منتخب و شرعی مردم در دست میگرفت؟

سپس نوبت به امام حسین میرسد که بر ضد یزید ابن معاویه شوریدن گرفت و سخنان کسانی که او را به باقی ماندن در مدینه نصیحت کرده، و او را از مسافرت به عراق منع میکردند، قبول نکرد. هر کسی که انقلاب حسین را بررسی کند، بخوبی خواهد دانست که قبل از درگیری عاشورا، امام حسین، از عاقبت خود، فرزندان و یارانش، و اهل بیتش آگاه بود، و این امور را از قبل پیش بینی کرده بود. پس او در شب دهم محرم همه یارانش را گرد هم آورد، و به آنان گفت که فردا روز قتال است، و بدون شک او مقتول خواهد بود. و به همه اصحابش اجازه داد تا در صورت تمایل جبهه قتال را ترک گویند، و به آنان گفت:

«شب را وسیله ای بر گیرید، و به شهرهای خود بروید».

پس هر آن کسی که میخواست موضع را ترک گفته، و هر آن که میخواست در آنجا باقی ماند، تا همراه حسین شهید شده، و نامش برای همیشه جاوید بماند. پس آیا در مثل چنین انقلابی، شیعه هیچ اثری از تقیه میبیند. و یا حتی شمه ای از آن به مشام میرسد؟

سپس نوبت به امام «علی ابن حسین» یا امام «سجاد» میرسد. او معاصر با کشتار کربلا بود، اما به سبب بیماریش نتوانست در قتل شرکت کند و همراه با کسانی که پس از مقتل پدرش به اسارت در آمدند، او نیز اسیر گشته، و در حالیکه با زنجیر به شتر بسته شده بود او را از کربلا به شام بردند و بدون شک آن تصویر غم انگیز و دردناک آلوده با خون و اشک که او در روز عاشورا مشاهده کرد. و ذلت و سختی که همراه با اسیران در راه کربلاء به دمشق تحمل نموده بود، همواره و در طول شب و روز تصویر ساز ذهنش بود. او همه هم و کوشش خود را بر عبادت گذاشت، و در اطراف روز و دل شب به گریه و عبادت میپرداخت، آنچنان که به او لقب «بکاء» (کسی که زیاد میگرید) داده بودند. جلوه هایی از آن غم و اندوه سرمدی که قلب امام را میفشرد را میتوان در کلام و خطبه های ایشان بر ضد خلافت امویان مشاهده نمود. خلافتی که تا به آن روز بر منابر به سب و ناسزاگویی جدش، امام علی میپرداخت امام سجاد پس از خود پنجاه و چهار دعا بر جای گذاشت، که در کتابی واحد گرد آوری گردیده و «صحیفه سجادیه» نام دارد.

کسی که این ادعیه را بخواند یقیناً خواهد دانست که «تقیه» در قلب امام سجاد هیچگونه جایی نداشت، چون ایشان به زیبایی هر چه تمام تر در نص و مضمون این ادعیه، به موجودیت خلافت اموی حمله گر میشوند.

به راستی که این ادعیه انقلابی از امامی صادر شده اند که خود شاهد بزرگترین انقلاب اسلامی بود، هر چند که این انقلاب بزرگ در زمانی بسیار کوتاه انجام

گرفت، اگر ایشان نتوانست با خون خود در این انقلاب شرکت داشته باشد. هم اکنون او را میبینیم که چگونه با سخنان خود همچون شمشیری برنده به پیکر خلافت اموی مینوازد. هنگامیکه در یکی از ایام امام سجاد قصد طواف خانه خدا را میکند. همه حجاج به احترام وی راه را برایش باز میکنند. و خلیفه «هشام ابن عبدالملک» که در بین حجاج به طواف میپردازد، این مشهد را میبیند، در حالیکه مردم به او ارجی نمی نهند. امام نیز او را میبیند اما وقعه ای نمینهد. هشام از این مشهد به غیظ آمده، و متجاهلا میپرسد: «او کیست»؟ در حالیکه به سجاد اشاره میکند. قضاء و قدر حکم میکند که «فرزدق» شاعر در آنجا حاضر باشد. و در جواب هشام این شعر را میسراید:^{۴۵}

(ترجمه)

«این سؤال تو که او کیست برای او ضرر ندارد

زیرا عرب و عجم می شناسند کسی را که تو انکار می کنی

این پسر بهترین بندگان خداست

این امام متقی و طاهر و عالم است

اگر رکن مسجد بداند چه کسی آمده که او را ببوسد

خود رکن موضع قدم او را خواهد بوسید

از حیاء سرش را پائین انداخته و از مهابتش در مقابلش سر به زیر انداخته اند

پس سخن نمی گوید، مگر زمانی که لبخند می زند».

هر کسی که به این دیدار خشک که بین خلیفه حاکم و امام به وقوع می پیوندد

^{۴۵} ولیس قولك من هذا بضائره = العرب تعرف من أنكرت والعجم.

هذا ابن خیر عباد الله کلهم = هذا الإمام التقي الطاهر العلم.

لو يعلم الرکن من جاء یلثمه = أقبل الرکن منه موضع القدم.

یغضی حیاء ویغضی من مهابتہ = فلا یکلم إلا حین یتسم.

نظر بیافکند، به یقین درک خواهد کرد که تقیه هیچگونه جایی در قلب امام ندارد.

سپس نوبت به مؤسسان مدرسه فقهی جعفری یعنی «امام باقر» و پسرش «امام صادق» میرسد. هر دوی این امامان جلیل در مدینه منوره، در مسجد نبوی بدون هیچ ترس و واهمه ای به نشر و تدریس میپرداختند. امام باقر معاصر با خلافت امویان بود، و امام صادق هم عصر با انتهای خلافت اموی و آغاز خلافت عباسیان میزیست. خلافت های اموی و عباسی همواره با این دو امام در اختلاف بودند، و به مدرسه فقهی این دو امام رضایت نمی دادند. امام این امامان بزرگوار حق رسالت را ادا نموده، و فقیهان و علمای بسیاری از آنان درس گرفته، و به ادای رسالت مشغول شدند. اینچنین است که میبینیم این دو امام بدون هیچ واهمه ای از سلطه حاکم، به ادای واجب پرداخته و وظیفه خود را انجام دادند.

و بسیار عجیب است که برخی از راویان شیعه روایاتی را در واجب بودن تقیه از امام صادق نقل میکنند، در حالیکه ایشان و شیعیانشان هرگز احتیاجی به تقیه نداشتند. امام صادق در مسجد نبوی به تدریس میپرداخت و همواره شاگردان و مستمعین ایشان که سر به هزاران میزدند او را احاطه میکردند. پس میخواهم بپرسم که مدرسه ای فقهی که با این وسعت و کثرت طلاب بکار مشغول بود. آیا میتواند بر تقیه بنا شده باشد؟ و امام در بنا و ساختار این مدرسه فقهی که اساس آن بصورت علنی برای مسلمانان زده شده است، و شامل هر دوی یاران و دشمنان امام میشوند، چگونه تقیه ای بکار برده شده است؟

و امام موسی بن جعفر هم با خلیفه عباسی هارون الرشید سازگاری نداشت و سالهای زیادی را در زندان خلیفه در بغداد گذرانده و اگر موسی بن جعفر راه تقیه و خداع را با خلیفه که پسر عمویش بوده و رشته قرابت و خویشاوندی بین آنها حکمفرما بود می پیمود، هرگز آن مسائل زندان و غیره برای او اتفاق نمی افتاد.

و هنگامی که خلافت به مامون خلیفه عباسی رسید، او «امام علی ابن موسی» ملقب به «رضا» را ولیعهد خود کرد. و «علی الرضا» همان امام هشتم شیعیان امامی میباشد، اما امام از دنیا رفته، و خلافت در عباسیان استمرار پیدا کرد. و پس از وفات «امام رضا» مامون دختر خود «ام الفضل» را به همسری فرزند امام، یعنی «محمد الجواد» در آورد، تا مودت بین خلیفه عباسی و بیت علویان از بین نرود و این دو امام بزرگوار که یکی از آنان ولیعهد، و دیگری داماد خلیفه بود، هرگز احتیاجی به تقیه نداشتند، و هرگز جهت نیل به اهداف، از شیعه نخواسته اند که تقیه پیشه کنند.

و پس از امام جواد نوبت به «علی» و پسرش «حسن العسکری» میرسد، که امامان دهم و یازدهم شیعیان امامی میباشند و در پایتخت خلافت عباسی سکنی گزیده، و هم عصر با «متوکل» و پسرش «معتصم» بودند. خانه این دو امام همیشه مملو از زوار بود. و به شئون دینی مسلمین رسیدگی کرده، و به نشر اسلام میپرداختند. و هر کسی زندگانی این دو امام را پیگیری کند خواهد دانست که ایشان، دورترین مردم نسبت به تقیه بوده اند، با اینکه همواره جاسوسان خلفاء به مراقبت آنان و حرکاتشان و دعوتشان، که به خلافت عباسی تعارض صریح داشت، میپرداختند. اما این دو امام به این امر توجهی نداشتند و در ادای رسالت خود طریق حق را میپیمودند.

این خلاصه کوتاه از زندگانی ائمه شیعه را جهت آن نقل کردیم تا ثابت کنیم که نظریه «تقیه» در مفهوم شیعی خالص آن، در اواسط قرن چهارم هجری، یعنی پس از اعلام رسمی غیبت امام دوازدهم بوجود آمد که همزمان با ظهور جدال میان شیعه و تشیع بود. یعنی زمانی که رهبریت مذهبی، سیاسی، و فکری شیعه خواست تا اعمال مخفیانه و سری را جهت از بین بردن خلافت عباسیان حاکم پیشه نموده و اعلام کند که این خلافت شرعیت ندارد و پس بسیار طبیعی مینمود که به نظریه تشیع علی و اهل بیتش عنصر جدیدی اضافه شود تا به مساندت این نظریه در آید. و این عنصر

همان نظریه «الهی و آسمانی بودن خلافت» بود که از آن زمان به بعد یکی از محورهای اساسی عقیده تشیع را تشکیل می‌دهد. و میتوان گفت که اعمال مخفیانه و سری مذهبی درست از عصر ظهور نظریه تقیه آغاز شده، و همه کسانی که عقیده ای مذهبی داشته، و از ترس سلطه حاکم نمیخواهند آنرا افشا کنند، ملزم به تبعیت و پیروی از آن میگردند. به همین خاطر تقیه نقش بزرگی در کمک به رهبریت مذهبی شیعه، پس از غیبت کبری داشته است. آن رهبریت های مذهبی با کمک تقیه، فعالیت های خود را در مامن از سلطه حاکم ادامه میدادند، و اموال لازمه نیز در زیر سرپوش تقیه به آنان میرسید. و اینچنین بود که تقیه در فکر و عمل شیعه در طول قرون متمادی جریان گرفت، و به تکوین شخصیت تشیع شکلی غم انگیز داد و من هیچ شکی ندارم که تقیه یکی از علت های مهمی بود که به انحطاط فکری، اجتماعی و سیاسی مجتمعات شیعی کمک بسیار نمود. تقیه مانند خون در رگ های این مجتمعات جریان پیدا کرده، و بعلت ترس یا شرم، از ظهور آنان به مظهر حقیقی خود جلوگیری میکرد. و حتی در ایران یعنی این قطر بزرگ شیعه نشین، در ایام شاه در مواجهه با استبداد شاه بعنوان واجب دینی، راه تقیه را پیموده و او را با القاب گوناگون می آراستند. و اینچنین بود که مردم شیعه ایران همانند نظیران دیگرشان، با دوگانگی شخصیت روبرو بودند.

و باز هم هیچ شکی ندارم که تقیه - که خداوند آنرا از بین ببرد - در دوری شیعه از فرقه های دیگر اسلامی نقش اساسی و اصلی را بازی کرده است، همانگونه که باعث زبانزد شده شیعیان به امور عجیب و غریبی شده است، که آنان از بین اتهامات پاک و بری میباشند. اما بعلت شهرت داشتن شیعه به تقیه و مخفی سازی حقیقت، رد این اتهامات و اوهام امری بسیار مشکل مینماید، و اندوه دیگری که قلب من را می فشارد این است که، تقیه از مرحله عقیدتی عامه شیعه تجاوز نموده، و در اعماق

قلوب فرماندهان و رهبران مذهبی تشیع جای گرفته است. و همین امر باعث گردیده تا ما از شیعیان در راه رهایی از آن رهبریت های مذهبی دعوت بعمل آوریم چون هنگامیکه یک رهبر مذهبی در رابطه اش با مردم در قول و عمل خود، طریق خداع و نیرنگ را می پیماید، چگونه میتوان از عامه مردم انتظار اصلاح داشت؟

در زمانهایی که قدمهای انسان سطح ماه را پیموده، و آزادی سخن و فکر آنچنان مقدس گشته است که از مکنونات انسانی و عقایدش چه خیر باشد و چه شر، دفاع میکند، مجتمع شیعه به فرماندهی رهبریت اش خود را زندانی تقیه نموده، همه درها را بروی خود بسته، گاهی چیزی را آشکار، و گاه چیزی دیگر را پنهان میدارد. در نتیجه فکر نمیکنم در شرق و غرب کره زمین حتی یک رهبر شیعه وجود داشته باشد که از ترس شیعیان تربیت شده در مدرسه رهبران شیعه که بدعتها گوشه ای از کیان و شخصیت آنان گشته است، بتواند رای خود را صریحا اعلام کند. بگذارید مثالی بیاوریم و بعنوان نمونه، شهادت سوم اذان یعنی «أشهد أن علیاً ولی الله» را که علمای مذهب شیعه در مورد ساختگی بودن آن اتفاق دارند بیان کنیم. علمای شیعه اتفاق دارند که این جمله در عهد رسول الله و اصحاب ایشان، و حتی در عهد امام علی و ائمه شیعه، اصلا وجود نداشته است، و هر کسی که این جمله را به قصد اینکه این جمله جزو شریعت میباشد در اذان بگوید، عمل محرم انجام داده و مرتکب بدعت شده است اما با وجود همه اینها هیچکدام از آنها جرات ندارند که این مسئله را عنوان نموده، و یا در کتابی آنرا بنویسد. همانگونه که هیچ رهبر شیعه ای وجود ندارد که بتواند به صراحت مسلمانان را خطاب قرار داده، و حقیقت اختلافات میان شیعه و سنت را برای آنان بیان نموده، و در جهت رفع این اختلافات گام بردارد. همانطور که گفتیم یکی از مهمترین عناصر اختلاف میان شیعه و سنت، ناسزاگویی و تجریح خلفای راشدین، اصحاب و همسران حضرت رسول میباشد. و تا زمانی که این عایق

از ستون اختلافات میان شیعه و سنت پاک نشود هرگز نمیتوان به بهبودی روابط میان این دو فرقه، تا ابدالابدین امیدی بست. پس نه کنفرانسهای اسلامی نفعی میرساند، و نه سخنان و خطبه های مصلحین سودی میبخشد. و هرگز نمیتوان آتشفشان حقد و غضب ناشی از این تجریح و فحاشی را که در عقول و قلوب مردم به کمین نشسته است خاموش ساخت.

حتی در این مقام نیز رهبران مذهبی طریق تقيه را می پیمایند و این تجریح و ناسزاگویی ها را به جاهلان شیعه نسبت میدهند. حال آنکه خود راویان، محدثان، علما و فقهاء شیعه امامی این سخنان را در کتابهای خود نوشته اند، و در نتیجه این اقوال از همانجا به قلب و زبان عامه شیعه سرایت کرده است. پس اکنون خود بگویید که باید خاصان را ملامت و سرزنش کرد، یا عوام را؟!

من فکر نمیکنم که در گذشته و حال، حتی یکی از رهبران شیعه در پاکسازی و تصفیه کتب شیعه از روایات ساختگی قدمی برداشته باشد. روایاتی که به دروغ به ائمه شیعه نسبت داده میشوند، و هدف از آنان تجریح و ناسزاگویی به خلفای راشدین میباشد. روایاتی که عقل سلیم به بطلان آن رای داده، و عدم صدور آن را از امام براحتی تشخیص میدهد و حتی علمای مذهب بر این امر اجتماع دارند که کتابهایی که در شئون مذهبی بدانها اعتماد میکنند، در بردارنده روایات باطل و غیر صحیح نیز میباشد. و خالص و ناخالص، و صحیح و ناصحیح را با هم در لابلای صفحات خود جای میدهند. با وجود این آنان هرگز به فکر اصلاح اینگونه روایات نیافتاده اند. پس اگر رهبریت شیعه خود را به شجاعت موصوف دانسته و احساس مسئولیت میکرد، مسئولیت کلی این کتابها را بر دوش می گرفت، و در راه پاکسازی کتابها و عقول شیعه از این روایات ساختگی گام بر میداشت، و در تاریخ اسلام و خیر خواهی همه مسلمانان صفحه جدیدی را میگشود.

اما فرار از مسئولیت و الصاق آن به مردم عادی جهت فرار از حقیقت و واقعیت در زیر زیر پوش تقیه، امری بس اسفبار است.

من در زمانی که این سطور را مینویسم میدانم که هزار آن شیعه در اعمال شرعی خود به تقیه عمل میکنند. آنان «تربت حسینی» را که در مساجد خود بر آن سجده میبرند با خود همه جا حمل میکنند. اما در مساجد فرقه های اسلامی دیگر آنرا پنهان کرده، در حالیکه بسیاری از آنان در مساجد اهل سنت و به اقتدای امام آنان نماز میخوانند، و هنگام بازگشت به خانه هایشان، آن نمازها را با تمسک به تقیه ای که به ائمه شیعه نسبت داده شده است، و علمای شیعه به آن فتوا داده اند دوباره میخوانند. به این دلیل است که ما شیعه را به این تصحیح میخوانیم:

تصحیح

بر شیعیان سراسر جهان واجب است تا در مقابل تقیه، بعنوان یک انسان با کرامت که به عقیده و ذات خود احترام میگذارد موضعگیری کنند، و به پیامدهای نفسانی که از این دوگانگی شخصیت ناشی شده و میان گفتار و عمل اضطراب حاصل میکند بیاندیشد. شیعه باید بداند که این عمل با صداقت و بی ریائی منافات داشته و با صفات یک مسلمان مخلص متناقض است. چون هر سخن و یا عملی که از یک انسان صادر شود و ریا و خداع و نیرنگ در آن باشد، بدون شک با منطق و عمل اجتماع و اکثریت مغایرت دارد. پس بر هر مسلمان حقیقی واجب است تا از عمل و کلامی که مجتمع اسلامی به آن عقیده ندارد دست بردارد. حال خواه این عمل و کلام مخفی باشد و یا آشکار. و باید دانست که هیچ مجتمعی به یک انسان دو رنگ و دورو و ریاکار خوشامدی نمیگوید.

بر پیشوایان شیعه و بخصوص روشنفکران آنان واجب است که رهبریت های

مذهبی که آنان را جهت رسیدن به اغراض و مقاصد خود، راهی این راه خطرناک و پر پیچ و خم کرده اند، به پای میز محاسبه بکشند.

بر شیعه واجب است تا خود را به قاعده ای که اسلام بر مسلمانان واجب کرده است پایبند کند. قاعده ای که میگوید مسلمان هرگز نباید راه نیرنگ و خداع پیش گیرد و هرگز نباید بجز حق سخن بگوید و بجز بحق عمل کند، حتی اگر این امر به ضررش تمام شود. و به راستی باید دانست که کار نیک در همه جا کار نیک، و عمل قبیح در همه جا زشت و قبیح مینماید.

و باید شیعه بداند که این سخن که به امام صادق نسبت داده شده است: «تقیه دین من و دین پدران من است»^{۴۶}. جز دروغ و بهتان و تزویر، چیز دیگری نیست.

امام مهدی

به راستی تصور ظهور مردی از خاندان محمد، که جهان را سرشار از قسط و عدل خواهد کرد، تصویری بسیار زیبا و آکنده از آرزوهای خیر است. اما علمای شیعه با چسبانیدن دو بال به «امام مهدی» بار شیعه را در هر زمان و مکان سنگین نمودند. و این دو بال همان «خمس نفع کسب و کار» و «ولایت فقیه» است. که بدعت اولی عبارت است از پرداخت مالیاتی که خداوند هیچ امری به پرداخت آن نداده است، و بدعت دومی، به بندگی کشیدن بلا قید و شرط انسان توسط انسان را معنی میدهد.

^{۴۶} التقیة دینی و دین آبائی.

امام مهدی
اجتهاد و تقلید
خمس
ولایت فقیه

شیعه امامی اعتقاد دارد که امام حسن عسکری، یعنی امام یازدهم شیعیان، در هنگام مرگ در سال ۲۶۰ هجری دارای پسری بود که «محمد» نام داشت و پنج ساله بود، او همان «مهدی منتظر» است. و در آنجا روایات دیگری وجود دارد که میگوید مهدی پس از وفات پدرش به دنیا آمده است. در هر صورت او منصب امامت را پس از پدرش و به دستور او بدست گرفت، و شصت و پنج سال از نظرها پنهان ماند. و شیعه در این مدت توسط نائبان که ایشان تعیین کرده بود با او تماس میگرفتند. این نائبان عبارتند از «عثمان ابن سعید العمری» و پسرش «محمد ابن عثمان» و «حسین ابن روح» و آخرین آنها «علی ابن محمد السیمری».

این نواب چهارگانه، نواب خاص لقب گرفتند، و این فاصله زمانی به عصر «غیبت صغری» معروف است. و در سال ۳۲۹ هجری و چند ماه قبل از وفات علی ابن محمد السیمری رقعہ ای به امضاء امام مهدی به ایشان میرسد که مضمون آن این است:

«غیبت کامل و تام اتفاق افتاده است، پس تا زمانیکه خداوند اجازه ندهد ظهور

نتوانم کرد، پس هر کسی که ادعای دیدن من را بکند دروغگو و کذاب است».

و این همان سال آغاز غیبت کبری است. و از آن زمان تاکنون ارتباط شیعه با امام، چه بصورت مستقیم و چه بصورت غیر مستقیم قطع گردیده است. و حتی اگر کسی ادعای دیدن ایشان را بکند، شیعه بعلت همین نص وارد، او را تکذیب خواهد کرد... این بود خلاصه عقیده شیعه امامی در مورد مهدی منتظر. و کماکان شیعیان در پانزدهم شعبان هر سال ولادت امام مهدی را با عظمت تمام جشن میگیرند. و او تنها امامی است که شیعه ولادت او را با این شکوه جشن میگیرد. اما در مورد ائمه دیگر، مراسم ولادت و وفات آنان تقریباً به یک صورت انجام میشود.

تصویر مهدی و سرداری که در آخر الزمان ظهور کرده و زمین را پس از اینکه مملو از ظلم و جور شده است، سرشار از عدل و داد خواهد کرد، در بسیاری از ادیان وارد شده است، و در کتابهای صحاح نیز احادیث زیادی از نبی کریم -صلی الله علیه و آله وسلم- در مورد ظهور یکی از فرزندان بنام مهدی در آخر الزمان روایت شده است، اما این شخص را بوجه تعیین مشخص ننموده است. اما شیعه به استناد روایتهایی که به ائمه خود منسوب میدارد، عقیده دارد که مهدی منتظری که حضرت رسول -صلی الله علیه و آله وسلم- در مورد او خبر داده است، همان پسر امام حسن عسکری است. در اینجا ما نمیخواهیم وارد همان جدال بیزانی قدیمی در مورد مهدی شده، و برای هزاران سال بقای دنیوی او تفسیری عقلانی بیاوریم. چون ما شیعیان نیز مانند فرقه های اسلامی دیگر، تا زمانی که به غیب و قادر بودن خداوند متعال به هر کاری اعتقاد داریم، برای تفسیر این اعتقاد که انسانی ممکن است خارج از قوانین طبیعی در این دنیا برای مدت هزاران سال زندگی کند صعوبت و اشکالی نمیبینیم. (البته اگر آیاتی یا احادیثی داشتیم دال بر زنده بودن مهدی و حیات فعلی او نگاه هیچ مشکلی نبود که از این آیات استفاده شود در تایید این نظریه اما از جایی

که هیچ دلیل صحیح در دست نداریم پس استناد به این آیات اشتباه است) خود قرآن نیز به صراحت اعلام میدارد که «نوح» مدت نهصد و پنجاه سال در میان قوم خویش زیست، و «اصحاب کهف» نیز مدت سیصد و نه سال در غار به سر بردند، و خداوند عیسی ابن مریم را بسوی خود برد، و او در رحاب خداوند تعالی زیست مینماید. بگذارید این آیات را بخوانیم:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾. (العنكبوت: ۱۴)

(معنی): «و همانا ما نوح را به رسالت سوی قومش فرستادیم. او نهصد و پنجاه سال میان قومش به سر برد...»

﴿وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا﴾. (الکهف: ۲۵)

(معنی): «و آنان در کهف (غار) خود سیصد و نه سال درنگ کردند.»

﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾. (النساء: ۱۵۸-۱۵۷)

(معنی): «قول آنها که گفتند ما مسیح عیسی ابن مریم رسول خدا را کشتیم، در صورتی که او را نکشتند و نه به صلیب کشیدند بلکه امر بر آنان مشتبه شد. و همانا آنان که در مورد او عقاید مختلف اظهار داشتند از روی شک و تردید بود و عالم به او نبودند. جز آنکه از پی گمان خود می رفتند، و بطور یقین مسیح را نکشتند بلکه خداوند او را بسوی خود بالا برد و پیوسته خداوند عزیز و با حکمت است.»

تصور ظهور مهدی در حد ذات خود تصویری بسیار زیباست (اگر معتقد به آمدنش باشیم نه تولدش زیرا تولدش و حیات فعلی او که بعضی بران باورند خرافاتی بیش نیست و هیچ هم زیبا نیست) خیر محض از خلال آن می تراود، و عالمی آکنده از نیکی ها، فضایل و حسنات را نوید می دهد. عالمی نمونه و افلاطون

در «جمهوریت» خویش و فارابی فیلسوف اسلامی در «مدینه فاضله اش» بسوی آن می خواندند.

اگر اعتقاد به وجود مهدی در چهار چوب ایمان به آمدن کسی از نسل رسول الله -صلی الله علیه وآله وسلم- باقی می ماند که در روزی از روزها متولد می شود و ظهور کرده و جهان را مملو از قسط و عدل خواهد کرد، مسئله حل بود و مسلمانان به خیر بودند. اما با تاسف زیاد فقهای مذهب جعفری به «مهدی» دو «بال» چسبانیدند که مقام رفیع و چهره درخشان او را مشوه می کند. و این «دو بال» همان دو بدعت بزرگ اند که در عهد ظهور جدال میان شیعه و تشیع بوجود آمدند، که با نصوص قرآن کریم و سیرت حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- و عمل امام علی و ائمه پس از او تناقض کامل دارند. بدعت اول عبارت است از تفسیر «خمس» به خمس نفع کسب و کار، و بدعت دوم عبارت است از «ولایت فقیه در مجتهدان». همواره در دست دارندگان زمام این دو بدعت رهبران مذهبی بوده اند که پس از غیبت کبری و باز شدن در اجتهاد، امور دینی شیعه را در دست داشته، و تاکنون نیز در دست دارند.

در مورد خمس می توان گفت که همگی علمای مذهب شیعه اعتقاد دارند که شامل نفع کسب و کار و همچنین غنایم می شود. و تفسیر کردن غنیمت به نفع کسب و کار، یک قرن و نیم پس از غیبت کبری در کتب شیعه ظاهر شده است. و اما در رابطه با ولایت فقیه، بسیاری از علمای مذهب به مخالفت با آن سخن گفته اند، اما این بدعت یاوران و انصار زیادی دارد. و امری که در این رابطه بر آن اجماع می کنند این است که اختیارات مجتهدین نوعی صلاحیت همانند صلاحیت قضاوت در تعیین وصی بر مجنون و دیوانه، و طفل کم سن و قاصر را شامل می شود.

قبل از این که دو بدعت الصاقی به امام مهدی را مورد بررسی قرار دهیم، باید از

«اجتهاد» در نزد شیعه، و رابطه شیعه با امام مهدی بر طبق رهنمودهای علمای مذهب، تصویر کامل و واضحی ارائه دهیم.

اجتهاد و تقلید

علمای مذهب شیعه امامی در مسئله اجتهاد به دو خط مشی که قبل از غیبت امام مهدی صادر شده است استفاده می‌ورزند. و این خط مشی گرچه در مضمون با یکدیگر اختلاف دارند، اما مفهوم مشابهی را می‌رسانند و عبارت‌اند از:

۱- خط مشی اول: «و اما از فقها کسی است که نفس خود را مصون داشته، دین خود را حفظ کرده، و با هوی و هوس خود مخالفت می‌ورزد، و مطیع امر مولای خویش است. پس بر همه ضروری است که او را تقلید کنند».

۲- خط مشی دوم: «و اما در مورد حوادثی که واقع می‌شوند، به راویان احادیث ما مراجعه کنید».

بر طبق این دو خط مشی که اولی به مجتهدین، و دوم به عموم شیعیان اختصاص دارد علمای مذهب باب اجتهاد را باز دانسته، و معتقد به عدم اتخاذ آراء اموات و مردگان از فقهاء هستند. و مجتهدان در وجوب و ضرورت تقلید عوام شیعه، به آن دو خط مشی استناد می‌ورزند.

پس از غیبت کبری، علمای مذهب، شئون دینی شیعه را یکی پس از دیگری در دست گرفتند، و این رهبریت مذهبی میان مجتهدین و عامه مردم تا هم‌اکنون ادامه دارد، که دلیل آن باز بودن درهای اجتهاد در وجوب تقلید عوام از مجتهدین می‌باشد.

اما فرقه‌های اسلامی دیگر بجز «سلفیه» بعلت مشکلات زیادی که در عمل درک و استنباط ظاهر می‌شود، درهای اجتهاد را بستند. و فقهاء سلفیه در فروع فقهی که

در مورد آنها نصی وارد نشده است درهای اجتهاد را باز گذاشته و به استنباط از کتاب و سنت و اجماع و قیاس تمسک می جویند. اما علمای مذهب شیعه «قیاس» را به «دلیل عقلی» بدل کرده، و آن را بعنوان اصل چهارم از اصول استنباط معرفی نموده و اتخاذ کرده اند و غریب تر از همه اینکه فقهای شیعه خود را در استنباط احکام شرعی به مذهب عقل منسوب می دارند، اما در حقیقت در طریق استنباط با عقل فاصله زیادی دارند.

و واقعا می خواهم بدانم که چگونه علمای ما در فهم احکام شرعی و استنباط مسایل فقهی به عقل استناد می ورزند در حالی که بدون جدل و نقاش به روایات منسوب به ائمه شیعه که در کتابهای صحیح و معتبر آنان وارد شده اند، تسلیم می شوند، حال آنکه این روایات با عقل سلیم تناقض کامل دارند؟ آری این امر در صورتی درست است که بگوییم که منظور از استخدام عقل در نزد فقهای شیعه همان استخدام دلایل عقلی است که بر اساس آن علم اصول فقه - در تصور شیعه - تدوین شده است. علمی که علمای شیعه در تاسیس و تدوین آن دست درازی دارند. این عمل چگونگی به خدمت گرفتن دلایل عقلی، جهت فهم احکام شرعی، بدون در نظر گرفتن مسئله مورد نطق را بیان می کند. همانند مباحث ظن، قطع، استصحاب، تعادل، ترجیح و دیگر مسایل اصولی، که علمای اصول فقه در کتابهای خود از آنان نام برده اند. اصول فقه در حد ذات خود علمی بسیار زیباست و مزایای عقلی زیادی دارد، اما با کمال تاسف فقهای ما، از آن بصورتی عمقی استفاده نکرده، و با آن برخوردی بسیار سطحی دارند.

قبل از اینکه وارد مبحث اجتهاد بشوم می خواهم دو مسئله بسیار ضروری را ذکر

کنم:

مسئله اول: می خواهم به اشتباه بزرگی که خیلی از نویسندگان و پژوهشگران در

دام آن افتاده اند اشاره کنم. این نویسندگان در سنوات اخیر کتابها و منشوراتی تالیف کرده، و در آنان از شیعه به عنوان «اصولی» نام برده اند. و این مسئله را اینگونه تفسیر کرده اند که شیعه می خواهد به قهقرا باز گردد. و این امر به این خاطر است که آنان کلمه «اصول» را به ریشه ترجمه کرده، و عنوان کرده اند که شیعه می خواهد به ریشه ها و عقاید گذشته بازگردد. آنان این مسئله را درک نکرده اند که اصولی بودن به معنای بازگشتن به ریشه نیست، بلکه شیعه امامی جهت استنباط احکام شرعی در عمل اجتهادی خویش اساسی را بکار می گیرد که اصول فقه نام دارد و به همین خاطر به «اصولی» ملقب گشته اند. در اصول فقه صدها کتاب نوشته شده اند که همه به دنبال مباحث عقلی می گردند، که نمونه آنان در چند سطر گذشته ذکر شد.

مسئله دوم: گروه کوچکی از شیعه وجود دارند که خود را «اخباریان» می نامند، و آنان کسانی هستند که از «علم اصول» و یا بهتر بگوییم «دلایل عقلی» جهت استنباط احکام شرعی استفاده نمی کنند. و در نزد آنان اعمال اجتهادی با تمسک به کتاب، سنت و اجماع صورت می پذیرد. از مشهورترین علمای این گروه، «شیخ حر عاملی» یعنی صاحب کتاب «وسایل الشیعه» می باشد، که این کتاب از مهمترین مصادر شیعه در علم فقه بشمار می رود.

حال بیایید باز به مسئله اجتهاد بازگردیم، مسئله ای که شیعه را از دیگران متمایز می کند. باید این امر را نیز اضافه کنیم که طریقه اجتهادی در حد ذات خود امری خوب و زیباست که با پیشرفتهای فکری و اجتماعی هماهنگی کامل دارد. چون همانگونه که بشریت بسوی بهتری و کمال می رود، با امور جدید روبرو خواهد شد، که به قوانین جدید نیاز دارد. پس عمل اجتهادی، استنباط قوانین شرعی را در صورتی که با اصول عقیده معارضه نداشته باشد آسان می سازد. در نتیجه هنگامی که مجتمعی به حرکت در می آید، قوانین اجتماعی نیز باید همگام با آن، و تا جایی که

با کتاب و سنت و اجماع تعارضی نداشته باشد، به حرکت در آید. و اگر در عمل اجتهادی، علمای مذهب شیعه در نقش فقهای مذهب جعفری ظاهر می شدند و حلال و حرام را نشان می دادند، شان آنان، شان سایر فقهای مسلمانان بود که نفس خود را در راه خداوند وقف نموده، و برای کاری که انجام می دهند هیچ اجری نمی گیرند، و انتظار تشکر و یا پاداشی را ندارند. و در این صورت شیعه در خیر و نیکی بود، و همچنین امت اسلامی نیز به بهترین صورت خود ظاهر می شد، ولی متأسفانه فقهای ما از روی عقیده، جهل یا ضرورت، دو بدعت صریح را به عمل اجتهادی اضافه نمودند و همه معالم اخلاص و عمل در راه خدا را مسخ نمودند. و این دو بدعت همانگونه که گفتیم، همان دو بال به پرواز در آمده بر فراز شیعیان است، که خمس نفع کسب و کار، و ولایت فقیه نام دارد.

خمس

آیه کریمه این چنین می گوید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾. (لأنفال: ۴۱).

(معنی): «بدانید که هر غنیمتی که بگیرید، پس به راستی خمس آن برای خدا و رسول و خویشان و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان است.

«فضل ابن حسن طبرسی» که از علمای بزرگ امامیه است و در قرن ششم هجری

میزیسته در تفسیر این آیه کریمه اینچنین می گوید:

«علما در کیفیت تقسیم خمس و این که چه کسی مستحق آن می باشد با یکدیگر

اختلاف دارند، و اصحاب ما بر این عقیده اند که خمس به شش قسم تقسیم می شود:

سهم خدا و سهم رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- همراه با سهم ذی القربی

(خویشاوندان)، به امام قائم به مقام در رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- می رسد. یک سهم به ایتام آل محمد، و یک سهم به مساکین آنان، و بالاخره یک سهم به ابناء سبیل آنان (در راه ماندگان آنان) می رسد. و بجز این افراد کس دیگری استحقاق خمس را ندارد. چون خداوند صدقه را بعلت ناپاک بودن آن بر آنان حرام نموده و در عوض خمس را جایگزین آن کرده است و یاران ما این چنین گفته اند که خمس بر نفع کسب و تجارت، گنج، معادن، غوص، و امور دیگری که در کتبها ذکر شده است تعلق می گیرد. و دلیل آن همین آیه است».

به راستی که تفسیر نمودن غنیمت به نفع کسب و کار از اموری است که فقط مختص علمای شیعه بوده و در جای دیگری آن را نمی یابیم. چون آیه مذکوره بسیار صریح و واضح اعلام می کند که خمس به غنایم جنگی تعلق می گیرد، نه به نفع کسب و تجارت. و اگر بخواهیم به عدم مشروعیت خمس نفع کسب و تجارت دلیل قاطع دیگری نیز بیاوریم، باید سیرت پیامبر خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- و خلفای پس از او که امام علی نیز جزو آنان است، و همچنین سیرت ائمه شیعه را دنبال کنیم که پس از این بررسی به این نتیجه می رسیم که سیرت نویسانی که کوچک و بزرگ سیرت پیامبر -صلی الله علیه وآله وسلم- را نوشته، و همه اوامر و نواهی او را ثبت کرده اند، هرگز به این مسئله اشاره ای نیز نکرده اند که حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم-، اشخاصی را جهت گردآوری خمس نفع و کسب و کار به بازارها می فرستاده است. این امر نیز شایان توجه است که اسامی تمام کسانی که مامور گرد آوری زکات اموال مسلمین بوده اند، به دقت تمام در کتب سیرت ذکر گردیده است. و به همان صورت که در کتابهای مورخانی که زندگانی خلفای راشدین را به رشته تحریر کشیده اند، هرگز اثری از گرد آوری خمس نفع و کسب تجارت توسط آنان ذکری به میان نمی آید. کیفیت زندگانی امام علی در کوفه نیز بسیار معروف است.

اگر زندگانی او را نیز مورد بررسی قرار دهیم می بینیم که با در دست داشتن خلافت و امارت سرزمین وسیع و گسترده اسلامی الزاما، ایشان هرگز فرستادگان خود را جهت جمع آوری خمس نفع کسب و تجارت به هیچ جا نفرستاده است. و همچنین اگر آثار مورخانی که زندگانی ائمه را دنبال میکرده اند مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دانست که آنها هرگز از مردم خمس دریافت نکرده، و هیچگاه کسی مالی را به این عنوان به ایشان تقدیم نکرده است.

همانگونه که قبلا نیز اشاره کردیم این بدعت در اواخر قرن پنجم هجری در مجتمع شیعی پدیدار گشت چون در فاصله بین غیبت کبری تا اواخر قرن پنجم هجری در کتب شیعه از باب خمس اثری نمی بینیم. و به این مسئله نیز که خمس، نفع کسب تجارت را شامل می شود هیچ اشاره ای نمی شود. بعنوان مثال «محمد بن حسن الطوسی» که از فقهای بزرگ شیعه بشمار می رود، در اوایل قرن پنجم هجری می زیسته، و حوزه علمیه نجف را نیز او تاسیس کرده است، در کتابهای فقهی معروفش هیچ ذکری از این مسئله نمی کند، با اینکه در تالیفات زیادش، ریز و درشت مسایل فقهی را مورد بررسی قرار می دهد.

این عادت و سنت زشت در زمان خلافت عباسیان پدیدار گشت، یعنی زمانی که سلطه حاکم، برای مذهب اهل بیت مشروعیت قایل نبود، و در نتیجه فقهای آنان را نیز قبول نداشت تا به آنان حقوق و مواجبی پرداخت کند، و شیعه نیز تا آن تاریخ به معنای مذهبی، اجتماعی و تماسکی نداشتند تا فقهای خود را از لحاظ مادی فراهم و تامین کنند، و در نتیجه بهترین تضمین برای معالجه عجز و ناتوانی مادی فقهاء و طلاب علوم دینی شیعه در آن زمان، تفسیر «غنیمت» به «نفع کسب و کار» بود، و این بدین معنی نیست که شیعه هرگز جهت تامین فقهاء و طلاب علوم دینی خود چاره ای نیاندیشیده است. چون در عراق که اولین مهد و پرورشگاه شیعه بشمار می رود،

حتی تا به امروز املاک، ساختمانها، و زمینهای زیادی وجود دارند که از قرن پنجم هجری جهت امور خیریه شیعه وقف گردیده اند.

پس از تاسیس این بدعت، احکام مشدد و سختی نیز بدان اضافه گردید تا شیعه را به انجام و تمسک به آن وادار نماید و جهت مجبور نمودن شیعه به پرداخت خمس، که اعطای آن برای هیچ کس آسان نیست، می باشد او را از عقاب و وعید می ترسانیدند. چون اخذ مالیات هر قدر که جامعه دموکراتیک و آزاد بوده و از مردمی روشن فکر برخوردار باشد، همواره با امتناع مردم روبرو خواهد شد. و چون فقهای شیعه سلطه آن را نداشتند تا عامه مردم را به پرداخت خمس نفع کسب و تجارت ترغیب کنند، لذا احکامی شدید به آن اضافه نمودند، تا مردم را به پرداخت این خمس مجبور کنند، که از جمله این احکام، دخول ابدی به آتش جهنم، و عدم اقامه نماز در خانه کسی بود که خمس را نپردازد. و حتی غذا خوردن در سر سفره این شخص را حرام دانستند. و

سپس این فتوا نیز توسط علما صادر شد که این خمس نفع کسب و کار که حق امام غایب است باید به مجتهدین و فقهای که در زمان غیبت جای امام را پر می کنند پرداخته شود. و این چنین بود که این بدعت در مجتمع شیعه قرار و تمکین یافته و در همه جا به جمع آوری اموال شیعه پرداخت. و بسیاری از شیعیان حتی تا به امروز این مالیات را به مراجع دینی خود پرداخت می کنند. و این بدان صورت است که شخص پرداخت کننده پس از پرداخت خمس، در حالی که خود را بسیار کوچک و خوار می بیند رو به روی مرجع خود نشسته و با خشوع و سرافکنندگی کامل دست مرجع خود را می بوسد. و بسیار شادمان است که مرجعش بر او منت گذارده، و حق امام را از او قبول کرده است.

بعضی از فقهای شیعه، از جمله فقیه «احمد اردبیلی» که از فقهای بارز عصر خود

بشمار می رود و به «مقدس اردبیلی» لقب یافته است، به عدم اجازه تصرف در خمس در زمان غیبت کبری فتوا داده اند. همان گونه که قلیلی از فقهای شیعه به ساقط بودن امر خمس از شیعه فتوا داده اند و در این مورد این روایت را از امام مهدی سند آورده اند: «أبحننا الخمس لشیعتنا». به معنای این که: «خمس را برای شیعیان خود مباح دانستیم». در صورتی که اکثریت فقهای شیعه نظر اقلیت را زیر پا گذاشته و در میان خود بر این مسئله اجماع دارند که استخراج خمس واجب می باشد.

چقدر آرزو دارم که فقها و مجتهدین از اموال شیعه دست کشیده، و از سربرار اجتماع بودن دست بردارند. چون برای دریافت این خمس خداوند هیچ دلیلی نفرستاده است.

برخی از علمای شیعه نیز از مسئله دریافت خمس دفاع کرده و این گونه دلیل آورده اند که این اموال صرف امور مدارس دینی و حوزه های علمیه و شئون مذهبی دیگر می شود. ولی مسئله این نیست که این اموال چگونه و کجا مصرف می رسد، بلکه مناقشه ما، مناقشه ای اصولی، واقعی و مذهبی است. بدین معنی که اصلاً دریافت این اموال از مردم، خود مخالف شرع، و عملی باطل می باشد. باشد که حتی رد راه خدا صرف شود، چون هرگز نمی توان در اموال غیر شرعی تصرف نمود. فقهای شیعه می توانسته اند با تکیه بر خود زندگی خود را تامین کنند، همانگونه که صاحبان صنایع دیگر این کار را می کنند. و حتی می توانستند جهت تعلیم و تعلم بهایی دریافت کنند، اما نه به اسم واجب شرعی و امر خداوندی، بلکه به عنوان کمک و مساعدت مردم.

هم اکنون که این کتاب را مینویسم، مجتهدی از مجتهدان شیعه را می شناسم که از خمس دریافتی از مردم ثروتی انباشته کرده است که می توان او را به راحتی هم

تراز با «قارون» خواند. و مجتهد شیعه دیگری را می شناسم که چند سال پیش در ایران به قتل رسید و در حسابهای بانکی خود مبلغی معادل بیست میلیون دلار از دریافت خمس به وعیده گذارده بود. و پس از سر و صداهای بسیار و جلسات دادگاهی زیادی بالاخره حکومت ایران این ثروت را ضبط نمود، تا ورثه شان نتوانند این مبلغ هنگفت را بین خود تقسیم کنند. این تصویری است بسیار غم انگیز از آثار بدعتی که «خمس» نام دارد، و در ساختار آن فقهای شیعه نقش زیادی بازی کرده اند. به راستی که رهبریت مذهبی شیعه به علت وجود همین در آمد همیشگی و جاری توانسته است مستقل از سلطه حاکم به بقای خود ادامه دهد و تا زمانی که این رهبریت خود را در نفع مکاسب با شیعه شریک می داند، استقرار و آرامش فکری هیچ راهی به مجتمع شیعیان پیدا نخواهد کرد. و دلیل آن بسیار روشن و واضح است، چون این پیشوایان مذهبی بعلت وجود چنین بودجه ای عظیم که حصول آن هیچ نیازی به ماموران مالیات ندارد، و با رضایت کامل پرداخت کنندگان بسوی آنان روان می گردد، توانسته است از رهبریت شیعه نیروی سیاسی بزرگی بسازد که شیعه را به هر سویی که بخواهد می کشاند و به همین خاطر است که می بینیم این رهبریت ها همواره شیعه را جهت رسیدن به اهداف سیاسی و اجتماعی شان در طول تاریخ بکار گرفتند.

و در ایران یعنی این قطر بزرگ شیعه نشین از نتایج ارتباط و هم جوشی شیعه و رهبریت دینی اش آثار غم انگیزی بروز نمود که شمارش این آثار کار آسانی نیست. وخامت امور به آنجا رسید که به بدعت خمس نفع کسب و تجارت، بدعت دیگری نیز اضافه شد که ولایت فقیه نام داشت.

قبل از اینکه وارد بحث ولایت فقیه شویم باید مسئله ای را عنوان کنیم تا در پژوهش تاریخی خود امین بوده، و رسالت خود را صادقانه به سرانجام رسانیم. و این

مسئله این است که از رهبران مذهب شیعه، به اسلام و فکر اسلامی و وطن خود در جنگ با استعمار و استبداد حاکم خدمت بسیار کرده اند، اما هنگامی که بین خدمت‌های این عده قلیل در راه مصالح عام و سوء استفاده از نفوذ آن اکثریت در راه مصالح خصوصی خود، مقارنه و مقایسه ای انجام داده و آنان را در دو کفه ترازو بگذاریم، خواهیم دید که کفه اکثریت رهبرانی که از نفوذ خود جهت مصالح خصوصی خودشان استفاده کرده اند بصورت آشکار و اسف انگیزی، بر کفه دیگر برتری می گیرد.

ولایت فقیه

همان بدعت، بال، و قدرت دومی است که به سلطه کسانی که خود را نایبان امام مهدی می داند اضافه گشت. این نظریه به معنای دقیق تر نظریه ای «حلولی» بسته است که از مسیحیت گرفته شده و همان معنی را در بر دارد. این نظریه حلولی در مسیحیت به این صورت است که: خداوند در مسیح تجسد می یابد، و مسیح در اسقف اعظم متجسد می شود. در عصر دادگاه‌های تفتیش عقاید در اسپانیا، ایتالیا، و قسمتی از فرانسه، «پاپ» به عنوان سلطه الهی مطلق بر مسیحیان و دیگران حکم رانی می کرد. و به اعدام، سوزاندن، و زندانی کردن مردم دستور میداد. پلیسها و ماموران او در طول روز و دل شب به خانه های این مردم می ریختند و انواع و اقسام فساد و منکرات را بر اهل این خانه ها واقع می کردند. این نظریه ساختگی پس از غیبت کبری در زمانی که علما از الهی بودن منصب امامت سخن می راندند و آن را ستایش می کردند، به نظریات شیعه اضافه گشته و شکل عقیدتی به خود گرفت. این سلطه الهی از امام جانشینی برای رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- می ساخت که از طرف خداوند انتخاب گشته و دارای سلطه می باشد. و چون امام زنده بوده و فقط از

انظار غایب است، و غیبت خود سلطه الهی خود را از دست نداده، بلکه این سلطه به نایبان او، یکی پس از دیگری و تا روز قیامت، انتقال می یابد.

و این چنین بود که نظریه ولایت فقیه، در افکار فقهای شیعه جای بزرگی را به خود اختصاص داد. عده کثیری از آنان نیز این نوع ولایت را به معنای ذکر شده انکار نمودند و گفتند امر ولایت، خاص به رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- و دوازده امام پس از او بوده، و بعد از اینان به شخص دیگری همچون نایبان امام انتقال نمی یابد. در نتیجه به نظر این عده ولایت فقیه، بیشتر از ولایت یک قاضی که می تواند بر اوقاف بدون سرپرست امین تعیین کرده، و یا برای مجنون و قاصر قیمی قرار دهد نیست.

همان گونه که پیداست نظریه ولایت فقیه هرگز نتوانست از مرحله تئوری به مرحله عملی برسد، مگر پس از اینکه شاه اسماعیل صفوی، پادشاهی و سلطه را در ایران بدست گرفت و این همان عصری است که ما آن را «عصر جدال دوم میان شیعه و تشیع» نام نهاده ایم.

شاه اسماعیل صفوی در خانواده ای صوفی نشأت گرفت و مقر آنان شهر اردبیل بود که در شمال غربی ایران واقع است. اجداد وی از سردمداران نهضت صوفیان بودند که شعار آنان عشق به علی -علیه السلام- و آل بیتش بود و در استان آذربایجان ترکیه نفوذ زیادی داشتند شاه اسماعیل توانست در سال ۹۰۷ هجری و در زمانی که جنگهای عثمانی ایران را بسیار ضعیف کرده بود حکم و سلطنت را بدست گیرد.

این پادشاه جوان که در سن سیزده سالگی تاج گذاری کرد در پشت پرده حکومتش محرکاتی داشت که او را جهت داده و راهنمایی می کردند که همان رهبران نهضت تصوف بودند در زمان به حکومت رسیدن شاه اسماعیل بجز شهرهای

قم کاشان و نیشابور هیچ کدام از مناطق ایران شیعه مذهب نبودند و او مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران اعلام کرد در نتیجه سیل حرکت مبلغان صفویه به همه شهرهای ایران باریدن گرفت و این مبلغان در مدح علی علیه السلام - و اهل بیتش اشعار و خطابه های می خواندند و مردم را به دخول به مذهب شیعه ترغیب و تشویق می نمودند شاه اسماعیل نیز با زور و شمشیر کسانی را که از ورود به مذهب شیعه امتناع می ورزیدند از دم تیغ گذرانیده و کشتار می کردند.

در اینجا بگذارید به نکته ظریفی اشاره کنیم اهالی شهر اصفهان همه از خوارج بودند تا اینکه رساله شاه اسماعیل به ایشان رسید در این رساله امر شده بود که همه اهالی اصفهان باید بین دو مسئله ورود به مذهب تشیع و کشتار دسته جمعی یکی را انتخاب کنند و چون اهالی اصفهان امر را بسیار سنگین دیدند از شاه اسماعیل چهل روز مهلت خواستند تا در این مدت بار دل را خالی کرده و هر چه فحش و ناسزا در سینه انبار دارند به امام علی منسوب دارند و پس از این مدت وارد مذهب جدید شوند شاه نیز این مهلت را به ایشان داد و این چنین بود که اصفهان نیز به شهرهای شیعه دیگر پیوست.

با اینکه شاه اسماعیل به حکم نشأت و مقام تصوفش از ته قلب شیعه بود اما اعطای صفت شیعه خالص به ایران برای او و نظام جدید حکومت اهمیت بسیاری داشت چون جنگهای عثمانی اگرچه جنگهای اقلیمی بود اما در گذشته ایران ریشه دوانیده بود و ادامه این جنگ با مسئله حرمت جنگ مسلمان با مسلمان به سختی تضاد و تصادم می کرد این نظریه در ایران مطرح شده بود و در نتیجه افراد زیادی بودند که با جنگ و خون ریزی مسلمانان مخالف بوده و اعتقاد داشتند که باید به خلافت عثمانی پیوست و از امر خلیفه که امیرالمومنین لقب یافته بود اطاعت نمود اما مذهب جدیدی که شاه اسماعیل بر ایران تحمیل نمود نوعی همبستگی قوی بین

ایرانیان بوجود آورد و همه امید و آرزوهای خلافت عثمانی مبنی بر انضمام ایران به امپراطوری خودش را به سرابی تبدیل نمود و در زمانی که شاه اسماعیل خود را قطبی صوفی و پادشاهی می دانست که برای مذهب شیعه مجد و عظمتی بی سابقه به ارمغان آورده است به ولایت فقیه تن در داد و از علی بن عبد العال الکرکی عاملی که از بزرگ علمای شیعه بود و در جبل عامل لبنان سکونت داشت درخواست کرد تا از او پشتیبانی سیاسی نموده و برای جلوس بر کرسی سلطنت و در دست گرفتن حکومت اجازه ای صادر کند که صدور این اجازه نامه به نام ولایت عمومی و صلاحیت های فقیه بود متن اجازه «کرکی» مبنی بر جلوس شاه اسماعیل هنوز در کتب تاریخ موجود می باشد.

رجوع شاه به یک عالم شیعه موجود در جبل عامل لبنان جهت پشتیبانی از نظامش و در ابتدای حکمرانی وی، دلیل قاطعی است بر اینکه، رهبریت مذهبی شیعه در آن ایام در جبل عامل، یعنی پایگاه دوم شیعه، بعد از عراق مستقر بوده است. و به همین علت نیز هرگز جای تعجب نیست که بدانیم «شاه عباس» نوه شاه اسماعیل نیز، عالم بزرگ شیعه «شیخ بهاء الدین» را از جبل عامل به پایتخت حکومت خود، یعنی اصفهان فرا می خواند تا مرجع رسمی کشور بوده، و او را به «شیخ الاسلام» ملقب می سازد.

نتیجتاً از سطور گذشته این مسئله به وضوح تمام آشکار می گردد که، نظریه ولایت فقیه در عقیده شیعه از قبل موجود بوده، و نیز نظریه عدم شرعیت خلافت اسلامی، و یا هر نوع حکومت دیگر، مگر به اجازه ولایت فقیه که نماینده امام غایب و منصوب شده به امر خداست، بر پایه آن شکل می گرفت.

از زمان دخول مذهب شیعه به ایران توسط شاه اسماعیل تا کنون، رهبریت مذهب شیعه در ایران، همواره دارای نفوذی وسیع بوده است، و از سوی حکام و ملوک

مورد احترام زیادی قرار می گرفته است.

و با اینکه در طول تاریخ روابط بین پیشوایان مذهبی و رهبریت سیاسی متمثل در ملوک و حکام همواره بسیار خوب بوده، اما در بعضی از احیان نیز در بین آنان جدالی صورت می گرفت و به پیروزی یکی بر دیگری می انجامید.

و از وقتی که شاه اسماعیل توانست از ولایت فقیه منصبی از منصب شاه بسازد، هرگز این مسئله اتفاق نیفتاده است که بینیم فقهی از فقهای شیعه، خود را مستقیماً برای حکمرانی نامزد کرده باشد. و نظریه ولایت فقیه از لحاظ تطبیقی، و به آن صورت که در تاریخ معاصر بروز نموده است، هرگز در فکر و ذهن فقها وجود نداشته است. و فقهای ایران هرگز از این حق خود، بیش از رو در رو قرار گرفتن با سلطان در صورت بروز مخالفت و یا همراهی با او در حالت جنگ با دشمنان، استفاده دیگری نکرده اند.

در زمانی کمتر از دو قرن پیش، هنگامی که فتح علی شاه قاجار خواست با «تزار» بجنگد، مجتهد بزرگ شیعه «سید محمد طباطبایی» ملقب به «مجاهد» در پیشاپیش لشکر شاه در جنگ با روسیه قرار گرفته بود، و به نام ولایت فقیه فتوای جهاد صادر کرد. و هنگامی که ایران در آن جنگ شکست خورده و شاه اسماعیل از هفده شهر ایران به نفع روسیه تنازل ابدی نمود، و لشکر شکست خورده همراه با سید مجاهد به ایران بازگشت، ایرانیان از آنان با بر زبان راندن انواع عبارات خزی و عار استقبال نمودند. و حتی بر سر سید مجاهد و اطرافیانش، بخاطر اینکه این رهبر دینی، ایران را به سوی هلاک و فاجعه می راند، جیفه و کثافت ریختند.

اما در تاریخ معاصر ما که همان عهد جدال میان شیعه و تشیع می باشد، ولایت فقیه شکل دیگری به خود گرفته و به صورتی حاد و عنیف همه ارزشهای اسلامی و انسانی را در هم می کوبد. و شاید از مهمترین پیامدهای این نظریه، همان جدال بین

خود فقها در باره این موضوع، و شکست خوردن قدرت حاکمه توسط قدرت فقهی محکوم بود.

با اینکه ما در این رساله تصحیح می کنیم از اشخاص نامی برده باشیم، اما وقایعی که به آن اشاره می کنیم آنقدر واضح است که شیعیانی که در جریان حوادث عالم تشیع بوده اند به خوبی آنرا می شناسند. این وقایع، یا در مقابل چشمان آنها اتفاق افتاده و یا خبرش به گوش آنان رسیده است، به همین علت اطمینان کامل دارم که شیعیانی که این کتاب را برای آنان نوشته ام در مورد این فصل احتیاجی به دلیل و سند و ذکر نامها ندارم چون وقایع ولایت فقیه و بدبختی های ناشی از آن، در مجتمعات شیعه، چه در ایران و چه در غیر از ایران از خورشید در دل آسمان آشکار تر است.

اکنون بگذارید به بحث ولایت فقیه بازگشته و آنرا از لحاظ نظری و عملی مورد بررسی قرار دهیم. اساس این نظریه در نزد فقهای شیعه، بر این آیه تمرکز دارد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾. (النساء: ۵۹).

(معنی): «ای کسانی که ایمان آورده اید از خداوند و رسول او و اولی الامر خود اطاعت کنید، و اگر در امری به منازعه بر خواستید، آنرا به خدا و رسول او باز گردانیده و راه چاره را بیابید».

علمای شیعه می گویند منظور از اولی الامر در این آیه کریمه، همام خلیفه و یا امام شرعی است، که از امام علی، و پس از او از فرزندان او تا امام مهدی، تشکیل شده است. و در زمان غیبت امام مهدی، حق ولایت مختص به فقها و مجتهدینی است که جای او را پر نموده، و نایبان عام او می باشند.

اشتباه و بطلان این تفسیر بسیار روشن و واضح است، و نظریه ولایت فقیه قبل از هر چیز با نص صریح قرآن برخورد و تصادم می کند. قرآن کریم چهارچوب

صلاحیت فقها را به وضوح کامل بیان نموده است و بسیار جای تاسف است که مبین م کسانی که در رد این نظریه تلاش نموده اند، از ذکر این نکته اساسی که نظریه ولایت فقیه از بیخ و بن بر می کند باز مانده اند. این آیه کریمه در رد نظریه ولایت فقیه و میزان صلاحیت فقها چنین عنوان می کند:

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾. (التوبة: ۱۲۲).

(معنی): «پس چرا گروهی از هر فرقه بیرون نروند تا علم پیامونند و هنگام بازگشت قوم خود را بیم و انذار دهند تا بلکه از نافرمانی حذر کنند.»
پس نظریه ولایت فقیه با نص قرآن تعارض دارد و هر شخصی با نص الهی به معارضه برخیزد، صریحا از اسلام خارج است. بگذارید بار دیگر به آیه کریمه بازگردیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾

هرکسی که این آیه را بخواند و از تفسیر و تجزیه جز به جزء آن بر طبق هوی و هوسش خودداری کند یقینا در خواهد یافت که اطاعت از اولی الامر، با اطاعت از خدا و رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- اختلاف دارد. اطاعت از اولی الامر اطاعتی محدود است که در نطاق صلاحیتهای واگذار شده به والی، بر طبق طبیعت شغلهش انجام می گیرد و حتی بر طبق این آیه صلاحیت حکم دادن در منازعات بین مسلمانان نیز از او گرفته شده است و از این گذشته این آیه بسیار واضح و صریح در مورد کسانی نازل شده است که رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- آنان را به نیابت از سوی خودش و به عنوان به عنوان والی بر شئون مسلمانان گمارده بود. س آیه در مورد عصر ول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- نازل شده و به همان عصر اختصاص دارد. و اشاره به آن، اشاره ای است خاص، و نه عام اما حتی اگر آن را به

صورت عام بررسی کرده و بگوییم این آیه، اولی الامر بعد از هر عصر حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- را شامل می شود، باز هم عدم وجود اطاعت از آنان در منازعت میان مسلمانان به اثبات می رسد. یعنی همان امری که از شان اولی الامر کاسته، و صلاحیت ولایت عام و یا مطلق را از آنان سلب می کند. می خواهم بدانم کسانی که ولایت فقیه را قبول داشته و حق تحکم در شئون سیاسی، اقتصادی، لشکری و اجتماعی را به او می دهند، چگونه به این آیه استدلال نموده و آن را حجت قرار می دهند؟ پس اگر ولی امر همانگونه که کتاب خداوند می گوید حق تدخل در منازعات مسلمانان را ندارد، و این امر بدین خاطر است که نتواند از خدا و رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- سوء استفاده نموده و در مجتمع اسلامی بر حسب هوی و هوس و عقایدش، و بدون در نظر گرفتن شوری حکمرانی کند نتیجتاً آیا می توان گفت که نایب ولی امر از خود او اختیارات بیشتری دارد؟

و در ایران که در تاریخ معاصر، یعنی همان عصر جدال سوم میان شیعه و تشیع، مهد ولایت فقیه به شمار می رود، ولایت فقیه توانست با استفاده از قانون اساسی جدی بالاترین مقام کشوری را کسب نموده، و سلطه مطلق کشور را در دست گیرد. اما با همه اینها، وضع کنندگان و پشتیبانان این قانون اساسی هرگز نتوانستند تناقضات واضحی را که بین تطبیقات عملی، و نظری فقهی وجود دارد حل نموده و به همین دلیل از چشم انداز مجتمع شیعه، نظریه ضعیف، رکیک و سست به نظر می رسد اگرچه قدرتهای مادی بزرگی از آن پشتیبانی می کند، شاید از بارزترین این تناقضات، این مسئله باشد که شیعیان در مورد آن می پرسند: «آیا ولایت فقیه منصبی است دینی، یا سیاسی؟»

چون اگر ولایت فقیه منصبی است دینی، در نتیجه قابلیت انتخاب شدن و عزل شدن ندارد. همان گونه که قابلیت تطبیق ندارد، پس هرگاه کسی به مرتبه فقاها

برسد به صفت ولایت موصوف می گردد و اطاعت از او امر او که ولایتش بر همه مسلمانان واجب می گردد. اما ما مشاهده نموده ایم که چگونه برخی از فقها مورد اهانت و شتم قرار گرفته و یا زندانی و فراری شده اند. و همه این امور بخاطر این بود که در مقابل سلطه فقیه حاکم موضع گیری فکری و یا سیاسی کرده بودند.

اما اگر ولایت فقیه منصبی سیاسی است، پس چرا آنرا به دین و مذهب ربط می دهند و لباس عقیدتی می پوشانند؟ و چرا دم از واجب بودن اطاعت از ولی فقیه می زنند؟

از همه اینها گذشته هنگامی که فقیهان یک شهر، در رای و عقیده با یکدیگر به زد و خورد می پردازند، یک شخص از لحاظ عملی چگونه می تواند ولایت فقیه را تجسم کند؟ و چگونه می توان بین آراء متناقض و متخالف این فقیهان جمع بندی نمود؟

به راستی که ربط دادن چنین قانونی به اسلام، که خداوند آنرا جهت بالا بردن ارزشهای انسانی فرو فرستاده است، بزرگترین اهانت به این دین قیم و آسمانی است.

نظریه ولایت فقیه از ایران فراتر رفت و به مناطق شیعه نشین دیگر سرایت نمود تا شیعیان آنجا را همانند شیعیان ایران در زیر تازیانه طوفان خود گیرد. من از این می ترسم که این بلا دامن گیر شده و همه شیعیان را آنگونه در بر گیرد، که پس از آن حتی رویای استقرار را نیز در خواب خود نبینند. اگر شیعه می دانست که به نام ولایت فقیه چه فجایعی رخ داده و می دهد سایه این فقها از سر مناطق شیعه نشین کم می شد و این حضرات هم چون گوسفند گریزان از دست گرگ، از دست شیعیان پا به فرار می گذاردند.

هم اکنون و در زمان نوشتن این سطور، در سرزمین شیعه نشین ایران، و پس از

اینکه مردم این سرزمین از دست ولایت فقیه بدبختی های بسیاری کشیده اند، می بینیم که در مقابل مذهب و همه امور ناشی از سلطه فقها و مرجعیت مذهبی واکنشی بسیار عنیف و سخت بوجود می آید که این بدبختی ها به نوبه خود مردم ایران را به خروج دسته جمعی از اسلام تهدید می کند.

و به همین علت است که من مخلصانه از خداوند مسئلت می کنم که رساله تصحیحی من قبل از اینکه دیر شود، و دیگر نوشدار و را فایده ای نباشد، بدست مردم ایران رسیده تا بدانند که راه رهایی در از بین بردن و انکار کردن نیست، بلکه در ساختن و اصلاح خلاصه می شود.

من نمی خواهم کسی تصور کند که من در رسالتم شخص خاصی از فقهای زمامدار را مقصود نظر دارم بلکه این را می خواهم بگویم که سخن من سخنی عمومی است. چون هنگامی که به دقت به پیش آمد های دردناکی که در ساحت اسلامی و شیعی جریان دارند بنگریم، خواهیم دید در رویدادهایی که با مبادی صریح اسلام تناقض دارند، ولایت فقیه نقش بارز و اصلی را بازی می کند، و اکثریت فقها نیز موضع گیری مخالفی ندارند. بلکه یا تایید کننده این رویدادها بوده و یا در مقابل آن خاموش می مانند. و به جرأت می توان گفت عده فقهای که با این رویدادها مخالفت می ورزند، شاید از تعداد انگشتان یک دست نیز کمتر باشد.

تصحیح

اگر شیعه بتواند جهت رهایی از سه امری که در این فصل به آنان اشاره نمودیم، برنامه های تصحیحی مورد نظر ما را به انجام رساند، گامهای بزرگی را در راه تصحیح برداشته، و خود و افراد دیگر را از قید و بندهایی که بدون هیچ دلیل و برهانی بندگان خدا به گردن او نهاده اند، نجات داده است. و این امور سه گانه از این

قرارند.

اولاً: تقلید

که به معنای اخذ رای مجتهد به آن در مسایل شرعی است. که اکثریت قریب به اتفاق شیعیان در مسایل شرعی به مجتهدین رجوع می کنند. می توان گفت که در مجتمع شیعی کمتر خانه ای یافت می شود که در آن رساله ای از رسالات فقهی نوشته شده توسط مجتهدین وجود نداشته باشد. این رساله ها برای عوام مردم نوشته شده و رساله های عملی نام دارند، که همواره نامهایی به آن اضافه می گردد، مانند (ذخیره الصالحین)، (صراط النجاة) (ذخیره العباد)، ... و هرکسی که این رساله ها را پیگیری کند، در خواهد یافت که فقهای این رساله ها در طول قرون متمادی، همواره در اولین صفحه از صفحات آن این عبارت را ذکر می کنند:

«بر هر مکلف عاقل واجب است که، یا مجتهد باشد، یا مقلد، یا محتاط (یعنی به موارد احتیاط آگاه باشد) و عمل افراد عامی در فروع، بدون تقلید، عاقل و باطل می باشد.»

این نظریه که همه فقهای امامیه از زمان غیبت کبری تا کنون بر آن اجماع دارند، این معنی را می دهد که، آن کسی که به احتیاط عمل می کنند، احتیاجی به تقلید و اخذ رای دیگران ندارند، و عمل احتیاطی به این معنی است که: مکلف، موارد اختلاف را در مسایل فرعی دانسته، و بهترین آنها انتخاب کند.

اما در مورد اصول عقیده تقلید جایز نیست و واجب است که یک مسلمان از روی بصیرت و آگاهی بدان مومن و معتقد باشد.

راه حلی که ما به شیعه عرضه نموده و جهت سعادت دنیا و آخرتشان، انجام آن را به آنان پیشنهاد می کنیم این است که، به «احتیاط» عمل کنند و بر طبق اجماع فقهای شیعه عمل احتیاطی، خروج از مذهب را باعث نمی گردد، و با آن منافاتی

ندارد این امر باعث می گردد که مجتهدان نتوانند شیعیان را بر ضد تصحیح ترغیب نموده و آنان را از عذاب خداوندی در روز قیامت بترسانند.

اما در صورت رخداد مسایل بسیار جدید و مستحدث - که این امر بسیار کم اتفاق می افتد - یعنی مسایلی که فقه تا کنون در مورد آن سخنی نگفته است، آنگاه ممکن است که به مجتهدین رجوع نموده، و در حل آن از آنان نظر بخواهند و من به خواست خداوند، صدور رساله ای عملی فقهی را که آراء احتیاطی در مسایل عامه را شامل میگردد، تضمین می کنم که در تالیف آن از علماء و فقهای که مخلصانه برای خداوند کار می کنند و در مقابل آن بها و پاداشی نمی خواهند، کمک خواهم گرفت.

ثانیا: خمس

فقهای مذهب امامی هنگامی که اتفاق نمودند که نصف خمس که حق خداوند و رسولش و امام غایب می باشد، باید به مجتهدی داده شود که شیعه عامی از او تقلید می نماید، و نصف دیگر آن باید میان فقهای هاشمی، ایتام، و ابناء سبیل آنان تقسیم گردد، مسئله بزرگی را فراموش کردند. و آن این مسئله است که این حکم برای عوام مقلدین می باشد، پس حکم شرعی در مورد «محتاطی» که از آراء فقها تقلید ننموده و استفاده نمی کند چیست؟ آیا خمس به او تعلق نمی گیرد، یا اینکه در دخل و تصرف در آن آزاد است؟

و از اینجا روشن می شود که بدعت خمس به مفهوم شرعی، با وجود اصرار فقها بر آن، دقیق و موزون نبوده، و خلاء زیادی دارد، که این مسئله بطلان آن را آشکار می سازد.

بدعت خمس که در مفهوم شیعی آن کاملا با سنت رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم-، خلفای راشدین و ائمه شیعه تناقض دارد. چون خمس در اسلام عبارت از خمس، یا یک پنجم غنایم است، و نه نفع تجارت و کسب و کار.

و در اینجا است که می‌خواهم در این رسالت تصحیحی از شیعه درخواست کنم که این مالیات بی‌دلیل و سند را، به هیچ فقیهی، و تحت هیچ پوششی نپردازند. اما آنان را در مشارکت در اعمال خیر و مساعدت فقرا و مؤسسات اجتماعی و علمی، و بدون واسطه ترغیب می‌کنم. و می‌خواهم همه بدانند که دستیابی به قله‌های مجد، فقط با سخاوت و بخشش میسر است. اگر شیعه می‌خواهد فقها، مجتهدین و رجال دین را مساعدت نماید، این امر بسیار زیبا و خوب است، به شرط اینکه این مساعدت کمکی شخصی برای رفع مشکلات این افراد باشد، نه اینکه از آنان واسطه‌ای بسازد، که مامور توزیع اموال بر دیگران می‌باشند، یعنی همان امری که تا به امروز آن را مشاهده می‌کنیم.

ثالثاً: ولایت فقیه

در اینجا آنچه را که قبلاً گفته‌ام تکرار می‌کنم، و آن اینست که: من فکر نمی‌کنم که هرگز در تاریخ بشریت، غیر از ولایت فقیه، هیچ نظریه دیگری این چنین باعث خونریزی و درد و اندوه شده باشد، من احتیاجی نمی‌بینم که از شیعه بخواهم تا در مقابل این نظریه مقاومت کند. چون بحمدالله می‌بینم که این نظریه دارد به دست خودش، خود را نابود می‌سازد، چون هنگامی که یک نظریه به علت شکستش در تطبیق، با مصیبت‌های بی‌ار آمده، از درون خود را نابود می‌سازد آنگاه است که می‌توان گفت این نظریه راه نابودی و زوال را پیش گرفته است.

غلو

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾. (المائدة: ۷۷).

«بگو: ای اهل کتاب در دین خود به ناحق غلو نکنید و از پی هواهای آن قومی که خود گمراه شدند و بسیاری را نیز گمراه کردند، و از راه راست دور افتادند

نروید».

هنگامی که انسان به مرحله تکامل رسیده، و از ملائکه برتری می گیرد، دیگر هیچ احتیاجی به خزعبلات و اوهامی که همانند تار عنکبوت او را فرا گرفته و دست و پایش را می بندد و تصویر روشن او را مسخ می کند، ندارد.

غلو

غلو نظری

غلو عملی

غلو نظری

موارد بسیاری از غلو وجود دارد که همواره با غلو نظری آغاز شده و به غلو عملی می انجامد. غلو نظری به اختصار این معنی را می دهد: معتقد بودن به این که یک انسان دارای کرامات بوده و قادر به انجام معجزات و امور خالق العاده و غیر عادی است که عامه مردم از انجام آن عاجز اند.

همان گونه که ایمان به تأثیر خیر و شر یک انسان در زندگی دنیا و آخرت دیگران، چه این انسان زنده باشد و چه مرده، خود مظهر بزرگی از مظاهر غلو می باشد.

غلو نظری که در کتاب های روایات و احادیث ما نقش بسته، و به ائمه و مشایخ و اولیاء، امور عجیب و خارق العاده را نسبت می دهد، علت اصلی غلو عملی بوده و باعث بروز اعمالی می شود که از عامه مردم در کنار مقابر ائمه، اولیاء و مشایخ می بینیم. این اعمال تنوع زیادی دارند. همانند اظهار عبودیت و تقدیم نذر به آنان و طلب حاجت مستقیم از ایشان و...

غلو در سینه بسیاری از مردم، حتی غیر مسلمانان جای گرفته، و فرقه های اسلامی دیگر نیز شیعه را در غلو شان نسبت به اولیاء و ائمه همراهی می کنند. بجز

«سلفی ها» که توانسته اند قید و بند این افکار را که عقول و قلوب مردم را به خود اسیر کرده است بگسلند.

اما شیعه در این راه گامهای زیادی از فرقه های اسلامی دیگر پیشی گرفته، که این اسراف در غلو، به کتابهای روایاتی بر می گردد که هرگز پاک سازی و تهذیب نشده، و نیز فقهای شیعه در مقابل این روایات خاموش مانده اند. موثوق ترین کتابهای روایت شیعه در معجزات و کرامات ائمه داستانهایی را نقل می کنند که از روایات فرقه های اسلامی دیگر در مورد مشایخ، اولیا و شیوخ صوفیه کمتر نیست.

من نمی خواهم با بررسی این که این روایات مذکوره صحیح بوده و یا از بافته های خیال می باشند، وارد یک بحث و جدل بی سر و ته شوم. چون این روایات در عصری حکایت شده اند که اذهان عامه مردم بدون شنیدن داستان های هیجان انگیز از زندگانی بزرگان شان سیراب نمی شد. اما نکته اساسی که می خواهم بر آن تاکید کنم این است که ما به عنوان امت اسلام عقیده داریم که داده های عقلانی بهترین دستاویزی است که می توانیم به آن متمسک شده، و این داده های عقلی ما را از رفتن به دنبال سراب مستغنی می سازد. و بخصوص که ما شیعیان مذهب عقلی را از شروط استنباط احکام فقهی می دانیم. در روایتی از امام صادق که «کلینی» آنرا در کتاب «اصول کافی» بصورت متواتر ذکر می کند آمده است:

«اولین چیزی که خداوند خلق کرد عقل بود. پس به او گفت بیا، پس آمد سپس به او گفت برو، پس رفت، و خداوند گفت: قسم به عزت و جلالم مردمان را به تو عقاب نموده، و به تو پاداش می دهم».

و از اینجاست که شیعه این قاعده عقلی را گرفته است که می گوید:

«هر آنچه که عقل به آن حکم دهد، شرع نیز به آن حکم می دهد».

یعنی حکم شرع بر اساس مستقلاتی عقلی است که عقل راهی جز قبول و یا رد

آن ندارد. پس بگذارید پیرسم: عقل یا خزعلاتی که راویان حدیث، از معجزات و کرامات به ائمه نسبت می دهند چه ارتباطی دارد؟ و جایگاه عقل در این غلوی بی اندازه که از ذکر خداوند و توجه بسوی او باز می دارد کجاست؟ و چرا ما شیعیان ائمه خود را از جایگاه رفیعی که شایسته آنان است بدور می رانیم؟ این جایگاه رفیع همان رسیدن به مرتبه انسانی کامل است، که خود از بزرگترین معجزات بشمار می رود همانگونه که در حدیث از رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- نقل شده است.

به راستی خداوند انسان را خلق نمود، و در او عقل و شهوت را جای داد، ملائکه را خلق نمود، و در آنان عقل را جایگزین کرد، بهایم را خلق کرد و در آنان شهوت را قرار داد، پس هر کسی عقلش بر شهوتش پیشی گیرد، از ملائکه بالاتر است، و هر آنکه شهوتش بر عقلش به چربد، از بهایم پست تر می باشد». (این حدیث در مصادر اهل سنت موجود نمی باشد و مولف انرا از کتب شیعه نقل کرده است که صحت و سقم ان به عهده ایشان است)

به خدا سوگند که این منزلت بزرگ انسانی که خداوند به ائمه و بندگان صالحش ارزانی داشته است، تا از رتبه ملائکه برتری گیرند، آنان را از خزعلاتی که به آنان نسبت می دهند بی نیاز می سازد از اینها گذشته غلو در بعضی از احیان از مرحله مدح فراتر رفته، و تبدیل به عیب و نقص می گردد. برای مثال: عصمتی که به ائمه ما نسبت می دهند، همان طور که در فصول گذشته گفتیم، برای این بود که روایات دروغینی را که با عقل و منطق منافات داشته و به امام نسبت داده می شوند، تثبیت نموده و درهای نقاش و پرسش را در مورد محتوای آن، بر عقلا و تیز هوشان ببندند. در نتیجه مردم به علت اینکه این روایات از معصومین صادر شده اند که از گناه و اشتباه و خطا مصون می باشد مجبور به قبول آن گردند.

اما عصمت در حقیقت نه تنها در حق امام مدحی به شمار نمی رود، بلکه از شان و منزلت او نیز می کاهد. چون هرگاه بخواهیم عصمت را در معنای شیعی آن تفسیر کنیم، این معنی را می دهد که: ائمه از روز ولادت تا هنگام مرگ به اراده خداوند دچار هیچ گونه معصیت و گناهی نشدند، یعنی امام در برتری دادن خیر بر شر، از خود هیچ اراده ای نداشته است. و من نمی دانم هنگامی که یک انسان نتواند به دلیل اراده خارج از ذاتش دست به عمل شری بزند، برای او نزد خداوند چه فضیلتی به شمار وی رود؟ آری اگر عصمت به معنای این باشد که ائمه با وجود داشتن قدرت بر انجام عمل شر، و به علت علو نفس و ملکه موجود در اخلاقشان، و حاجز و پرده ای که آنان را از گناه باز می دارد به معصیت نزدیک نمی شده اند، آنگاه است که کلامی معقول گفته ایم، که با عقل و منطق سازگار است. و در اینصورت نمی توان این حالت نفسانی را به اشخاص معدودی اختصاص داد و گفت که این حالت نفسانی فقط مخصوص ائمه شیعه می باشد. بلکه این حالت، صفتی است از که هر انسانی می تواند در صورت التزام به حدود و قوانین خداوند و اطاعت از اوامر او و دوری از نواهی وی، به آن متصف گردد. و دلیل ما بر این گفتار نیز کتاب خداوند است که در مورد عنایت پروردگاری تصویری بسیار زیبا و بلیغ در سوره یوسف به نمایش می گذارد:

﴿وَرَأَوْنَاهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنَ مَثْوٰى اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ* وَاَلْفَحْشَاءَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ﴾. (یوسف: ۲۴-۲۳).

(معنی): «بانوی خانه که در آن بود با او بنای مراوده گذاشت و درها را بست و گفت پیش آی گفت به خدا پناه می برم او پروردگار من است، خدا مرا مقامی منزّه و و نیکو عطا کرده، به راستی که خداوند ستمکاران را رستگار نسازد. و آن زن به یوسف اهتمام کرد و یوسف را هم آن زن بود اگر نشانه پروردگار خود را ندیده بود. و این

چنین کردیم تا بدی فحشا را از او درو سازیم هر آینه او از بندگان مخلص ماست». و علم «لدنی» از این نوع - یعنی علمی که بدون جهد و کوشش، و فقط با الهام برای انسان کسب می شود - نیز برای انسان فضیلتی بشمار نمی رود. و جالب تر اینکه بعضی از علمای ما، از این فراتر گام برداشته و گفته اند که امام به همه چیز علم داشته، و همه علوم و فنون را می داند. باز هم نمی دانم که این چه فضیلتی برای امام است که مهندس، مکانیک و یا عالم به لغت ژاپنی باشد. فضیلتی که می توان به امام نسبت داد این است که او یک فقیه با تقوا، و در شئون دین، یک عالم ربانی است. و این چنین است که امام ارزش و منزلت می یابد. از این گذشته، وقتی که قرآن در مورد رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - روشنی بخش عالم است این چنین می گوید:

﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾. (الاسراء: ۸۵).

معنی: «بگو روح به امر پروردگار من است و از آن علم کمی دارید».

و نیز با این گفتار علم غیب را از او نفی می کند:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ﴾.

(الأعراف: ۱۸۸).

معنی: «بگو که من مالک نفع و ضرر خویش نیستم مگر آنچه خدا برای من

خواسته است و اگر از غیب خبر داشتم بر خیر می افزودم».

پس چگونه نفسهایمان به ما اجازه می دهد که به ائمه خود صفاتی را نسبت دهیم

که از صفات رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - برتر است؟ اما معجزات و

کراماتی که از انبیاء سر می زده و قرآن به آنان اشاره می کند، در عهدی واقع می

شده اند که انسان با رسالتهای آسمانی به تحدی و رقابت می پرداختند، و بشریت

قدرت درک مفاهیم عقلی و فضایل بالا را به لغت منطق و استدلال نداشته است. و

در نتیجه جهت کشانیدن انسان به جاده ایمان، خداوند به انبیای خود نعمت معجزه را

ارزانی داشته تا بر مردم حجت و دلیل را تمام کند. همان گونه که رسوا خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- را با معجزه ای جاوید به نام قرآن فرستاد تا برای ابدیت پایدار بماند.

و طریق رسالت، به محمد -صلی الله علیه وآله وسلم- پایان یافت و معجزه نیز ختم شد و با او بود که دین کامل شده و نعمت خداوند بر مردمان نیز تمام گردید که خداوند در این مورد به صراحت می گوید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾. (المائدة: ۳).

معنی: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما برگزیدم».

هنگامی که از غلو نظری در نزد شیعه سخن می گوئیم، از فرقه های اسلامی دیگر نیز می خواهیم تا از غلو حاکم در قلوب فرزندان شان و لابلائی کتابهایشان سخن گفته و راهنمای مسلمانان باشند.

بسیار جای تاسف است که می بینیم غلو نظری همانند غلو علمی از طریق فقهای مذهب و مجتهدین به اعماق قلوب مردم راه یافته است. پس مسئولیت اول و آخر این عمل بر گردن همین فقها و مجتهدین است که عوام را به این راه پر پیچ و خم کشانیده اند. کتابهای شیعه که ساخته و پرداخته دست فقهای مذهب می باشد امور غلو آمیزی را به ائمه نسبت می دهند. این روایات در کتابهای موثق و مصادر شیعه، همانند (اصول کافی)، (وافی)، (استبصار)، (من لا یحضره الفقیه) و (وسایل الشیعه) و ... وارد شده اند که بسیاری از آنان شامل غلو در حق ائمه شیعه بوده و بصورت غیر مستقیم از شان و منزلت آنان می کاهند. و با اینکه ما بعضی از علما و مراجع خود را بعلت موضع گیری منصفانه و معتدل خود در قبال غلو نظری و علمی از این قاعده مستثنی می دانیم، اما اکثریت آنان پای در راه غلو گذارده و از «الف» تا «یای»

آن را در نور دیده اند، مهمترین موضوعات غلو از این قرارند:

- ۱- عصمت ۲- علم لدنی ۳- الهام (منظور غلو بی اندازه تا حد وحی)
- ۴- معجزه ۵- آگاه بودن به غیب ۶- کرامات (منظور کرامات دوروغین و با غلو شدید تا حد معجزه که مخصوص انبیا است) ۷- بوسیدن ضریح ائمه و شیوخ، و طلب حاجت از آنان.

می خواهیم به صراحت وضوح کامل بگوییم که، من از شیعه میخوام تا کتابهای خود را غربال نموده، و آنان را بجای زیبا نشان دادن اینگونه مسائل از روایات خلاف عقل پاک سازد،

غلو عملی

غلو عملی در طلب حاجات دنیوی و اخروی و کمک خواستن مستقیم از ائمه متجسد می شود. همان گونه که بوسیدن ضریح ائمه و اولیا در مراقد آنان امری بسیار شایع است.

من حقیقتا از مناقشه و مناظره با فقهایمان حول بوسیدن ضریح ائمه و طلب حاجات از ایشان، و خواندن زیارت نامه بجای قرآن کریم در کنار قبرهایشان، خسته شده ام. و از آنان جوابی بجز سخنانی که بارها گفته شده و بارها آن را شنیده ایم نشنیدم- آنان می خواستند تا بوسیدن ضریح را، با بوسیدن «حجر الاسود» توسط رسول خداوند-صلی الله علیه وآله وسلم- مقایسه نموده و این عذر را مستمسک قرار دهند. در حالی که عمل حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- عبارت است از سنتی که در موقعی خاص انجام می شود. حتی خلیفه عمر بن خطاب -رضی الله عنه- در کنار حجر ایستاده و به آن گفت:

تو سنگی هستی که هیچ ضرر و نفعی نداری، و اگر رسول خدا -صلی الله علیه

وآله وسلم - را ندیده بودم که تو را می بوسید، هرگز تو را نمی بوسیدم».

رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- هرگز به کسی اجازه نمی داد که دست ایشان را ببوید، بلکه با زائران خود دست می دادند، همانگونه که هرگز نشنیده و نخوانده ام که امام علی -رضی الله عنه- به کسی اجازه دهد که دست و یا ردایش را ببوسد و امام صادق را می بینیم که هنگامی که مردی می خواهد عصای ایشان را به این بهانه که عصای رسول خداست ببوسد، خشمگین شده و به او می گوید:

وای بر تو، (در حالی که به دست خود اشاره میکند) این گوشت و خون رسول خدا است، پس چرا چیزی را می بوسی که نه به تو نفعی میرساند، و نه ضرری».

بسیار جای شگفتی است که علمای ما در استدلال خود، بوسیدن ضریح ائمه را به بوسیدن حجر الاسود توسط رسول خدا-صلی الله علیه وآله وسلم- قیاس میکنند. حال آنکه آنان کلاً با عمل «قیاس» در استنباط احکام شرعی مخالف بوده و همان گونه که میدانیم، «دلیل عقلی» را جایگزین آن کرده اند. اما هر گاه مصلحتی در میان باشد، آن را دست آویز قرار میدهند.

من مقابر بسیار از اولیا را در کشورهای اسلامی زیارت کرده ام، و همان چیزهایی را دیدم که در کنار مراقد ائمه خودمان مشاهده می کنیم. در بسیاری از کشورهای عالم به کلیساهای مسیحیان وارد شدم و دیدم که مردم به همان صوت از تمثال مسیح و پاهای عذراء تبرک میجویند، و خداوند را به کناری گذارده و از آنان در حوائج دنیا و آخرت طلب حاجت می کنند.

وارد معابد بودائیان، شنتو، هندویان، و سیکها شدم. و همان چیزی را دیدم که از مسلمانان مسیحیان در تقدیم قربانی، و طلب حاجت از مجسمه ها و تماثیل و رکوع و خشوع و خضوع در مقابل آنان دیده بودم.

و سرانجام دیدم که بشریت در دریائی از سراب ها و اوهام دست و پا می زند. و

به راستی آن دسته از علمای مسلمین همانند «ابن حزم اندلسی» و کسانی که راه او را پیموده اند، در نظرم بزرگ جلوه می کنند هنگامی که می بینم، خداوند آنان را با اعطای عقولی جبار، که از آن به عنوان منار هدایت برای خود و دیگران سود جسته اند، چگونه قرین نعمت خود نموده است. آنان قرن‌ها از عصر خود سبقت گرفته و همانند سدی استوار در مقابل این اعمال ناروا پایداری کردند. بیاید با هم این آیات بینات را بخوانیم، تا ببینیم قرآن کریم چگونه به صراحت و وضوح به معالجه این دردها پرداخته است:

۱- ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾. (الأعراف: ۱۸۸).

معنی: بگو که من مالک نفع و ضرر خویش نیستم مگر آنچه خدا برای من خواسته است و اگر از غیب خبر داشتم بر عمل خیر می افزودم و هیچ گاه زیان و رنج نمی دیدم. من نیستم مگر رسولی بیم دهنده و بشارت دهنده برای گروهی که ایمان دارند.

۲- ﴿وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ﴾. (هود: ۳۱).

معنی: من به شما نمی گویم که خزائن خداوند نزد من است و نه مدعی ام که از علم غیب آگاهم و نه ادعای این دارم که ملائکه هستم.

۳- ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾. (النمل: ۶۵).

معنی: بگو که در همه آسمانها و زمین بجز خداوند کسی از علم غیب آگاه نیست.

۴- ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾. (البقرة: ۱۸۶).

معنی: (و اگر بندگان من درباره من از تو سوال کنند، بدانند که من به آنها نزدیک خواهم بود، و هر که مرا بخواند، دعای او را اجابت می کنم).

۵- ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾. (ق: ۱۶).

معنی: و ما انسان را خلق کرده ایم و از وساوس و اندیشه های نفس او، کاملاً آگاهیم و ما از رگ گردن او به او نزدیک تریم.

تصحیح

و بار دیگر به مسئله بزرگ تصحیح باز می گردیم که همان غربال و پاکسازی کتابها از روایات و اخبار دروغین و غیر صحیح موجود در آنان می باشد ما نام چند کتاب از کتب معتبر شیعه را که در عهد اول جدال میان شیعه و تشیع نوشته شده اند در سطور گذشته ذکر نمودیم. و جدیر به ذکر است که بگوییم، کتب هایی نیز که در عهد دوم این جدال یعنی در عهد حکومت صفویان تالیف شده اند، تا حد زیادی از کتب عهد اول شگفت آور ترند. چون بسیاری از این کتابها در لابلای صفحات خود امور و اقوال عجیب و غریبی را در خود جای می دهند که هیچ عاشق اهل بیت و عاقلی به وجود آنها راضی نمی شود. خوب است برای نمونه از «موسوعه بحار الانوار» که «محمد باقر مجلسی» آنرا در مجلدات ضخیمی که بالغ بر بیست جلد می باشد و به لغت عربی به تالیف رسانیده است نام ببریم این موسوعه به راستی که در حین نافع بودن، بسیار نیز پر ضرر می باشد. چون همانگونه که یادگاری بسیار پر منفعت و غنیمت علمی است، به همان صورت نیز حاوی اقوال پر ضرر و بیهوده و رکیک است که به شیعه ضرر رسانیده و از هم پاشیدن وحدت اسلامی را دامن می زند. و با اینکه مولف در مقدمه کتاب خود اعتراف میکند که کتاب موسوم به بحار الانوار همانند دریا، صدف و خزف را همراه با هم در بر دارد، اما با تاسف زیاد باید گفت که خزف و امور پر ضرر موجود در آن بیشتر از هر اثر دیگری که در تاریخ شیعه نوشته شده است باعث متضرر شدن شیعه و وحدت اسلامی گردیده است.

مولف قسمت بسیار بزرگی از کتاب خود را به معجزات ائمه شیعه اختصاص

داده که آکنده از افکار غلو آمیز و داستانه‌های معجزات و کرامات اولیاء شیعه می باشد به راستی که این حکایات فقط به درد آرام سازی کودکان می خورد.

و جانب مخرب دیگر این موسوعه بر طعن و جرح خلفای راشدین -رضی الله عنهم- متمرکز شده که در برخی از اوقات صورت بسیار عنیفی به خود می گیرد. و این همان مسئله ای است که تاجران پر کینه طائفیت از آن جهت برپایی جنگ و جدال میان شیعه و سنت سود می جویند. کتابهایی که بر ضد شیعه نوشته می شوند، حتی تا به امروز نوک پیکان حمله خود را بر کتاب مجلسی متمرکز می سازند. مجلسی کتابهایی نیز به زبان فارسی دارد که از لحاظ این گونه محتوا کمتر از موسوعه عربی اش نیست بدون شک دوران مجلسی و تایید نظام حاکم از مذهب شیعه و علمای مذهب از مهمترین عوامل تالیف موسوعه ای همچون «بحار الانوار» می باشد، کتابی که اختلافات جاوید و ابدی میان شیعیان ایران، و اکثریت قریب به اتفاق مسلمانانی که تحت لوای «امیرالمومنین» یا امپراطوری می زیستند را دامن می زند. «مجلسی» که در سال ۱۰۳۷ هجری به دنیا آمده و به سال ۱۱۱۱ هجری وفات یافت، معاصر با شاه سلیمان و سلطان حسین، از پادشاهان صفوی بود و در زمان این دو پادشاه به رتبه شیخ الاسلام دست یافت، و شئون دین مملکت ایران به دستور این پادشاه که در پر شکوه ترین سالهای حکومت اسلامی در ایران پرداختند، به وی واگذار شد.

در حدود ۳۰ سال پیش که موسسه انتشارات ایران خواست که چاپ موسوعه بحار را در صد جلد تجدید کند، «امام طباطبایی بروجردی» که در آن روز رهبر بزرگ شیعیان بود امر به تهذیب و پاکسازی کتاب داد، تا از روایات و قصصی که در آنان خلفای راشدین مورد سب و ناسزا گویی قرار می گرفتند پاک گردد اما ناشر این کتاب از بزرگترین تجار طائفی به شمار می رفت به همکاری جهات مشبوهی به در

نظر گرفتن تسلسل وارد در موسوعه، دست به چاپ این مجلات بزرگ زد، که از روایات مضر و زیان آور پاک شده بود. و در نتیجه پس از وفات امام بروجردی، همان مجلدات مضر و زیان آور دوباره به چاپ رسید، و به کتابخانه های اسلامی عرضه گشت، تا هیزم تازه ای برای برپا داشتن آتش کینه و خشم میان مسلمانان باشد. اخیرا نیز به من خبر دادند که این موسوعه به کمک جهتی که با دو ابر استعماری ارتباط عمیق دارد دوباره در لبنان به چاپ رسیده است.

در زمره گفتارمان از پاک سازی کتب روایات شیعه این امر را نیز باید به صراحت ذکر کنم که، بعضی از فقهای ما دست به دفاع از صحت این گونه روایات زده، و علم «درایت» یا «رجال» را بهانه صحت صدور این روایات از ائمه شیعه نموده و صدور بعضی معجزات و کرامات را از آنان به اثبات می رسانند.

می خواهم بدانم کدامیک از این دو موضوع قابل قبول تر است: علم درایت و رجال، یا کتاب خداوند و سنت رسولش؟ یا پس از آن عقل و منطق و برهان؟ و رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- می گوید:

«هر آنچه را که با کتاب خدا موافقت کرد، آنرا بگیرد، و هر چیزی که با آن تعارض نمود، آنرا دور بریزد».

و قبل از اینکه این فصل را به پایان برسانم می خواهم به موضوعی اشاره کنم که در این راستا اهمیت زیادی دارد. بسیاری از فقها و دست اندر کاران شئون شیعه، در عدم موافقت با پاکسازی کتب شیعه از روایاتی که وحدت اسلامی را متلاشی میکند اینگونه دلیل آورده اند که: کتابهای اهل سنت نیز پر از موضوعاتی است که باعث تجریح شیعیان گشته، و به آنان تهمت زندقه، کفر و خروج از اسلام می زنند.

ما فقهای شیعه را به صراحت مخاطب قرار داده و به آنان گفتیم که کتابهای شما، به زشتی، خلفای راشدین، زنان حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- و

اصحابش را که در قلوب مسلمانان جایگاه خاصی دارد، مورد شتم و طعن قرار داده اند. اما اهل سنت هرگز در مورد ائمه شیعه اینگونه سخنانی نگفتند. بلکه آنان را تکریم نموده، و فضائل آنان را بر شمرده اند. اما هنگامی که علمای اهل سنت می خواهند از عزیزترین مردمی که با رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- در رابطه بوده اند، دفاع کنند، و می بینند کتب شیعه بدان گونه به آنان حمله ور می شوند، پس بسیار طبیعی است که نوک پیکان حملات خود را متوجه کسانی بکنند که این گونه روایات را در کتاب های خود جای داده اند. و از اینجا می توان گفت که طعن و شتم کتب شیعه نسبت به خلفای راشدین، بسیار سنگین تر از کلامی است که اهل سنت در مورد شیعه بیان می دارد. و ما چون می خواهیم این اختلافات را بصورتی ابدی پایان داده و راه حل هایی تصحیحی جهت تضمین آن ارائه دهیم لذا مسایل را باید با صراحت تمام بیان کنیم. چون در جایی ایستاده ایم که در مقابل خداوند، تاریخ و مسلمانان مسئول می باشیم.

پس به همین دلیل باید گفت در بعضی از کتاب ها در حق ائمه شیعه طعن و جرح بکار گرفته شده است و منظور ما از ائمه شیعه ائمه آل بیت می باشد و توصیف آنان به ائمه شیعه، توصیفی مجازی است که اصطلاحاً به کار گرفته می شود و الا ائمه آل بیت همچون حسن، حسین، زین العابدین و دیگران ائمه اهل سنت نیز بشمار می روند. و هر کس که آنان را مورد طعن و شتم قرار دهد طبیعتاً با موازین اهل سنت نیز به مخالفت بر خواسته است. روشن تر بگوییم، منظور من از آن کاتبان نویسندگان فرقه «خوارج» نمی باشد، چون موضع آنان در قبال امام علی بسیار واضح و روشن است و با این که من اعتراف می کنم که کتابهایی این چنین بسیار نادر و کمیاب است اما باید بگوییم، تاجران طائفی و کسانی که هرگز نمی خواهند وحدت اسلامی متشکل شود همواره از این کتابها بهانه ای می سازند تا با استناد به آن به

شکاف و تفرقه دامن بزنند.

من مخلصانه دست به درگاه خدا دراز می کنم تا مصلحات امت محمد -صلی الله علیه وآله وسلم- به پاکسازی و غربال این گونه کتابها موفق گرداند.

زیارت مراقد ائمه

من تاکنون از فقهایمان جواب قابل قبولی در مورد برتری دادن کلام مخلوق بر کلام خالق نشنیده ام.

زیارت مراقد ائمه

در مبحث غلو، وجه اشتراک میان شیعه و سایر فرقه های اسلامی را که در زیارت مراقد ائمه و قبور اولیاء خلاصه میشود بیان کردیم ، و «سلفیون» را از آنان جدا دانستیم، و در این فصل به مورد اختلاف میان آنان میپردازیم. همان اختلافی که شیعه در زیارت قبور ائمه خود در آن منفرد میباشد. شیعه رسم راه زیارت ائمه را که باید برای رضای خدا انجام پذیرد، به زیارتی سیاسی، تبلیغی، آموزشی و مذهبی تغییر داد.

امروزه و در زمان نوشتن این کتاب میدانم که دهها هزار شیعه مراقد ائمه را در ایران، عراق و مدینه منوره، در طول شب و روز زیارت میکنند. اما فکر نمیکنم که میان این همه شیعیان یک نفر پیدا شود که در زمان ورود به عتبات و وقوف در کنار قبر ائمه سوره فاتحه یا سوره دیگری از قرآن را بخواند.

شیعه را در طول قرون متمادی بر این عادت شده است که در کنار قبور ائمه خود، عباراتی طولانی بنام «زیارت نامه» را بخواند، که در طی صفحات خود مدح و ثنای ائمه و سرزنش دشمنان آنان، و همچنین مقدار قلیلی دعا را جای میدهد. کمتر خانه ای از خانه های شیعیان را میتوان پیدا کرد که در آن کتاب (مفاتیح الجنان)

یافت نشود این کتاب حاوی صدها زیارت نامه جهت زیارت ائمه و فرزندان آنان میباشد، که همگی آنان با تفاوتی اندک و به یک شیوه نوشته شده اند.

بیایید با هم به (جامعة الکبيرة) که از مهمترین، پرشان ترین، و طولانی ترین زیارت نامه های شیعه بوده و در سر مرقد همه ائمه خوانده میشود نظری بیافکنیم. در کتاب (فقیه) از مولف آن «صدوق» روایت میشود که امام دهم یعنی «علی ابن محمد الجواد» یکی از خاصان خود بنام «موسی ابن عبدالله النخعی» بر این زیارت نامه آگاه نموده است:

«سلام بر شما ای اهل بیت پیامبر و قرارگاه رسالت و محل اختلاف ملائکه، و محل نزول وحی ... و امانت داران خداوند رحمن و سلاله پیامبران، و برگزیده مرسلین، و اختیار شدگان پروردگار جهانیان ... شهادت میدهم که شما ائمه معصوم و اکرام شده و نزدیکان به پروردگار، و متقیان صادق، و ارشاد شده و هدایت شده از سوی پروردگارید. دشمن شما از دین برگشته است، و ملازم شما به بهشت میرسد، و معترض به شما نابود خواهد شد. و حق با شما، و در شما، و از شما و بسوی شما است. و شما اهل و معدن حقیق، میراث نبوت نزد شماست. و آیات خلق بسوی شما، و محاسبه آنان با شما است. فصاحت و اراده با شما است ... کسی که شما را یاری دهد. خداوند را یاری نموده است و آنکه شما را دوست داشته باشد، خداوند را دوست دارد. و کسی که بغض شما را در دل گیرد، خداوند را خشمگین ساخته است. و خداوند و شما را به شهادت میگیرم که من یار شما و اولیاء شمایم. و دشمنی و عداوت دشمنان شما را در دل دارم، صلح بر کسی که با شما مسالمت جوید، و جنگ بر کسی که با شما جنگید. راه رضوان و بهشت فقط از طریق شما میگذرد، و کسی که از ولایت شما سرپیچی کرد، خداوند را خشمگین نموده

این زیارت نامه به همین منوال ادامه یافته و با دعایی کوتاه خاتمه میپذیرد. زیارت نامه ای که مقطع کوتاهی از آن را ذکر نمودیم، از جمله معتدلترین زیارت نامه ها می باشد. حال آنکه زیارت نامه های دیگری وجود دارند که متنی شدید و عنیف داشته و بعضی از آنان شتم و طعن خلفای راشدین را در خود جای میدهند. اما روش، شیوه و نمط عمومی این زیارت نامه ها، سرزنش ظالمان آل محمد و اعتراف به فضل علی و فرزندانش می باشد، که حق امامت را مخصوص آنان میدانند. زیارت نامه های زیادی نیز وجود دارند که مخصوص امام حسین میباشند، و در آن امویان سرزنش شده و حتی با سب و شتم صریح در حق بسیاری از آنان، قتل حسین را نکوهش میکنند. بدون شک کشته شدن امام حسین در واقعه کربلا و سب امام علی بر منبرها آغازگر آن معاویه ابن ابی سفیان بود، و تا خلافت «عمر ابن عبدالعزیز» یعنی سال ۹۹ هجری ادامه داشت، خود از مهمترین دلایل این واکنش شدید از سوی شیعه بود، که به ناسزاگویی، سب و شتم، صفتی دینی و قانونی میداد و آنرا وارد زیارت نامه ها میکرد هم اکنون نیز همین زیارت نامه ها است که بر قبور ائمه و فرزندانشان خوانده میشوند. اگر این زیارتنامه ها را که در کتابهایی همچون (مزار البحار)، (مفتاح الجنان)، (ضیاء الصالحین) و (مفتاح الجنان) وارد شده اند بخوبی بررسی کنیم، به روشنی تمام در خواهیم یافت که اسامی خلفای راشدین صراحتاً و یا بصورت تلمیح، بعد از عصر نوشته شدن این کتابها در آنها وارد شده است و به همین خاطر است که بجز اندکی از این کتابها از نام خلفای راشدین ذکری نمی بینیم، اگر کسی در مورد اسباب پشت پرده بوجود آمدن این زیارتنامه ها و شیوع قرائت در کنار قبور ائمه، و همچنین صرفنظر، از قرائت کلام خدا، یعنی قرآن که بر

کلام مخلوق برتری کامل دارد بدقت فکر کند، به وضوح تمام درخواست خواهد یافت که هدف اساسی از این مطلب بالاترین آگاهی مذهبی، و تمرکز حول مهمترین اصول آن یعنی برتری داشتن امامت آل علی بر خلافت دیگران است. این مسئله نیز جدیر به ذکر است که زیارت قبر امام حسین، پس از چهل روز از کشته شدنش آغاز گردید و اولین قافله اهل بیت و برخی از صاحب ایشان را شامل میشد، و این چنین بود که در طول سالهای متمادی این زیارتها ادامه یافت.

هنگامی که با اسباب تشکیل شدن این اجتماعات، که در ضمن آن مردم در کنار قبر امام حسین و به نام زیارت مرقد وی گرد هم می آمدند بازگردیم، خواهیم دانست که هدف اصلی این زیارتها، گردهمایی شیعیان زائری بود که از اماکن دور جهت کسب ثواب و نشر مذهب شیعه و همچنین سرزنش خلافتی که در امویان، و پس از آن در عباسیان متجسد گشته بود، به آنجا راهی میشدند. و همزمان با این مسائل، این زیارتها تظاهراتی شیعی بود که توحید صفوف و نشر اهداف مذهب شیعه را ضامن میگشت.

به همین دلیل هنگامیکه در کتابهای روایت موجود، روایتهایی را میخوانم که به ائمه شیعه نسبت داده شده و مردم را به زیارت امام حسین ترغیب میکنند، هرگز احساس تعجب نمی کنم. در بعضی از روایتها آمده است:

«پاداش هر گامی که زائر امام حسین جهت زیارتش بر میدارد قصری است در بهشت»^{۴۸}.

و حتی آنان برای کربلاء مقامی برتر از کعبه قائل شدند، و یکی از شعرای شیعه اینچنین میگوید:

(معنی) «در مقایسه مقام کربلا و کعبه، معلوم میشود که مرتبه کربلا بالاتر

^{۴۸} لكل خطوة يخطوها الزائر في سبيل زيارة الحسين له قصر في الجنة.

همانگونه که روایتهای دیگری میگویند :

«هر کسی که بر حسین گریه کند یا حالت گریه و زاری را به نمایش بگذارد، خداوند همه گناهان گذشته و آینده اش را می بخشد»^{۵۰}.

ظهور اینگونه روایات و انتساب آن به ائمه جوش و خروش زیادی به سعی در راه رسیدن به کربلا بخشید، که با در نظر گرفتن سختی مسافرت و دوری و خطرات راه در آن زمان، امری بسیار مشکل بود، به همین علت کربلا در عهد خلافتهای اموی و عباسی شاهد تظاهرات بزرگ شیعیان بود که در ماههای محرم و صفر، و بخصوص در دهم محرم، یعنی مقتل حسین به وقوع می پیوست، که در آن اجتماع کنندگان با سکوت در کنار قبر امام جمع شده، جملگی به قرائت زیارتنامه ها می پرداختند، این امر مسئله ای روشن گرانه بود که محرکان آن علما و حکمای بودند که میخواستند با اجرای این طرح شیعه را وحدت و انسجام بخشند.

و به راستی کسانی را که این زیارتها را طرح ریزی کرده اند باید نابغه هایی نام نهاد که حقیقت و کنه شیعه را در عهد خلافت اموی و عباسی بخوبی شناخته بودند. در نتیجه این زیارتها و تداوم آن در موسمه های خاص، به منزله استمراری منظم در مقاومت علیه خلافت بود. و اینچنین بود که روشنگری مذهبی از طریق این زیارتها، به امری شایع و عام و شامل بدل شد که بر خلافت اراده سلطه حاکم به وقوع می پیوست و همه این احداث در زمانی واقع شد که در آن هیچ اثری از روزنامه ها و مدارس عمومی و رسانه های گروهی و دستگاههای چاپ و تشکیلات حزبی نبود و به همین علت جای تعجب نیست که بدانیم «متوکل عباسی» مردم را از زیارت امام

^{۴۹} وفي حديث الكربلاء والكعبة لکربلاء بان علو الرتبة.

^{۵۰} إن من بکی علی حسین أو تباکی غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر.

حسین منع نموده، و دستور به تخریب قبر امام حسین می دهد تا از آن اثری بر جای نمانده، و مردم نتوانند گرد آن جمع شوند.

و اکنون یعنی در زمانیکه همه آن مسائل به پایان رسیده است، و از امویین و عباسیین و خلافت آنان و آن اصطکاک فکری در حول مسئله خلافت و خلفاء هیچ اثری باقی نمانده است، آیا ما شیعیان باز هم میخواهیم راهی را پیماییم که در طول سیزده قرن پیمودیم، و در کنار قبور ائمه ایستاده و همان سخنانی را بگوییم که بدون هیچ حاصل و نتیجه ای در طول قرنهای متمادی گفتیم و تکرار کردیم تا چه هنگام میخواهیم کلام مخلوق را بر کلام خالق برتری دهیم؟ و این خطبه هایی که شب و روز در کنار قبور ائمه خوانده میشود برای خود ائمه چه نفعی دارد؟ آیا بهتر نیست که سنت پیامبر بزرگوارمان را پیش گرفته و در کنار قبور آنان آیاتی از قرآن حکیم را تلاوت کنیم؟ آیاتی که مملو از ثواب و رحمت بوده و از خلال کلمات آن نه تنها برای زائر، بلکه برای شخص زیارت شده نیز، چه نبی باشد و چه امام، نور و هدایت می تراود. (قرائت قرآن نزد قبور سنت پیامبر اسلام نیست بلکه بدعتی است که بعدها به دین اضافه شده است و سنت ان است که انسان برای میت دعا کند و طلب امورزش و مغفرت کند از الله جل جلاله).

تصحیح

از آنچه گفتیم به وضوح روشن می گردد که این زیارت نامه ها که کتابهای زیارت آکنده از آن است، و هر شیعه ای در خانه اش کتابی از این کتابها را نگهداری می کند، و در هنگام ورود به مشاهده اهل بیت را میخواند، کتابهای آموزشی بوده و در زمانی وضع شده اند که در آن شیعه احتیاج به بالا بردن سطح فکر مذهبی داشت و من هیچ شکی ندارم که اگر امام علی برخی از فقرات وارده در

این زیارتنامه ها را که در آن به ائمه، صفاتی مافوق طبیعی و حتی نزدیک به صفات خداوند داده شده اند، و شاید حتی آنان را در ملک خداوند شریک دانسته اند، میخوانند، بر قاری و واضح این روایات حد جاری مینمود.

میخواهم که از شیعه سرتاسر گیتی تقاضا کنم تا در مورد زیارت قبور ائمه نفعی میرساند انجام میگیرد کمی اندیشه کنند. و بار دیگر میخواهم مسئولیت این اعمال را به گردن رهبریت های مذهبی شیعه بیاندازم که شیعه را بر آن عادت داده اند. چون تاکنون با مرجعی از مراجع شیعه برخوردی نداشته ام که وارد یکی از این مشاهده شده، و خواندن قرآن کریم (بهتر و مشروع تر ان است که دعا کنیم برای میت) را بر قرائت این زیارتنامه ها ترجیح دهد. و نمی دانم چرا ما شیعیان، حتی در صورت صحت صدور این سخنان از امام، کلام خداوند را رها کرده و به کلام مخلوق پناه میبریم.

اگر غرض از زیارت کسب ثواب اخروی باشد، پس قرائت قرآن کریم آن را تضمین میکند و اگر هدف از آن اکرام امام باشد، باز هم قرائت قرآن آن را متضمن میگرد

من یقین کامل دارم که این نظریه تصحیحی، از سوی فقها، با همان جواب تقلیدی همیشگی روبرو خواهد شد، و اینچنین پاسخ خواهند داد: این زیارتنامه ها از ائمه به ثبت رسیده اند و آنان بیشتر از ما به این مسائل آگاه بوده اند.

و با اینکه در اینجا من نمی توانم، با وجود حاجز و پرده میان مرگ و زندگی با ائمه تماس مناقشه ای داشته باشم، اما تصور میکنم اگر در زمان امام علی ابن محمد بودم و همراه با او به مشهد امام حسین وارد می شدم، و از او می شنیدم که زیارتنامه های «وارث» و «جامعه» را در کنار قبر زیارت میکند، از او می پرسیدم:

من: ای فرزند رسول خدا، آیا این زیارتنامه ها کلام خداست یا کلام مخلوق؟

امام: کلام مخلوق.

و دوباره می‌پرسیدم: آیا کلام مخلوق برتر است یا کلام خالق؟

امام: کلام خداوند.

و باز می‌پرسیدم: پس چرا شما کلام مخلوق را بر کلام خالق برتری داده، و قرآن

کریم را نمی‌خوانید؟

و نمی‌دانم که امام در این نقطه چه جوابی به من میداد. این را نیز بگویم که

تصور این گفتگو به معنای این نیست که من اعتقاد داشته باشم که این زیارتنامه‌ها از

ائمہ صادر شده‌اند، اما دورترین احتمالات را در نظر گرفتم تا راه را بر کسانی که با

استفاده از نام امام دست به هرکاری می‌زنند ببندم.

و این فصل را با ذکر حدیثی که کتب صحاح از رسول خداوند -صلی الله علیه

وآله وسلم- نقل کرده‌اند به پایان می‌برم.

در میان شما دو امر بسیار سنگین را بر جای گذاشتم، کتاب خداوند، و سنتم را. و

تا زمانی که آنان را دستاویز قرار دهید. هرگز پس از من گمراه نخواهید شد)^{۵۱}.

و اما شیعه اینگونه روایت می‌کند:

«در میان شما دو امر بسیار سنگین را بر جای گذاشتم، کتاب خداوند، و عترتم

را و تا زمانی که آنان را دستاویز قرار دهید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد»^{۵۲}.

پس چه زیباست که شیعه کتاب خداوند و عترت رسول خداوند را یکجا جمع

نموده و به امر پیامبر گردن نهاده.

نواختن و کوفتن اندامها در روز عاشورا

^{۵۱} ((ترکت فیکم الثقلین، کتاب الله و سنتی ما إن تمسکتُم بهما لن تضلوا من بعدی أبداً)).

^{۵۲} در بعضی کتب صحاح مانند ترمذی نیز ذکر شده است: ((ترکت فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی أهل بیته، ما إن تمسکتُم بهما لن تضلوا من بعدی أبداً)).

شیعه انقلاب حسین را به بهانه عشق به حسین مشوه و زشت نمود.

نواختن و کوفتن اندامها در روز عاشورا

ضرورت حکم می کند که برای زنجیر زنی و شکافتن سرها توسط شمشیر و قمه در روز دهم محرم و در سوگ امام حسین فصل جداگانه ای را اختصاص دهیم. این اعمال زشت هنوز جزیی از مراسم بزرگداشت شهادت امام حسین بوده و در ایران، پاکستان، هند و نبطیه لبنان همه ساله جریان دارد، و همواره باعث ستیز و خونریزی میان شیعه و سنت می گردد. و در نقاطی از پاکستان این جنگ و ستیز همواره صدها کشته از دو گروه بر جای می گذارد. پس ضروری است که در این باب بصورت مستقلی بحث کنیم.

همان گونه که در فصل گذشته عنوان شد. شیعه از قرنهای پیش همه ساله عاشورا را بزرگ می دارد و گذشته از قرائت زیارت نامه ها، شعرا نیز کنار قبر حسین قصیده ها سر می دهند. شاعر عربی ((شریف الرضی)) هنگامی که این قصیده را در کنار قبر حسین خواند:

(معنی) ((ای کربلا، تو هنوز هم آکنده از کرب و بلایی))^{۵۳}.

و به این بیت رسید:

(معنی) ((مردمان زیادی در حالی که خون ریختند و کشته شدند، بر خاک تو بر زمین افتادند))^{۵۴}. آنقدر گریه کرد که بیهوش شد.

ائمه شیعه روز دهم محرم را بزرگ می داشتند و در خانه های خود نشسته و مردم جهت تعزیه به دیدار آنان می رفتند، و در آن روز مردم را اطعام می نمودند و در حضور آنان خطبه ها و قصاید زیادی در یادواره حسین و اهل بیت رسول -صلی الله

^{۵۳} کربلا، لازلت کربلا وبلا.

^{۵۴} کم علی تریک لما صرعوا من دم سال ومن قال جری.

علیه وآله وسلم - و فضایل آنان قرائت می شد.

و در کربلا و در کنار قبر حسین، زائران بصورت فردی و یا گروهی عبور می کردند و زیارت نامه های مشار الیه را همراه با سردان گریه و زاری و ناله بعنوان جزء مکمل بزرگداشت و زیارت قرائت می کردند. این عادت است که هنوز هم در مجالس تعزیه حسینی در عالم شیعی جاری است و باید این مجالس با گریه ختم شود چون:

((هر کسی که بر حسین بگرید، یا حالت گریه و زاری را به نمایش بگذارد بهشت بر او واجب می گردد))^{۵۵}.

همان گونه که در بسیاری از روایات منسوب به ائمه آمده است و به خدا پناه می بریم اگر چنین کلامی از امام صادر شود.

شیعه همواره در ماههای محرم و صفر در سوگ حسین لباس سیاه می پوشیدند، و این عادت در عهد اول جدال میان شیعه و تشیع، و هنگامی که شیعه توانست در صحنه جریان های سیاسی و اسلامی بصورت قدرتی که می خواست با خلافت حاکم به رویارویی برخاسته و مطرح گردد، توسعه زیادی یافت، و آل بویه که به عنوان حامیان خلافت عباسی بر ایران و عراق حکم راندند، در نمو این مراسم در روز عاشورا نقش بارزی را ایفا نمودند. اما در زمانی که شاه اسماعیل صفوی قدرت را بدست گرفت و تشیع را به ایران وارد کرد، و با ایجاد یک انسجام مذهبی در ایران در مقابل طمعها و آرزوهای خلافت عثمانی همسایه ایران سدی بر پا نمود، این مراسم صورتی عام یافته و رفته رفته، بصورت جزئی از کیان و شخصیت شیعی در آمد. نظام صفوی دهم محرم هر سال را عزاداری می نمود و شاه شخصاً از سوگواران استقبال می کرد. مردم در مجلس او جمع شده و شاه شخصاً در این سوگواری خاص

^{۵۵} من بکی أو تباکی علی الحسین وجبت علیه الجنة.

حضور می یافت. شاه عباس صفوی که مدت پنجاه سال بر ایران حکمرانی نمود و از بزرگترین شاهان صفوی بشمار می رود، در روز عاشورا به سوگ حسین لباس سیاه پوشیده و پیشانی خود را گل آلود می نمود، و در حالی که در پیشاپیش دسته های عزادار قدم بر می داشت، در مدح امام و نکوهش قاتلان وی سرود سر می داد.

اما بصورت دقیق نمی دانم که زنجیر زنی روز عاشورا از چه زمان ظهور کرده و در مناطق شیعه نشین همانند ایران و عراق و غیره انتشار یافت. اما این را می دانم که کوفتن شمشیر بر سر و پیشانی در سوگ حسین و در روز دهم محرم، در آغاز استعمار انگلیس، و از کشور هند به ایران و عراق رخنه نموده است. انگلیسها از جهل و سادگی شیعه و عشق زیاد آنان به امام حسین سوء استفاده نموده و قمه و شمشیر زنی بر پیشانی را به آنان آموختند. و تا گذشته ای نه چندان دور، سفارتهای بریتانیا در تهران و بغداد، هیئتهای عزادار حسینی را که به این صورت انزجار آور و زشت در کوچه و خیابانها ظاهر می شدند، تامین می نمود. و غرض از سیاست استعماری انگلیس از کمک به رشد این مراسم زشت، اعطای دلیلی معقول بر استعمارش بود که همواره با معارضة مردم بریتانیا و نشریه های آزاد آن کشور روبرو می شد.

استعمار انگلیس می خواست ثابت کند که مردمان مستعمره هند و کشورهای اسلامی دیگر که به این صورت وحشیانه در خیابانها ظاهر می شوند، احتیاج به ولی و قیمی دارند که آنان را از جهل و توحش موجود برهاند. در نتیجه عکس و تصاویر دسته های عزادار که در روز عاشورا با زنجیر بر پشت خود نواخته، و با شمشیر و قمه بر سر خود می کوفتند، و خونهای جاری شده نتیجه این جریانهاست، در روزنامه های بریتانیا و اروپا به چاپ می رسید، و سیاستمداران استعمارگر در نتیجه این تصویرها استعمار این کشورها را به عنوان واجبی انسانی اعلام می کردند که می تواند مردم آن کشورها را از جهل و توحش رهانیده و به جاده تمدن و تقدیم

رهنمون سازد.

شنیده ام، هنگامی که ((یاسین هاشمی)) نخست وزیر عراق در عهد استعمار انگلیس، برای گفتگو جهت پایان دادن استعمار به لندن رفته بود، انگلیسیها به او گفتند: ((ما به خاطر کمک به مردم عراق به آن جا آمده ایم تا آنان را از توحش و حماقت خارج ساخته و مزه سعادت را به آنان بچشانیم)).

این سخن خشم یاسین هاشمی را بر می انگیزد و باعث می گردد با عصبانیت از مجلس اجتماع خارج شود. اما انگلیسیها از او عذر خواهی کرده و او را به دیدن فیلمی مستند از عراق دعوت می کنند. این فیلم که از مواکب حسینی به راه افتاده در خیابانهای نجف، کربلا، و کاظمین تهیه شده بود، حاوی مشاهده مهیب و نفرت آور از شمشیر کوبی و زنجیر زنی مردم عزادار بود. گویی انگلیسیها می خواستند بگویند ((آیا مردمانی روشنفکر که از تمدن بویی برده اند، با خود اینچنین می کنند؟))

در اینجا سخنی زیبا که آکنده از حکمت و افکار نورانی است، و آنرا از یکی از اعلام شیعه و مشایخشان، حدود سی سال قبل شنیده ام را ذکر می کنم. آن شیخ با وقار که سالهای زیادی از عمرش گذشته بود، در کنار من ایستاده بود روز، روز عاشورا بود، زمان، ساعت دوازده ظهر، مکان، روضه امام حسین در کربلا، در همین حال دسته ای از عزاداران حسینی که با شمشیر بر سر خود می کوفتند و گریبان می شکافتند وارد روضه شدند. تعداد آنان بسیار زیاد و خون از سر و بدن آنها جاری بود. از دیدن آن منظره لرزه بر اندام ناظر می نشست در پشت این موکب موکبی دیگر در حرکت بود که اعضای آن با زنجیر بر پشت خود می نواختند، آن را خون آلوده کرده بودند، در این وقت بود که شیخ پیر و عالم آزاده از من پرسید: ((این مردم را چه شده است، چرا این گونه خود را درد و زجر می دهند؟))

گفتم: ((مثل اینکه نشنیدی چه می گویند، آنان می گویند (واحسیناه) یعنی از

کشته شدن حسین غمگینند)).

او دوباره از من پرسید: ((آیا حسین هم اکنون در ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^{۵۶} نیست؟))

گفتم: بلی.

باز پرسید: ((آیا حسین در این لحظه در بهشت نیست، که خداوند در مورد آن می فرماید: عرضش همانند عرض آسمانها و زمین است، و برای افراد باتقوا آماده شده است؟))

گفتم: بلی.

او پرسید: ((آیا در بهشت حور عین که همانند مروارید مکنون است وجود ندارد؟))

گفتم: چرا.

و در اینجا شیخ آهی کشید و با لهجه ای که آکنده از غم و درد بود گفت: ((وای بر آنان از این جهل احمقانه. چرا بخاطر امامی که هم اکنون در بهشت و نعیم است و ﴿وَلِدَانٌ مُّخَلَّدُونَ﴾^{۵۷} همراه با ﴿بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ﴾^{۵۸} بر او می گذرند، با بلاها را بر خود در می آورند؟))

در سال ۱۳۵۲ هجری و هنگامی که یکی از بزرگترین علمای شیعه در سوریه یعنی ((محسن الأمين العاملی)) این گونه اعمال را با جرات بی نظیری تحریم نموده، و رای سلیم خود را باز گفت و از شیعه خواست تا از این حرکات دست بردارند، با معارضه ای شدید از سوی علماء و رجال دین روبرو گشت. و نزدیک بود که حرکت

^{۵۶} سوره القمر: ۵۵

^{۵۷} سوره واقعه ۱۷.

^{۵۸} سوره واقعه ۱۸.

اصلاحی با نابودی و شکست روبرو شود. و اگر پدر بزرگم ((سید ابوالحسن)) به عنوان رهبر بزرگ طایفه شیعه، موضع عالمی امین را بخود نگرفته، و از فتوای او پشتیبانی نمی کرد این حرکت اصلاحی از بین رفته بود.

موضوع پدر بزرگم در قبال این حرکت، ابعاد وسیعی به حرکت اصلاحی محسن الامین داد، و با اینکه بسیاری از فقها و مجتهدین در مخالفت با او جبهه گیری کردند، اما سید ابوالحسن بالاخره بخاطر مقام رفیع و پایداری اش، در آخر راه به پیروزی رسید. و مردم رفته رفته، فتوای این رهبر بزرگ را لیبک گفته، و این گونه اعمال اندک اندک از صحنه انظار جهان تشیع پنهان گشت. اما بصورت کامل ریشه کن نگشته و مظاهر ضعیفی از آن باقی ماند و در زمانی که پدر بزرگم وفات یافت: یعنی در سال ۱۳۶۵ هجری، برخی از رهبران جدید شیعه باز مردم را به انجام این گونه اعمال تشویق نمودند، و دیری نپایید که این اعمال رو به رشد نهاده، اما هرگز به وسعت قبل از سال ۱۳۵۲ هجری نرسید.

و پس از اینکه در ایران جمهوری اسلامی اعلام شد، و ولایت فقیه قدرت را در دست گرفت، بعنوان جزئی از سیاست مذهبی اش دستور به احیاء آن اعمال داده و جمهوری اسلامی نو پا در همه جای زمین جهت احیای این بدعت، که توسط سیاست استعماری انگلیس در دوست سال قبل وارد عالم شیعی شده بود، به تبلیغ و بذل مال پرداخت.

در زمان کتابت این سطور، شهرهای ایران، پاکستان، هند و لبنان، در دهم محرم هر سال شاهد عبور مواکبی است که به همان صورت عنوان شده، از خیابانها می گذرند و قبل از اینکه خورشید آن روز غروب کند، شرق و غرب از این توحش و جنون بی اندازه، تصاویری را به نمایش می گذارند، تا به دشمنان اسلام و ناظران به امور مسلمین قدرت و دلیلی بر ضد اسلام پیشکش کنند.

تصحیح

بر طبقه آگاه و روشنفکری شیعه واجب است که تمامی هم و کوشش خود را بر منع جاهلان از دست زدن به چنین اعمالی، که تصویر انقلاب حسین را مشوه نموده است بگذارد. و بر واعظان و مبلغان است که در روشنگری خود کوشاتر بوده، و فعالیت بیشتری به خرج دهند. حقیقتی که می خواهم آن را ذکر کنم این است که دلیل شهادت حسین در روز عاشورا بسیار بزرگتر و جلیل تر از آن است که شیعه این گونه تصویر آن را ترسیم می کند چون حسین به شهادت نرسیده که مردم بر او گریه کنند و یا بر سر و صورت خود کوفته، و از او به عنوان بیچاره مسکین یاد کنند بلکه او با انقلاب خود خواست الگوی ایثار، حزم، جزم، و شجاعت در از پای در آوردن استبداد و ظلم باشد، و به همین دلیل است که بزرگداشت شهادت حسین باید حاوی مراسمی باشد که با مقام تناسب داشته، و از هر گونه غوغا جهل و اعمالی که در آن واحد هم می خنداند، و هم می گریاند، به دور باشد. مراسم بزرگداشت شهادت امام حسین باید مراسمی آموزشی و علمی باشد که شامل سخنرانیها و مجلس شعر و قصیده بوده، و در آن از سیرت حضرت رسول الله -صلی الله علیه وآله وسلم- اهل و اصحابش و همچنین جهاد و فداکاری در راه خدا یاد شود.

و این چنین است که یاد حسین، بجای انهدام و نابودی نفس مسلمانان، باعث ساخت نمو و تکامل آن شده و انسان را در جاده انسانیت به پیش می راند. اگر به راستی ما خود را انصار و عاشقان حسین می دانیم. باید او و انقلابش را به همان صورت والا و ارزشمند ارائه دهیم، نه اینکه با این اعمال جاهلانه، او و انقلابش را مسخ و مشوره نماییم. (برپایی هرگونه سوگواری و یا جشن تولد سالانه در ایام مخصوصی بدعت در دین به حساب می آید و در اسلام چیزی بنام مجالس سوگواری

سالانه نداریم به هر نوعی که باشد).

شهادت سوم

فقهای شیعه بر این امر اجماع دارند که هر کسی شهادت سوم را به قصد ورود بر زبان براند، عمل محرمی انجام داده است.

شهادت سوم

سید مرتضی که از علمای بزرگ شیعه بوده و در قرن پنجم هجری می زیسته است می گوید: هر کسی که در اذان نمازها ((أشهد أن علی ولی الله)) بگوید مرتکب عمل حرامی شده است. از رای ایشان می توان این گونه نتیجه گرفت که شهادت سوم، بعد از غیبت کبری وارد اذان شده، اما به صورت رسمی در صحنه جریانات مذهبی ظهور نکرده است. تا اینکه شاه اسماعیل صفوی ایران را وارد تشیع نمود، و به موذنان دستور داد که شهادت سوم را در جملات اذان داخل کنند. و این چنین بود که مقام و مکان ثابت خلافت، پس از رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- به امام علی اعطا گردید. و از آن زمان تا کنون تمامی مساجد شیعه در شرق و غرب کره ی زمین، بدون استثنا بر راه ترسیم شده توسط شاه اسماعیل صفوی گام بر می دارند.

و غریب تر از همه این که فقهای ما - خدا آنها را ببخشد - بر این امر اجماع دارند که این شهادت سوم در زمانی متاخر وارد اذان شده، و تا قرن چهارم هجری هیچ معروفیتی نداشته است و بر این امر نیز اجماع دارند که اگر امام علی زنده بود و نام خود را در اذان نمازها می شنید، بر گوینده این جمله حد شرعی را اجرا می نمود.

و با همه اینها هیچ کدام از فقهای ما ذکر این شهادت سوم را منع ننموده، و حتی

در مقابل اقلیتی که در رد این بدعت سخن گفته اند به معارضه برخاسته، و به آنان تهمت خروج از تشیع و براءت از علی و فرزندان او را زدند و حتی آنان را در مقابل عوام و جاهلان سر افکنده نمودند.

در اینجا است که آن تعصب کور که قلب بعضی از فقهاء و حتی جاهلان را سیاه نموده است بر ملا شده و دستهای آنان را به یکدیگر پیوند می دهد.

به راستی که از مجادله و بحث با فقهاء در این مسئله خسته شده ام چون در پاسخ به این مسئله همواره جوابهایی آماده دارند که در طی قرنهای مدید برای آنان بصورت عادت در آمده است. آنان می گویند که شهادت سوم، جزئی از نماز نیست تا باعث فساد آن گردد. پس به همین دلیل اضافه کردن آن به نماز هیچ اشکالی ندارد. به آنان گفتم که مسئله این نیست که آیا شهادت سوم جزئی از نماز است یا نه، بلکه موضوع بسیار خطرناکتر از این حرفهاست. چون اذان، حاوی صیغه و جملاتی است که رسول خدا -صلی الله علیه و آله وسلم- بر آن اقرار نموده اند. پس این جملات بصورت سنتی وقف شده در آمده اند که هرگز نمی توان بر آن اضافه و یا از آن کم نمود. حتی اگر کلماتی اضافی دارای مصداقی درست و صحیح باشند.

سپس گفتند شهادت سوم بصورت شعاری برای شیعه در آمده است.

به آنان گفتم: شعار اسلام بسیار مهمتر از شعار تشیع است. و آیا شیعه و اسلام

دو امر متفاوتند، تا شیعه به شعاری مخصوص به خود احتیاج داشته باشد؟

و در اینجا خواستند که مسئولیت را به گردن دیگران بیاندازند و گفتند: ما نمی

توانیم از شیعه بخواهیم تا از ذکر شهادت سوم دست بردارند، چون این امر بصورت

جزئی از کیان تشیع در آمده و همانند رابطه و وابستگی طفل به پستان مادرش، آنان

نیز به این جمله انس گرفته اند، و اگر چیزی بگوییم کلام ما بیهوده خواهد بود.

به آنها گفتم: اگر همه شما بر یک رای جمع شده و حکم خداوند را با صراحت

و شجاعت بیان کنید، همه از شما پیروی می کنند. از این گذشته واجب شما بیان حکم خداوند است، و نه به اجرا گذاردن آن.

باز گفتند: خلیفه عمر ابن الخطاب، جمله ((حی علی خیر العمل)) را از اذان برداشته، و بجای آن، ((الصلاة خیر من النوم)) را جایگزین آن کرد.

گفتیم: اولاً جوابهای ضد و نقیض دردی را دوا نمی کند. در ثانی، حتی اگر این مسئله که شما می گوئید درست باشد، چرا امام علی در عهد خلافتش به آن اقرار ننموده، و امر به تبدیل آن جمله نداده است؟ در منطق شما، عمل امام، حجت و دلیل درست بودن این جمله است. ثالثاً: شما بر این مسئله اجماع دارید که شهادت سوم در عهد رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم-، و ائمه، در جملات اذان وجود نداشته، و در وقتی متاخر به آن اضافه شده است.

اما عبارت ((الصلاة خیر من النوم)) امری است اختلافی، چون همه فرقه های اسلامی بجز شیعه بر این عقیده اند که این عبارت در عهد حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- وارد شده است. اما شیعه این عبارت را به خلیفه عمر ابن الخطاب نسبت می دهد. پس بین یک مسئله اجماعی که مورد تایید همه بوده، و یک مسئله اختلافی که آراء مختلف و ضد و نقیضی در مورد آن صادر شده است، فرق زیادی وجود دارد.

تصحیح

من کوچکترین شکی ندارم که ((شهادت سوم)) که هم اکنون بعنوان جزئی از اذان نمازها مطرح می شود، از عمل فردی گذشته، و شکلی عاطفی، اجتماعی، و مذهبی به خود گرفته است، که تغییر آن هرگز کار آسانی نیست. حال آنکه در منطقه نیز دولتی مذهبی وجود دارد که عواطف مذهبی را رشد داده، و از آن در جدال

سیاستش با کشورهای منطقه که اکثر آنها سنی نشین اند استفاده می کند، به همین علت روند تصحیح در داخل ایران، همانند مسائل اصلاحی دیگر، با مشکلات زیادی روبرو می شود.

شاید روزی بیاید که نظام تندرو جمهوری ایران تغییر یافته، و جای آن را نظام معتدلی بگیرد که هدفش وحدت مسلمانان و مصلحت اسلام باشد. آنگاه است که ندای تصحیح به نرمی تمام در دلها می نشیند، و حتی شهادت سوم نیز براحتی تصحیح می گردد. اما در حال حاضر باید از شیعیان موجود در اماکن دیگر جهان، که ندای تصحیح به گوش آنها می رسد، بخواهیم که در راه بازگشت به اذانی که در عهد رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- و امام علی و ائمه شیعه شایع بود کوشش کنند این مسئولیت بر گردن طبقه بیدار و روشنفکر از فرزندان شیعه است، تا نقش خود را در اصلاح و تصحیح مذهبشان بخوبی و زیبایی هر چه تمامتر بازی کنند.

و بار دیگر مایوسانه از فقهایمان دعوت می کنم تا در این خندق بلا در صف ما قرار گیرند. چون در حال حاضر آنان در جبهه مخالف این رغبت قرار گرفته، و از شدیدترین مویدان این بدعت و عمل به آن می باشند.

به خدا سوگند که اگر علی زنده بود و نام خود را در جملات اذان می نشیند، بر مسبب و عامل این بدعت حد شرعی اجرا می نمود پس چرا در راه علی عملی را انجام دهیم که او خود به آن راضی نیست؟

و بار دیگر از شیعه می خواهیم که در روند حرکت تصحیح خود به اذانی که بلال حبشی در مسجد رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- و در حضور او و اصحابش، که علی نیز جزو آنان بود، سر می داد باز گردد. آنان باید از موذنین مساجد بخواهد که به این امر ملزم گردند. چون در این صورت است که این اذان راه

خود را به دور دست باز نموده و همان گونه که از قبل وارد خانه علی و زهرا شده بود، به درون خانه های شیعیان راه پیدا می کند.

ازدواج موقت

چگونه یک امت خواهد توانست با تجویز ((متعّه)) و یا عمل به آن، ناموس و شرف مادرانی را که بهشت در زیر پای آنان است حفظ کند؟

ازدواج موقت

منظور از متعه، ازدواج موقتی است که شیعه ایران بدان عمل می کند و شاید در مناطق شیعه نشین دیگر در صورت توانایی بدان عمل شود در این جا باید بگوییم که وارد شدن به جدل فقهی عقیمی که قرن‌ها از آن گذشته، و در کتابهای فقه، تفسیر، و غیره از آن یاد می شود، هیچ فایده ای ندارد. اما با اینها می خواهیم از این نزاع فکری، تصویر مختصری را ارائه داده. و پس از آن به خطرهای هولناکی که از لحاظ اجتماعی، اخلاقی و انسانی به شیعه چشم دوخته است اشاره ای داشته باشم من باز هم مسئولیت اول و آخر ورود جوانان به این راه پر خطر و زشت را به گردن فقهاء می اندازم.

فقهای شیعه می گویند که ((متعّه)) در زمان رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- و عهد خلافت ابوبکر، و بخشی از عهد خلافت عمر مباح و رایج بوده است، تا اینکه عمر ابن الخطاب آن را تحریم نموده و جلوی آن را گرفت. در این باره آنان روایتهای زیادی را از کتابهای شیعه، و برخی کتب اهل سنت دلیل می آورند.

اما فرقه های اسلامی دیگر می گویند که این عادت زشت، عادت بود که از عهد جاهلیت به یادگار مانده، و در سالهای اول عهد رسالت به آن عمل می شد تا اینکه

رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- در روز خیبر و یا حجه الوداع به تحریم آن امر داد و شأن آن همانند شأن خمر است که چند سال پیش از بعثت حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- حرام شد، و آیات تحریم در مورد آن نازل گردید.

این خلاصه ای از آن نزاع و جدل فقهی بود که بیش از هزار سال است حول مسئله متعه بر پا است. و بسیار تاسف آور است که می بینیم برخی از اعلام شیعه به دفاع از متعه برخاسته و در این باره کتابها نوشته اند. و به این مسئله با سرافرازی تمام افتخار می کنند من جهت توضیح حقیقت این بدعت زشت که با ذوق و کرامت انسانی منافات دارد، احتیاج به تلاش زیادی ندارم اما قبل از آن می خواهم، نظریه فقهی تجویز متعه را رد نموده و سپس از آن فراتر رفته و به شیعه نشان بدهم که با چه مصیبت هولناک و امر مخیفی روبرو می باشند.

ازدواج موقت بر حسب عرف شیعی و آن گونه که فقها آن را تجویز می کنند، چیزی به جز تجویز اعمال جنسی نیست. و این عمل فقط مشروط به یک شرط است و آن شرط این است که زن در عقد مرد دیگری نباشد. آنگاه است که مرد می تواند با ادای صیغه ازدواج که در دو کلمه خلاصه شده و احتیاج به هیچ شاهد و نفقه ای ندارد، زن را به عقد خود در بیاورد. در این نوع عقد زمان و مدت ازدواج در اختیار مرد است و او می تواند با حفظ سلطه مطلق برای خود، هزار زن را با این نوع ازدواج در زیر سقف واحدی گرد آورد.

در نزد شیعیان نظریه فقهی این گونه بیان می کند که ازدواج متعه به امر خلیفه عمر ابن الخطاب و در زمان خلافتش تحریم گردید. این نظریه را براحتی و با استناد به عمل امام علی می توان مردود خواند، چون او در زمان خلافتش به این تحریم اقرار نموده، و هرگز امر به اجرای دوباره آن ندادند. و بر حسب رای فقها، عمل امام بر همه حجت می باشد. خصوصاً وقتی که ایشان با در دست داشتن خلافت و رهبری

مسلمانان در اظهار رای خود و بیان اوامر و نواهی خداوند آزاد بوده و هیچ کس نمی توانست با او مقابله کند. و باز هم همان طور که می دانیم، امام علی از قبول خلافت خودداری نموده و تنها شرط قبول این امر را، عمل به اجتهاد خود در اداره دولت بیان نمودند. در نتیجه اقرار امام بر تحریم متعه، خود به معنی این است که این نوع ازدواج از عهد رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- محرم بوده است و در غیر این صورت ایشان با تحریم آن مقابله نموده، و حکم خداوند را در مورد آن به اجرا در می آوردند وقتی عمل امام برای شیعه حجت است نمی دانم فقهای ما چگونه می توانند از آن چشم پوشی نموده، و بر آن پا بگذارند.

همان گونه که در چند سطر قبل اشاره کردم، این جدل فقهی را رها می کنم تا با هم زوایای پر اهمیت دیگری نظری، پژوهشگرانه بر ازدواج متعه بیاندازیم آنگاه این تصویر را پیش روی طبقه روشنفکر، بیدار، و منصف از فرزندان شیعه امامی می گذاریم یعنی همانهایی که در تطبیق برنامه صحیح، همه آرزو و امید ما به آنهاست. به راستی که اسلام جهت تکریم انسان آمد. همان گونه که این آیه کریمه می فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾. (الاسراء: ۷۰).

(معنی): ((و ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم)).

و رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- می گوید:

((من مبعوث شده ام تا مکارم اخلاق را تمام و کامل کنم))^{۵۹}.

آیا این اسلام ممکن است مشتمل بر قانونی باشد که در آن شهوترانی جنسی آزاد بوده، و کرامت زن آن قدر دون و پست باشد که در تاریخ هیچ کدام از مجتمعات آزاد جنسی چه در قدیم و چه اکنون نمونه آن نظیر نداشته باشد؟ حتی ((لویس

^{۵۹} انما بعثت لأتمم مكارم الاخلاق.

چهاردهم)) در قصر ورسای، و پادشاهان فارس نیز در قصرهای خود جسارت به انجام چنین کاری نکرده اند.

((بنی آدم)) در این آیه کریمه، مرد و زن را شامل می شود، و اخلاقی که رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- جهت اتمام مکارم آن مبعوث شدند، برای مرد و زن آمده است. پس بگذاریم بپرسم، در قانون متعه، جا و مکان زن و کرامت وی کجاست، و چگونه می تواند موقعیت اخلاقیش را حفظ کند؟ آری مکانت او در این قانون همان ذلت و بدبختی است، و به کالایی می ماند که مرد می تواند آن را یکی پس از دیگری و به اندازه بیشماری بر روی هم انبار کند. به راستی یک زن که خداوند شرف مادری و ولادت بزرگترین مردان تاریخ را به او داده، و با اعطای این مرتبه والا به او، که رسول کریم -صلی الله علیه وآله وسلم- در مورد او می گوید: ((بهشت زیر پای مادران است)).

آیا این امر که اوقاتش را به اسم شریعت محمد -صلی الله علیه وآله وسلم- یکی پس از دیگری در آغوش مردان بگذارند؟

بعضی از علمای ما خواسته اند متعه را به صورت فضلی از خداوند معرفی کنند که با تشریح این قانون مرد از گمراهی نجات می یابد. اما آنان این مسئله از نظرشان دور مانده است که اسلام دین مختص مردان نیست بلکه خداوند آن را برای همه مردم، که زنان نیز شامل این مجموعه اند فرستاده است. و قوانین آسمانی و شریعتهای الهی برای ارضای شهوتهای مردم و سیراب نمودن غریزه های آنها، در زیر سر پوش شرع و قانون فرستاده نشده اند.

اسلام آمد تا مردم را از بی بند و باری جاهلیت بیرون کشیده، و آنان را به فضیلت و اخلاق مقید کند، نه اینکه جاهلیت و مظاهرش را با تشریح و قانون الهی تقدیس کند.

اسلام ازدواج با بیش از چهار زن را حرام نمود، و برای مسئله تعدد زوجات شرطی قائل شد که از مشکلترین شرطها به شمار می رود. همان گونه که این آیه کریمه می گوید:

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾. (النساء: ۳).

(معنی): ((و اگر ترسیدید که به عدل رفتار نکنید پس فقط به یک زن اکتفا کنید)).

اعمال عدالت در بین زنان نه تنها کار آسانی نبوده، بلکه در بعضی از احیان بسیار مشکل می نماید، و می توان از این شرط نتیجه گرفت که اسلام خواسته است مرد را مقید نماید که طریق تعدد را نپیماید، و از نیاز و طبیعت انسانی و احتیاج بشری فراتر نرفته و سرگردان وادی شهوتها نگردد، و آنگاه است که او می تواند به تنظیم خانواده و نسل، و مصلحت امت بیاندیشد، و از این رو است که گروه عمل طلاق بسیار مشدد و سخت شده است. همان گونه که رسول خدا -صلی الله علیه و آله وسلم- می فرماید:

﴿إِنْ أَبْغَضَ الْحَالِلُ عِنْدَ اللَّهِ الطَّلَاقَ﴾ (معنی): مبعوض ترین امور حلال نزد خداوند،

طلاق است، و طلاق را به شروط سختی همچون حضور دو شاهد مقید نمود.

به راستی که یک دین آسمانی، که این چنین با صراحت و ثبات موضعگیری می کند، آیا ممکن است که این قانونش را با قانون دیگر که شهوترانی جنسی را به صورت مطلق آزاد می کند نقض کند؟

در اینجا دو تصویر از ازدواج را به خوانندگان عرضه می کنیم: یکی از آنها

ازدواجی است که همه مسلمانان از جمله شیعه به آن اتفاق دارند، و همان ازدواج دائم است. و دیگری ازدواج موقت یا متعه است که فقط فقهای شیعه امامی به انجام آن اجازه و فتوا می دهند. و از شیعه می خواهیم که خود ببینند و محک بزنند.

شیعه در حلال بودن متعه آمده اند، و یا می گویند که این ازدواج تا زمان تحریم خلیفه عمر ابن الخطاب مباح بوده است، همه و همه تصویر نورانی اسلام را مشوه می سازند. فرقه های اسلامی دیگر خطورات این نظریه و مفاسد اجتماعی و اخلاقی بزرگش را درک نمودند و نسبت به آن موضعی عادلانه گرفتند، که نشانه حق و فضیلت است. اما فقهای ما خطرات این نظریه را درک نکردند، و یا اینکه این خطر را درک نموده، اما در مخالفت با جمهور مسلمین، این عمل زشت و لعین یعنی متعه را حلال نمودند و این مخالفت از روایتی باطل نشأت می گیرد که آن را به امام صادق نسبت می دهند، و در این روایت آمده است:

(الرُّشْدُ فِي خِلافِهِمْ) یا رشد (پایداری) در مخالفت با اهل سنت است.

اضافه بر وجود این عقیده گناه آلود در استنتاجات فقهی نزد علمای ما، به نظر من نظریه ازدواج موقت توسط آنان جهت ترغیب شیعه و بخصوص جوانان آنها در گرد آمدن و التفات حول مذهب بوده است. چون این امتیازات خاص را هیچ کدام از مذاهب فقهی دیگر دارا نمی باشند. و بدون شک اعمال جنسی مباح شده به اسم دین در هر زمان و مکان که باشد اصحاب نفوس ضعیف را به دور خود جمع می کند. به همین دلیل هنگامی که در کتابهای روایتمان، روایتی را می خوانم که به ائمه نسبت داده شده و از فضل و ثواب متعه و ترغیب مردم بر عمل به آن سخن می گویند، هیچ احساس تعجب نمی کنم. موضع من در قبال این گونه روایات بسیار واضح و صریح است و در جاهای مختلف این کتاب به آن اشاره نموده ام.

و تمامی هم و سعی ما بر این است که امت شیعه را به اذن خداوند از این مصیبت خلاص کنیم. من در هنگام نوشتن این کتاب، هرگز در مورد آینده شیعه و موضع آن در قبال تصحیح احساس یاس نمی کنم، بلکه امیدوارم که به صورت مطلق به مبادی، و اصول آن دل ببندند.

آری ممکن است در ابتدای امر، تصحیح با مشاکل زیادی روبرو گردد، اما کلمه حق همواره در آخر راه خود را باز می کند. و توجه طبقه روشنفکر که می تواند خود را از رسوبات فکری تلقین شده توسط پدران، مادران، مشایخ و فقها بزدايد، بهترین ضامن آینده روشن شیعه در عالم است.

و بار دیگر به ازدواج موقت باز می گردم و از فقهایی که به جواز و استحباب عمل به آن فتوا می دهند می پرسم: آیا خود آنان به ازدواج موقت دختران، خواهران و نزدیکانشان راضی می شوند، یا اینکه در صورت شنیدن چنین خبری رو سیاه شده و از غیظ و خشم به حالت انفجار می رسند؟ هنگامی که در نزد عالم کبیر، ((سید محسن الامین العاملی)) رفتم او خواست تا از این مسئله دفاع کند و گفت: حتی اگر متعه مباح باشد، دلیلی ندارد که همه آن را انجام دهند، چون امور مباح زیادی وجود دارند که به علت دوری نمودن از شهوت رها گشته اند)).

اما من می گویم: ((بسیار واضح و روشن است که مسئله به این صورت نیست، و کسانی که متعه را برای دختران و خواهران خود نمی خواهند، نه به علت دوری و ترک شهوت است، بلکه آنان در متعه وجهه ای زشت و ننگ آور می بینند، که با کرامت و شرف خانواده منافات دارد. و در برخی از مناطق شیعه نشین اگر از فقیهی که بزرگ قومش می باشد، چنین مسئله ای پرسیده شود، ممکن است خون و خونریزی به راه بیفتد. و حتی در کشور ایران که در بعضی از شهرهایش این عمل جریان دارد مناطق زیادی یافت می شوند که در آن کسی جرات ندارد کلمه متعه را بر زبان براند و اما در مورد کشورهای عربی شیعه نشین، اصلاً سخن گفتن درباره متعه، امری مهلک و مرگ آور است، که به جدال و آشوب می انجامد. در مورد تفصیل این امر، در هند، پاکستان، و آفریقا اطلاعی ندارم، اما عموماً در همه این مناطق، اگر از فقیهی در مورد این امر سوال شود، هیچگاه فتوای خود را عوض نمی

کند و به جواز آن امر می دهد اما اگر از همان فقیه خواسته شود که خواهر و یا دخترش را به ازدواج موقت شخصی در آورد، خون در رگهایش به جوش آمده و زمین و زمان را به هم می ریزد و این چنین است که می بینیم، مسئولیت اول و آخر این عمل زشت بر گردن کسانی است که ناموس و شرف زنان مسلمان را مباح دانسته، اما ناموس دختران خود را حفظ می کنند، و برای کسی که دلی در سینه دارد، در هر جمله از این گفتار عبرتی نهفته است.

سجود بر تربت حسینی

سجده بر تربت حسینی در عصر دوم جدال میان شیعه و تشیع ظهور کرد، و سپس همه افقهای عالم تشیع را به صورت وسیعی پوشانید.

سجود بر تربت حسینی

در عالم تشیع، کم می توان یافت خانه ای را که ((مهر)) در آن یافت نشود. این مهر از همان خاک کربلا است که امام حسین و یاران طاهرش در آن مدفونند. من بخوبی می دانم که فقهای ما در مورد سجود بر تربت حسینی چه می گویند. چون میان سجده بر چیزی کردن، و سجده به چیزی کردن، فرق بسیار است و سجود بر تربت حسینی، سجده نمودن به آن نیست، چون در مذهب شیعه سجده به جز بر خاک و مشتقاتش، بر چیز دیگری نیست. و نمی توان بر لباس یا چیز دوخته شده و یا خوردنی سجده نمود.

اما همان گونه که می دانیم و یا بهتر بگوییم شیعه می داند. سجده بر تربت حسینی در همین حد متوقف نمی شود، و مسئله فقط سجده نمودن بر خاک نیست. بلکه این موضوع بعد وسیعتری دارد. چون بسیاری از آنها که بر این خاک سجده می کنند، آنرا بوسیده و از آن تبرک می جویند. و در بسیاری از مواقع نیز قطعه ای از آن

برای شفا خورده می شود. حال آنکه در فقه شیعه خوردن خاک حرام می باشد. از این گذشته، از این خاک هیئتهای مختلفی ساخته می شود، که آنان در جیبهای خود آن را حمل نموده، و در سفرهای خود به همراه می برند، و این هیئتها مقدس شمرده شده، و اکرام می شوند.

دیر زمانی است که میلیونها شیعه در شرق و غرب کره زمین، خود را ملزم به سجود بر تربت کربلا می دانند و مساجد آنان مملو از این خاک است. آنان در هنگام نماز در مساجد فرقه های اسلامی دیگر از ترس اعتراض، این خاک را پنهان کرده و آن را آشکار نمی سازند. بسیاری از غیر شیعه می پندارند که این تربت عبارت از بتها و اصنامی است که شیعه بر آن سجده می کند، و این امر باعث شده است که در مساجد شهرهایی که مردم آن از تربت حسینی و مظاهرش چیزی نمی دانند فتنه ها برپا شود من نمی دانم که این بدعت چه موقع در صفوف شیعه وارد شده است. چون یقین کامل دارم که نه رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- و نه امام علی، و نه ائمه پس از او هیچ کدام بر چیزی بنام تربت کربلا سجود نکرده اند. و مقدس داشتن خاک، هرگز نزد مسلمانان امر مالوفی نبوده است جایز است که این پیش آمد و بدعت، در عهد صفوی و هنگامی که در مراسم مخصوص، قافله ها جهت زیارت کربلا راهی آن می شدند، و همراه با آثاری از قبر امام حسین باز می گشتند توسعه یافته باشد.

و نیز در آنجا، بدعت دیگری به بدعت استعمال خاک اضافه گشته است، که قدمی چند از بدعتهای دیگر پیشی گرفته است. فقهای ما برای مسافرانی که در حائز حسینی به سر برده و مقدار پانزده ذرع از قبر فاصله دارند، بجای قصر نماز تمام یا کامل تجویز نموده اند. و فقهای ما بر این امر اجماع دارند که بر مسافر واجب است که نماز را قصر بخواند، اما آنان حائز حسینی را از این قاعده مستثنی می دانند. و من

نمی دانم که فقهای ما - خداوند آنها را ببخشد - چگونه توانسته در امری که از موضوع آن در عهد رسول کریم -صلی الله علیه وآله وسلم- و پس از کامل شدن شریعت اسلامی و وفات ایشان و انقطاع وحی، هیچ اثری دیده نمی شود اجتهاد نمایند آیا رسول الله -صلی الله علیه وآله وسلم- برای مسافران حائز حسینی، در قصر و یا اتمام نماز حق اختیار قائل شده اند، در حالی که در آن عصر چیزی به نام حائز حسینی اصلاً وجود نداشته است؟ یا اینکه در مورد موضوعی که در آن زمان اثری از آن نیز نبوده است. قانونی الهی تشریح کرده اند؟

آری، روایاتی وجود دارند که به ائمه منسوب شده، و اختیار انتخاب را به مسافر می دهد و فقهای ما نیز فتاوی خود را بر اساس آن بنا نموده اند.

شیعیان اهل بیت، قبل از ظهور جدال میان شیعه و تشیع در مورد ائمه عقیده داشتند که آنان از دیگران به احکام اسلام آگاه ترند اما نظریه خطرناک اختیار انتخاب کیفیت نماز در نزد فقهای ما، این منظور را می رساند که شخص امام مصدر تشریح است، و شریعت وضع می کند و بسیار تاسف آور است که فقهای ما در قلب خود این چنین نظریه ای را قبول داشته باشند، هر چند که آن را افشا نکنند و گرنه فتوا دادن به اختیار مسافر در انتخاب نماز به صورت قصر و یا تمام در حائز حسینی چه معنای دیگری می تواند داشته باشد؟ و بر اساس کدام قاعده شرعی، حائز حسینی از این امتیاز برخوردار گشته، و قبل از نیم قرن از وجود این حائز درباره آن نص الهی و آسمانی نازل شده است؟

و بار دیگر این عقیده را تکرار می کنم که تنها راه رهایی از این تخلف فکری عمیق که در طول قرنهای متمادی ما را احاطه نموده است. پاکسازی و غربال کتابهایمان از این گونه روایتها است که به ائمه منسوب می گردند، و در رشد و توسعه این بدعتها نقش به سزایی را بازی می کنند. ائمه ما هرگز بدون استناد به

کتاب خدا و سنت رسولش -صلی الله علیه وآله وسلم- از نزد خود حکم و قانون احداث ننموده اند و هرگز نیز این چنین ادعایی نداشته اند. بلکه تنها امتیاز آنان این است که آنها به کتاب خداوند و سنت جدشان رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- آگاهی داشتند، و در خانه رسالت و مهبط وحی علم اندوخته، و احکام الهی را تسلسل وار از پدرانشان آموخته بودند.

تصحیح

اگر شیعه در سجودش، تنها بر خاک و مشتقات آن، خود را فقط ملزم به قاعده ای می نمود که ساخته و پرداخته دست فقهای ما است، و فقهای ما نیز خود را ملزم به این فتوا می نمودند، مسئله حل بود و شکل خطرناکی به خود نمی گرفت، و فرقه های اسلامی دیگر نیز به این رای با نظر احترام می نگرستند. اما شیعه از حدود این قاعده فقهی تجاوز نموده، و به آن شکل خاصی داده است، که همان سجود بر خاک مکان خاصی است که کربلا نام دارد و از خاک آن اشکال مختلف دراز و گرد و چهارگوشی ساخته است که آن را در سفر و حضر، جهت سجده با خود به همراه دارند و این امر نیز برای شیعه عادت شده است تا هنگام نماز در مساجد فرقه های اسلامی دیگر، با تمسک به تقیه و یا ترس از حدوث بلبله و آشوب و یا خجالت از اکثریتی که با دیده غرابت و تمسخر به این امر می نگرند، این خاک را پنهان کنند. حقیقتاً این امر باعث حزن و درد و تاسف است که شیعه خود را با التزامش به عملی که خداوند جهت انجام آن هیچ دلیل و امری نفرستاده است، خود را به این درجه از ذلت نزول دهد چون در نزد خداوند، هیچ چیز از این دو گانه عمل کردن در عبادت خشم آورتر نیست.

اگر شیعه خود را در امر سجده بر خاک کربلا محق می داند، پس چرا از افشای

عمل به آن در نزد برادران دینی اش که کتاب، رسول، قبله، و نماز واحدی آنان را به دور خود جمع می کند می ترسد؟ و اگر خود را بر حق نمی داند، پس اصرار بر امری که باعث خجالت و سرافکنندگی اش می شود، چه چیزی را ثابت می کند؟ همان گونه که گفتیم مسئولیت بزرگ ظهور این عمل بر گردن فقها و اعلام مذهب قرار دارد، که شیعه را بر این عمل عادت داده اند. و حرکت تصحیحی که ما آن را فریاد می زنیم، این معنی را نمی دهد که ما شیعه را بر این امر ترغیب کنیم تا بر خاک سجده نکنند منظور زمین است نه مهر چون رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- می فرماید:

((همه زمین برای من مسجد و طاهر می باشد)).

و خود رسول خدا در مسجدش در مدینه بر خاک زمین سجده می نمود. اما می خواهیم بگوییم که برتری دادن زمینی بر زمین دیگر، اگرچه در شرع به ثبوت رسیده باشد این معنی را نمی دهد که فقط باید بر آن زمین سجده نمود. چون در این صورت، مسلمانان همواره خاک مکه، مدینه و قدس را جهت سجود بر آن با خود حمل می کردند.

بر شیعه واجب است که طول تبعیت فکری در اموری که به وی تحمیل شده است را بشکنند. حال آنکه وضوح بطلان آنها را، به درخشندگی خورشید در دل آسمان می بیند. آنگاه است که شیعه می تواند با شایستگی و سرافرازی، در حالی که حجتی قوی در دست دارد و به دور از ذلت تقیه و دوگانگی شخصیت، به صف عریض اسلامی پیوندند، و از بدعتهایی که در راه آنان کرامت خود را زیر پا گذاشته است دست بردارد.

و بار دیگر باز می گردم و می گویم که ما از شیعه فقط می خواهیم که بر زمین و مشتقاتش همانند چوب، سنگ، خیزران که فقهای مسلمانان اعم از شیعه و سنی در

صحت سجود بر آنان اجماع دارند سجده کنند. و در این امر به رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- و امام علی، و ائمه ای که هرگز بر چیزی بنام تربت کربلا سجده نکرده اند، اقتدا کنند پس شیعه باید التزام در سجده بر این خاک را که باعث وسعت ابعاد بدعت و تفرقه می باشد رها کند و من هیچ شکی ندارم که اگر فرقه های اسلامی دیگر به این نظریه فقهی که منشاء آن اجتهاد می باشد آگاهی پیدا کنند و شیعه را بر آن ملتزم ببینند وجود مساجدی را که در آنان این نظریه فقهی بکار گرفته می شود تضمین نموده و حصیر و امور مشابهی را که از مشتقات زمین می باشند، جهت رفع مشکلات برادران دینی خود در اختیار آنان بگذارند.

ارهاب و ترور

شیعه طایفه اسلامی وحیدی است که بدون قید و شرط خود را به رهبریت مذهبی تسلیم نموده است، تا او را گاهی به میادین جنگ، و باری به صحنه های ترور و وحشت روان سازد.

ارهاب و ترور

در طول تاریخ، رهبریت مذهبی شیعه این طایفه مسکین را مورد سوء استفاده خود قرار داده اند. آنان شیعیان را با تحمیل انواع بدعتها، و با سوء استفاده از سادگی آنها و ایمانشان به مراجع دینیشان، بهر جایی که خواستند کشانیدند چون شیعه تنها طایفه اسلامی است که خود را بدون قید و شرط و حدود و سوال و جواب به رهبریت مذهبی سپرده است تا او را گاهی در ساحات جنگ و نبرد، و گاهی در میادین آشوب و ترور بکشاند. و به همین خاطر بود که در سالهای اخیر، مجتمع انسانی به شیعه به عنوان مذهبی نگریست، که اتباعش را به بر افروختن آتش جنگ و

ترور و آدم ربایی دستور می دهد. و بسیار می دیدیم که اخبار منتشر شده از شیعه توسط سازمانهای خبری جهانی، از محدوده طایفه شیعه گذشته، و به اعتبار اسلام لطمه و ضررهای زیادی می رساند. چون مجتمع انسانی قادر به تمیز شیعه و فرقه های اسلامی دیگر نبود، پس به همین علت اعمال اربابی انجام شده توسط شیعه به حساب اسلام و همه مسلمانان گذاشته می شد.

تاریخ آشوب و ترور به قرنهای پیش بازگشته، و فقط مربوط به تاریخ معاصر ما نیست اما ظهور آن در سرزمین شیعه به صد سال یا کمی کمتر باز می گردد بسیار جای تاسف است که بگوییم ظهور ترور در عالم شیعه و وحشتی که در سالهای اخیر بدان اضافه گشت، همواره رنگی مذهبی داشته و فقهای اعلام و مجتهدین بزرگ دست اندر کار آن بوده اند. می بینیم ((میرزا رضا کرمانی))، ((ناصر الدین شاه)) را در سال ۱۳۱۱ هجری و به امر استادش، ((سید جمال الدین افغانی)) ترور می کند و از آن زمان تا کنون سرزمین شیعه و به خصوص ایران شامل ترورهای مذهبی مقطعی بوده است که بر حسب احوال سیاسی واقع می شده، و همواره مجتهدین و فقها گرداننده این ترورها بوده اند.

اما عبرت گرانبهایی که از این وقایع می توان گرفت این است که می بینیم چگونه عدالت الهی در این دنیا اجرا می شود تا برای کسانی که بذر این اعمال را در نفوس مردم کاشته اند درس عبرتی باشد. چون بازتاب پرتو ترور بر خود کسانی افتاد که اول بار آن را ابداع کرده بودند. با کمی توجه روشن می گردد که دشمنان فقها در مواجهه با آنان، راه خود آنان را پیموده و در طول مدت شش سال (۱۴۰۶-۱۴۰۰) تعداد زیادی از علما و فقهای مذهب را ترور کردند که اگر بخواهیم میان آن چند سال که تاریخ ترور به آن باز می گردد، و این شش سال مقارنه و مقایسه ساده ای انجام دهیم خواهیم دید که افراد ترور شده در این شش سال، چندین برابر افراد ترور

شده در آن صد سال می باشند، و این چنین بود که ارهاب و ترور و بالی شد بر گردن کسانی که خود گرداننده آن بودند، و زندگی آنان را به جهنمی غیر قابل تحمل تبدیل نمود. آری این واقعه هنگامی اتفاق افتاد که فقهای مذهب، یعنی همان پشتیبانان و بذر افشانان ترور و ارهاب، سلطه حکومت را در ایران بدست گرفتند.

بگذاریم به صراحت بگویم هنگامی که تصاویر چاپ شده بر تمبرهای پستی جدید جمهوری اسلامی ایران را دیدم که چگونه چهره تروریستهایی چون ((میرزا رضا کرمانی)) و ((مجتبی نواب صفوی)) یعنی رئیس جمعیت ((فداییان اسلام)) بر آن نقش شده است بر سرانجام شیعیان امامی و دولت به اصطلاح حامی آن افسوس زیادی خوردم.

بگذارید با صراحت و به دور وحشت و ترس بگویم که این کتاب من، کتاب سیاسی نیست و هرگز غرض از نوشتن آن رویارویی با دولت، جناح سیاسی بخصوص و یا جمهوری اسلامی ایران و هئیت حاکمه اش نمی باشد. و خداوند بزرگ را شاهد می گیرم که من در این رساله بجز اصلاح و پاکسازی عقیده شیعه از ناخالصیها وارداتی، هیچ قصد دیگری نداشته ام اما در برخی از احیان ضرورت این گونه حکم می کند که کلمه حق گفته شده و آن را متوجه دولت و حکومتی کنیم که شاید به ندای اصلاح پاسخ مثبت و یا منفی بدهد اما بالاخره حرف حق را باید گفت. در این باره رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- می گوید:

((الساکت عن الحق، شیطان أخرس)). یا: ((کسی که در گفتن کلمه ی حق ساکت

باشد، شیطانی است گنگ)).

پس بگذارید پیرسم چگونه یک دولت که خود را دولتی عقیدتی می داند و مذهب شیعه را شعار خود قرار داده است می تواند در حالی که به تصاویر تروریستهایش افتخار می کند و آن را به عنوان رمز و شعار نظامش قرار داده است،

اطمینان و اعتماد جهانیان را به خود جلب کند؟ از این گذشته این رمز و شعار ممکن است میلیونها شیعه را که به آن نظام ارتباطی نداشته و حتی به آن ایمان نیز ندارند، آزرده خاطر نماید. شیعه چگونه می تواند از عقیده خود دفاع نموده و تروریست بودن را از خود نفی کند در حالی که دولت سخنگوی شیعه ترور را شعار خود قرار داده است؟

من آرزو دارم که حاکمان ایران این سخن من را شنیده و بدانند که شیعیان ایران فقط یک سوم از شیعیان جهان را تشکیل می دهند و مابقی آنان در سرتاسر جهان پراکنده اند و هر کدام از آنان هویت، جنسیت، و لغت مخصوص بخود را دارند. و دولت شیعه ایران نمی تواند، و نباید بنام شیعیان جهان سخن بگوید بلکه بهتر بگوییم این دولت حتی نمی تواند بنام شیعیان ایران سخن بگوید. پس به همین خاطر این حکومت نباید به اعمالی دست زند که در نتیجه آن به اعتبار اکثریت لطمه خورده و آبروی آنان به بازی گرفته شود. ندای من به حاکمان ایران این است که بیش از این به شیعه اسائه نکنند، چون همین اندازه ذلت برای شیعه کافی است.

و در خواست من از شیعیان این است که از نفس و کرامت خود در قبال جامعه بشری دفاع نموده، و براءت خود را از کشتار بی گناهان اعلام نمایند.

بعضی از اوقات با خود سخن گفته و از خود می پرسم که آیا این اعمال ارهابی که از ظهور و بروز آن در ایران حدود صد سال می گذرد، و بعضی از فقهای ما به آن خوش آمد می گویند، از بقایای ((قلعه الموت)) نیست؟ همان قلعه ای که ((حسن صباح)) در قرن ششم هجری، گاه با زور و گاه با حشیش و بنگ و مشتقاتش آن را مقر نشر مذهب اسماعیلی قرار داد؟ آیا درست نیست که بگوییم این اعمال تروریستی امتداد اعمال همان گروههای تروریستی است که جهت کشتار دشمنان اسماعیلیان سرزمین اسلامی را در می نوردیدند؟ همه ما می دانیم که ((نظام الملک))

بدست تروریستی از همان جماعت، و به دستور مستقیم حسن صباح به قتل رسید و اگر خوب بنگریم خواهیم دید که بین مقدمات و نتایج ناشی از اعمال تروریستی فرقه های ((صباحی)) و اعمال تروریستی برخی فرقه های شیعه تندرو، وجه تشابه زیادی وجود دارد.

در اینجا بار دیگر شیعه را مخاطب قرار داده و به آنها می گویم: اعمالی که در قرن ششم هجری توسط حسن صباح و حشاشین و پیروان بنگی او انجام می گرفت، و در عالم اسلامی فساد و تباهی ایجاد می نمود، نتیجه سوء استفاده از سادگی مردم، و جهل آنان به اسلام و مبادنش بود. اما هم اکنون و در عصر پرتو افشانی علم و دانش، و عصری که مفاهیم اسلامی برای همه واضح و روشن است بر شیعه واجب است که راه حق و عقل را پیموده، و از انجام اوامری که خشم خداوند و رسولش را به دنبال دارد، اجتناب نمایند.

اگر ترور خوب است، پس چرا برنامه ریزان آن، آن را برای خودشان نمی خواهند؟ و چرا هنگامی که پرده از اسرار یک ترور مبرا می افتد، از آن تبرئه جسته و آن را به تن نمی گیرند؟ اسلام از ارهاب و ترور مبرا است، و این مسئله با تعالیم اش منافات دارد پس اگر تروریستها و برنامه ریزان آنان طعمها و خواسته های سیاسی داشته و می خواهند از این راه به آن برسند سوء استفاده از نام دین و مذهب امر صحیحی نیست. آنان باید شجاعت کافی داشته باشند تا نتیجه اعمالشان را خود بدوش کشیده و از تحمیل آن بر مذهب و دین خودداری کنند.

تصحیح

قرآن کریم با حکمی ابدی ترور و ارهاب را با همه اشکال و صورتش تحریم می کند. به خصوص زمانی که بیگناه به جرم گناهکار کشته شود:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾. (الزمر: ۷).

(معنی): ((و هرگز بار گناه کسی را دیگری به دوش نخواهد گرفت)).

این جمله بلیغ روشنگر راه کسانی است که قرآن را امام و هادی خود قرار می دهند.

و اگر به سیرت ائمه شیعه و عمل آنان نظری بیافکنیم خواهیم دید که آنان دورترین مردم نسبت به ترور و ارهاب بوده اند. این امام حسین است که کسانی را که به خیمه های زنان و اهل بیتش در روز عاشورا حمله ور می شود، مخاطب قرار داده و سخنانی را بر زبان می راند که تاریخ هرگز آن را فراموش نخواهد کرد:

((اگر دین ندارید، و از معاد نمی ترسید، لااقل در زندگی خود آزاده باشید زنان هیچ گناهی ندارند))^{۶۰}.

و این چنین بود که سید الشهداء یعنی امام حسین، کسی که شیعه به عشق به او شهرت یافته است، بین شجاعت و بزدلی، و کرامت انسانی و عمل زشت که باعث غضب خداوند می گردد، خط فاضلی می کشد. و با این عبارت صریح و بلیغ است که ایشان مسلمانان را اعم از شیعه و غیر شیعه امر می کند که حتی در معامله و رفتار با دشمنان و اسرای جنگی راه کرامت را بیمایند، و از اسائه به اطفال و زنان حتی اگر همراه با مردانشان در حال جنگ باشند، پرهیز کنند.

و در جای دیگر، این همان ((مسلم ابن عقیل)) یا سفیر حسین به اهل کوفه است که از قتل و ترور عبیدالله ابن زیاد خودداری می کند، و این امر در زمانی اتفاق می افتد که ((هانی ابن عروه)) فرصت را برای او مهیا نموده است اما او می گوید:

((نحن اهل البیت لا نغدر)) یا ((ما اهل بیت از غدر به دوریم)).

و پس از آنکه اهالی کوفه با مسلم ابن عقیل به عنوان سفیر حسین بیعت می کنند عبیدالله ابن زیاد به کوفه می آید، مردم از پشتیبانی مسلم ابن عقیل سر باز زده و به

^{۶۰} (، إن لم یکن لکم دین ولن تخافوا المعاد فکونوا احراراً فی دنیاکم. إن النسوة لیس علیهن جناح)).

والی جدید می پیوندند و در این چنین حالتی که برای مسلم ابن عقیل بجز قتل تا هنگام مرگ، و یا ترور ابن زیاد راه دیگری نمی ماند او از این عمل که با کرامت انسانی و مردانگی منافات دارد سر باز می زند، باشد که عدم عمل به این ترور باعث قتل خود او و شکست ماموریتی باشد که بخاطر آن به کوفه آمده است.

و این چنین است که می بینیم در عرف اسلام و اهل بیت هدف هر قدر هم که پر اهمیت و ارزشمند باشد، وسائل رسیدن به هدف را توجیه نمی کند، چه رسد به این که این وسائل ترور و غدر باشند. بیاید بار دیگر عمل امام علی را که شیعه ادعای اقتدای به او را دارد به شهادت بگیریم. بعضی از فقهای ما، از جمله کسانی که خود را از پشتیبانان ترور می دانند، عقیده دارند که عمل امام حجت است ما به آنان می گوئیم که امام اصحابش را از قیام به هر گونه عملی که با کرامت انسانی منافات دارد نهی نموده است هنگامی که در جنگ صفین لشکر ایشان جهت عدم دستیابی لشکر شام به آب بر نهر فرات مانع و حاجز می گذارند، ایشان امر به رفع این حاجز داده، و لشکر خود را از انجام هر گونه عملی که با سیرت جنگی مردان و جوان مردان تناقض دارد منع می کنند. و هنگامی که خلیفه عثمان ابن عفان به قتل می رسد، ایشان با سیلی زدن به حسنین (حسن و حسین) آنان را از عدم منع قاتلان در نزدیک شدن به خلیفه سرزنش می کند و همان گونه که همه می دانیم حسنین نزد امام علی مقام بزرگ و والایی دارند، که امام در یکی از جنگهایش، و هنگامی که در جلوی صفوف جنگاوران قرار گرفته بود، می فرماید:

((این دو پسر را از من بگیرید چون می ترسم که با آسیب رسیدن به آنان نسل رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- قطع شود)).

و هنگامی که به عصر رسول کریم -صلی الله علیه وآله وسلم- نظری پژوهشگرانه بیافکنیم یقیناً در خواهیم یافت که ترور و ارهاب در آن زمان هرگز امر معروفی نبوده

است. زمانی که ((ابولولو)) خلیفه عمر ابن الخطاب را با این سخنان تهدید می کند:
((برایت آسیابی بسازم که همه عرب از آن صحبت کنند)).

خلیفه می گوید:

((پسر مجوسی مرا تهدید می کند)).

اما هرگز در مورد او کاری نکرد و به دستگیری و یا تهدید او امری نداد. به همین علت می توان گفت که حتی اندیشه ترور در زمان رسالت و خلفای راشدین به نفوس و اذهان مسلمین راهی نداشته و امر معروفی نبوده است نتیجتاً مسلمانان هرگز این مسئله را جدی تلقی نکرده اند و پس از کشته شدن خلیفه عمر ابن الخطاب بدست ابولولو عثمان و علی جهت محافظت از خود دست به هیچ کاری نزدند، قتل عثمان بسیار به ترور شباهت دارد، و امام علی بدست شخصی از خوارج بنام ((ابن ملجم)) و در نماز صبح به قتل رسید. یارانش چندین بار به او گفته بودند که به فکر دسیسه های خوارج بوده، و از جان خود محافظت کند، اما ایشان زیر بار نرفته و می گفتند:

((کفی بالموت حارساً)). یا ((مرگ بهترین نگهبان است)).

پس از همه اینها می توان گفت که آن فضای اسلامی ناب و صحیح از منتسب شدن به امری بنام ترور و ارهاب خودداری می کرد و به همین علت به سنگر گرفتن در مقابل آن تن در نمی داد. بلکه به این حرکت زشت به عنوان جرم و اجرامی مقطعی و گذرا می نگریست که اسلام از آن بری و پاک بوده و مسلمانان از آن انزجار دارند. مسلمانان ارهاب را عملی می دانستند که فقط از افرادی مجرم، همانند ابولولو مجوسی، و ابن ملجم خارجی ممکن است سر بزنند، و امثال آنان بسیار کم و نادرند.

بار دیگر به ارهاب باز گشته و می گوئیم: پی ریزی نقشه های تروریستی را برنامه

ریزانی به عهده دارند که با شخصیت مضطرب و نگران داوطلبان آشنایی کامل داشته و با سوء استفاده از این افراد وعده ((حور عین)) و ((کاس معین)) را به آنان می دهند، و به این وعده ها نیز دروسی از شجاعت، قهرمانی، انتقام، و جاوید شدن در تاریخ اضافه می کنند و این چنین است که قربانیان خود را به میدان عمل فرستاده در حالی که خود دورادور صحنه نمایش به تماشا نشسته اند. تا از درخت این عمل شنیع میوه برچیده و به هدف زشت خود دست یابند. آنان در حالی که در قلعه های محکم خود صحنه قتل و خودکشی را در زیر نظر دارند بنام خدا و رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - و امام علی، جان ابریاء و بیگناهان را به بازی می گیرند.

نماز جمعه

من عقیده جازم دارم که اجتهاد فقهای ما در مقابل نص صریح قرآن فقط به علت ایجاد تفرقه در صف اسلامی، و حمل شیعه بر عدم جوشش با فرقه های اسلامی دیگر در نماز روز جمعه می باشد.

نماز جمعه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾. (الجمعة: ۹).

(معنی): ((ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر شما را برای نماز روز جمعه بخوانند، بی درنگ به ذکر خدا بشتابید و کسب و تجارت را رها کنید که این امر اگر بدانید برای شما بهتر خواهد بود)).

با این نص صریح و قاطع، اسلام نماز جمعه را تشریح نموده و آن را بر همه کسانی که به خداوند، رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - و قرآن ایمان دارند فرض نموده است. حال آنکه بسیاری از فقهای شیعه - خدا آنها را ببخشد - در مقابل

این نص صریح دست به اجتهاد زده، مردم را در انتخاب نماز جمعه، و یا نماز ظهر مختار نموده اند و اضافه کرده اند که شرط اقامه نماز جمعه، حضور امام یعنی مهدی است پس در زمان غیبت اقامه نماز جمعه واجب نبوده و می توان به جای آن نماز ظهر خواند.

گروه دیگری از فقهای ما گفته اند که اقامه نماز جمعه در زمان غیبت حرام بوده، و بجای آن نماز ظهر خوانده می شود و عده قلیلی از فقهای ما که بعضی از آنان نیز از بزرگ علما می باشند، همچون شیخ حر العاملی صاحب کتاب (وسائل الشیعه) به وجوب اقامه نماز جمعه در زمان غیبت فتوا داده اند.

نمی خواهم بار دیگر وارد جدل فقهی عمیقی گردم که هزار سال است فقهای ما از حل آن عاجز مانده اند. و در صورتی که بخواهیم به زبان روایاتی که فقهای شیعه بر آنان استناد می کنند سخن بگوییم، این جدل و گره تا هزار سال دیگر نیز حل نخواهد شد.

کلیه سخنانی را که اینان در رابطه با اسقاط نماز جمعه در عهد غیبت امام بر زبان می رانند، به وضوح کامل با نصی که در آن هیچ جای اجتهادی نیست تصادم دارد پس اگر خود را به انجام قوانین اسلام ملزم میدانیم، بهتر است بدانیم که در مقابل قانون ثابت، صریح و واضحی قرار گرفته ایم که هیچ گونه استثنا و شرطی نمی پذیرد.

من نمی دانم که فقهای ما چگونه به خود اجازه داده اند که در مقابل یک نص قرآنی بلیغ و واضح دست به اجتهاد زده، و به روایات منسوب به ائمه شیعه استناد کنند. موضع من در قبال این روایات همان موضع ثابتی است که در قبال روایات وضعی و ساختگی دیگر دارم. من هیچ شکی ندارم که بسیاری از این روایات، جهت منع شیعه از حضور در نمازهای جمعه، و در همان عصر اول جدال میان شیعه و تشیع

ساخته و پرداخته شده اند، که هدف از همه اینها عدم اختلال و اشتراک شیعه با سایر فرقه های اسلامی در این شعار بزرگ اسلام بوده است.

من برای این گفته های خود دلیل واضحی دارم، که بر بسیاری از کسانی که در مورد نماز جمعه نوشته اند، مخفی مانده است و آن این است که پادشاهان صفوی که حامیان تشیع در ایران بوده، و بسیاری از بدعت های موجود در تشیع، به میمنت سیاست های ایشان به این مذهب راه یافته است، از بزرگترین پشتیبانان نماز جمعه بوده اند و می توان گفت که بزرگترین و وسیعترین مساجد ایران در عهد پادشاهان صفوی ساخته شده اند، همواره در آن عهد مسجد اصلی، مسجد جمعه نامگذاری می شد. و در ایران هیچ شهر بزرگی وجود ندارد که یک مسجد جمعه از آن طراز نداشته باشد. امام این مسجد، ((امام جمعه)) لقب یافته و به دستور و مرسوم خاص شاه تعیین می شد. این منصب، منصب محترمی بود که اکثر صاحبان آن علمای بزرگ، و یا شیخ الفقهاء بودند، و در خانواده مالک این منصب متسلسل می گشت تا اینکه در چند سال پیش نظام پادشاهی از ایران ریشه کن شد. این مطالب بدین معنی است که نظریه حرمت اقامه نماز جمعه در عصر غیبت، فقط در کشورهایی مطرح می شده است که در آنان احتکاک میان شیعه و سایر فرقه های اسلامی بسیار شدید بوده است، تا شیعه نتواند با کاروان عظیم اسلامی، جوشش و تلاحمی پیدا کند اما در ایران که اکثریت جمعیت آن را شیعیان تشکیل می دهند، فقها نماز جمعه را تحریم نمودند، و مراسم نماز جمعه در همه مساجد کشور بر پا می شد. اما به صورت فقهی نظریه اختیار بین نماز جمعه و نماز ظهر نیز وجود داشت در نتیجه در برخی از مساجد شهرها نماز جمعه، و در بعضی دیگر نماز ظهر اقامه می شد.

تا زمان نوشته شدن این کتاب نیز برخی از فقهای شیعه را می توان یافت که به واجب بودن اقامه نماز جمعه و عدم سقوط آن در عهد غیبت کبری فتوا می دهند، اما

تعداد آنان از عدد انگشتان یک دست بیشتر نبوده و همواره در طول تاریخ فقهی جزو اقلیت قلیل بوده اند.

پس از اینکه در ایران فقها سلطه را بدست گرفتند، نماز جمعه به عنوان جزئی از سیاستهای اساسی دولت مطرح شد، و ولایت فقیه برای هر شهر امام جمعه ای تعیین کرد، همان گونه که در گذشته شاه این کار را می کرد. برای نماز جمعه نیز نام دیگری انتخاب شد که همان ((نماز عبادی سیاسی جمعه)) بود. و از آن روز خطیبان در خطبه نماز جمعه از قضایای وقت و سیاست و مشکلات کشور سخن می گویند. آنچه در خطبه نماز جمعه مطرح می شود هرگز به من ارتباطی ندارد چون اصل مهم همان عمل نمودن به فرضیه نماز جمعه است، و آنچه خطیبان بر زبان می رانند به خود آنان مربوط می شود. اما آنچه برای من اهمیت دارد این است که نماز جمعه هنوز در بسیاری از مناطق شیعه نشین خارج از ایران متروک مانده، و در روز جمعه در مساجد اقامه نمی شود. و به همین علت است که من نمی خواهم این نظریه فقهی که با روح اسلام و اهداف آن، و همچنین نص قرآن کریم منافات دارد تصحیح گردد.

تصحیح

چون تصمیم در مورد اقامه نماز جمعه به ائمه مساجد مناطق شیعه نشین سپرده می شود. پس بگذاریم بگویم که این فرضیه برای قرون متمادی دیگری نیز متروک خواهد ماند. چون ائمه مساجد شیعه در بسیاری از اوقات از امر فقیه، یا مرجعی شیعه پیروی می کنند و این چنین امام مسجدی، هرگز نمی تواند از فتوای مرجعی که او را بر این کار گماشته و به این مقام منصوب داشته است سرپیچی کند. چه بسا که زندگانی مادیش نیز، از همین شغل و اطاعت مولایش تامین شود لذا بر شیعیان واجب است که ائمه مساجد خود را بر اقامه نماز جمعه مجبور نموده و از آنان بخواهند که این فرضیه را انجام دهند. و در صورت عدم رضایت ائمه مساجد، باز بر آنان واجب

است تا در مساجد دیگری که در آنان نماز جمعه بر پا می شود، فرضیه نماز جمعه را به انجام رسانند. چون سقوط این فرضیه الهی به هیچ عنوان جایز نبوده و اقامه آن در همه حالات واجب است. و من هیچ شکی ندارم که اگر طبقه بیدار و روشنفکر از فرزندان شیعه بر انجام این شعار اسلامی بزرگ ملتزم گردد، بر یکی دیگر از مظاهر بزرگ تفرقه که خداوند و رسولش -صلی الله علیه وآله وسلم- از آن نهی نموده اند، فائق می آید و در نتیجه آنان با تجدید عصر وحدت بزرگ اسلامی، از حامیان آن به شمار خواهند رفت.

تحریف قرآن

سخن راندن در تحریف قرآن، با ایمان به آن تناقض دارد.

تحریف قرآن

نمی دانم چگونه یک انسان می تواند با وجود نص صریحی که همه اقوال مربوط به تحریف را رد می کند، باز هم در تحریف قرآن سخن بگوید و باز هم نمی دانم که چگونه کسی می تواند به قرآن ایمان داشته باشد، در حالی که رأیش با سخن قرآن تناقض کامل دارد. آیه کریمه می گوید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (الحجر: ۹).

(معنی): ((ما قرآن را بر تو نازل کردیم و ما هم او را محققاً محفوظ خواهیم

داشت)).

این آیه کریمه به تنهایی از جهت استدلال در رد اقوال کسانی که به تحریف قرآن عقیده دارند کافی است، چون بر طبق این آیه خداوند وعده صریح می دهد که قرآن را از هر گونه دستبرد و تحریف و اضافه حفظ خواهد نمود. تقریباً عده ای از علمای تمام فرقه های اسلامی از تحریف سخن می گویند، اما علمای شیعه و

محدثین آنها در بین این عده اکثریت مطلق را تشکیل می دهند گروهی از علمای شیعه نیز به عدم تحریف قرآن عقیده داشته و در این رای خود آیه مذکوره را به شهادت می گیرند. اما بقیه آنان با اصرار و عناد بیش از حد به تحریف قرآن اعتقاد دارند. از جمله ((نوری)) که کتابی نیز در این باره نوشته و آن را (فصل الخطاب فی تحریف الکتاب) نام نهاده است. او در این کتاب از عبارتهایی سخن می گوید، که به زعم وی آن عبارات آیات قرآنی بوده و تحریف شده اند. اگر شخصی منصفانه این امر را پیگیری کند، بدون هیچ شکی در خواهد یافت که علت سخن راندن محدثین در تحریف قرآن این است که به زعم این اشخاص، در قرآن آیات و سوره هایی موجود بوده است که بر امامت علی دلالت داشته و این نصوص از قرآن تحریف شده اند. اما برخی دیگر از علمای این سخنان را باطل شمرده و قرآن را از این گونه تحریف مبرا می دانند.

سخن علمای شیعه مبنی بر تحریف قرآن با پیش آمد بزرگ دیگری نیز تناقض و تصادم دارد. این پیش آمد همان اقرار امام علی است که ایشان در دوران خلافتشان به همین قرآن موجود اقرار نموده اند. چون اگر سوره و آیاتی وجود داشت که از قرآن تحریف شده بود، امام علی خاموش نمی ماند و خاصه در زمان خلافت خود، این آیات را در قرآن تثبیت می نمود.

نظریه تحریف قرآن، از نظریه هایی که به صورت عام در ساحت عالم شیعی مطرح بوده و ابعاد خطیری در بر داشته باشد نیست. چون اکثریت شیعیان به علت عدم اقرار بسیاری از علمایمان به تحریف، به این مبحث نزدیک نشده، و بدان اعتقاد و ایمانی ندارند. اما هنگامی که بسیاری از ناشران، کتابهای تالیف شده توسط بعضی از علمایمان را مبنی بر تحریف قرآن نشر نموده، و این کتابها در بین مردم توزیع می گردند، و یا از این کتابها جملاتی برگزیده شده تا در کتابهای دیگر به عنوان سند به

چاپ رسند، این منشورات در اختیار همه مسلمانان قرار گرفته، و این نظریه شکل غم انگیز و تاسف باری به خود می گیرد.

و از اینجا است که من ندای تصحیح را متوجه همه ناشران کشورهای شیعه نشین می کنم تا از نشر این کتابها که با قرآن و نصوص آن تعارض دارند. خودداری نمایند. چون نشر این کتابها به آبروی اسلام و دستور و قانون جاویدش یعنی قرآن لطمه وارد می آورد. این اشخاص باید اندیشیده و بدانند که لطمه خوردن به اعتبار قرآن باعث لطمه خوردن به خود آنان شده و قوت و سرافرازی آنها، در قوت و صلابت قرآن است.

همان گونه که گفتیم، اکثریت فقهای شیعه به عدم تحریف قرآن عقیده دارند. اما این عقیده را عقیده عجیب و غریب دیگری دنبال می کند، که ادله آن را فقط در روایتهای نقل شده توسط راویان شیعه می توان یافت. ما در حرکت تصحیحی خود نمی توانیم از این گونه آراء زشت چشم پوشی نماییم، چون حرکت تصحیح باید جامع و مانع باشد.

در اینجا رای بزرگ عالم شیعه، یعنی ((امام خویی)) که در کتاب تفسیرش (البیان) در صفحه ۲۵۹ از آن سخن رانده است را نقل می کنیم، او پس از اینکه آراء فقها و محدثین مسلمانان را حول مسئله تحریف قرآن یا عدم وقوع آن مورد بررسی قرار می دهد، این جملات را بیان می دارد:

((از آنچه ذکر نمودیم، بر خواننده معلوم می گردد که سخن در تحریف قرآن خرافاتی بیش نیست، و تنها کسی در مورد آن سخن می گوید که عقلش ضعیف بوده، و یا در اطراف آن تامل و تفکر کافی ننموده باشد و یا اینکه این سخن را به عنوان دلیل و پناهی برای سخنان خود قرار دهد و به سخنان خود عشق ورزد، چه عشق، چشم و گوش انسان را می بندد. اما شخص عاقل، منصف، و متدبر در بطلان

این گونه سخنها هیچ شکی به خود راه نمی دهد».

اما رای دومی که به آن اشاره نمودیم در صفحه ۲۲۲ این کتاب نقل می شود، که به این ترتیب است:

((حقیقتاً وجود قرآنی که خاص امیرالمومنین علی علیه السلام بوده است، و در ترتیب سوره ها با قرآن موجود فرق داشته است. از اموری است که در اعتقاد به آن هیچ شکی نمی توان کرد. و اقرار و اجماع علما بر این امر، ما را از اثبات وجود آن قرآن مستغنی می دارد. همان گونه باید به این مسئله نیز اقرار نمود که قرآن ایشان شامل زیاداتی بوده است که در قرآن موجود هرگز یافت نمی شود. این امر در صورت صحت به این معنی نیست که این زیادات جزو قرآن بوده، و بعداً با تمسک به تحریف از آن ساقط شده اند بلکه این معنی را می دهد که آن زیادات مشتمل بر تفسیرهایی به عنوان تاویل بوده است، که در آن سخن خداوند تاویل شده، و این اضافه های نازل شده از سوی خداوند، مراد و منظور آیات را به صورت شرح بیان می کرده است)).

و با این عبارتها این فقیه ما می خواهد وجود قرآنی را که خاص امام علی بوده و با قرآن موجود اختلاف داشته ثابت کند، اما در همین وقت نیز این جمله حیرت انگیز را اضافه می کند:

من نمی دانم که این اصرار بر وجود تفسیر و شرحی برای قرآن چه معنایی دارد از این گذشته علما در این مورد کجا و کی اجماع کرده اند که او می گوید:

((و اقرار و اجماع علما بر این امر ما را از اثبات وجود این قرآن مستغنی می سازد)).

آیا بهتر نیست که بگوییم منظور از آن علما همان عده قلیلی هستند که گفته های ((طبرسی)) در (احتجاج) را سند قرار داده و سخنانی را به امام علی منسوب می

دارند؟

کسی که کلمات و سیرت امام علی را پیگیری کند براحتی در خواهد یافت که صدور این چنین کلمات عجیب و غریب از امام اصلاً امکان ندارد. از این گذشته، منظور از این جمله گیج کننده چیست؟ آیا قرآن حاوی شرحی الهی است که از سوی او نازل شده اما جزو قرآن نیست؟ آیا قرآن فرستاده شده از سوی خداوند ((متن)) و ((شرحی)) دارد که متن آن در دست همه، و شرح آن فقط نزد امام علی است؟

اگر اشتباه نکنم، من درباره این قرآن با علامه بزرگ ((خویی)) مناقشه ای داشتم و ایشان در اثبات این موضوع بجز روایت ((طبرسی)) چیز دیگری در دست نداشت و سرانجام این مناقشه، جدلی عنیف و سخت بود که از خداوند می خواهم که در صورت تجاوز من از حدم، و در نظر نگرفتن حرمت استادی که برای مدتی در نجف، فقه و اصول آن را نزد وی می آموختم، مرا ببخشد.

فقهاء و علمای ما در وجود قرآنی که مخصوص امام علی بوده است به روایتی استناد می کنند که طبرسی آن را در کتاب ((احتجاج)) ذکر نموده است و بر طبق آن امام می گوید:

((ای طلحه، به راستی که همه آیاتی که خداوند تعالی بر محمد -صلی الله علیه وآله وسلم- نازل نموده است، و تاویل همه این آیات، و همه حلال و حرامها و احکامی که امت تا روز قیامت بدان نیاز دارند. به املاء رسول خدا و دستخط من، در نزد من است. که حتی رزق پشه ها در آن منظور شده است))^{۶۱}.

همان گونه که گفتیم در این روایت ضعفی واضح و غرابتی مذهل به چشم می خورد، و پس از خواندن آن سوالات بسیاری برای انسان پیش می آید. قبل از هر چیز

^{۶۱} تفسیر البیان امام خویی ص ۲۲۲.

چرا رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- تعلیم احکامی را که امتش تا روز قیامت بدان نیاز دارند، مختص به امام علی نموده، و در مورد آن امتش را آگاه ننموده است، بلکه این امور را از امتش پنهان کرده است؟ و قرآن کریم می گوید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾. (سبأ: ۲۸).

(معنی): ((و ما تو را جز برای اینکه عموم بشر را بشارت و بیم و انذار دهی

نفرستاده ایم)). و در موضع دیگری می گوید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ . . .﴾. (المائدة: ۳).

(معنی): ((امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین

اسلام را برای شما برگزیدم)).

و چرا امام علی در مورد آن احکام نه تنها خلفای پیش از خود را آگاه ننموده است، بلکه در زمان خلافت خودش نیز مردم را آگاهی نداده است؟ و چرا احکامی را که مردم تا روز قیامت بدان نیاز دارند، و در آن حلال و حرام، و حتی رزق پشه ها مشخص شده است، پنهان نموده است؟ به راستی که این سخنان نشانه اضطراباتی است که در عقل وضع کنندگان این گونه روایات وجود دارد و جالبتر از آن اینکه فقهای ما بر این روایتها استناد نموده، و آنها را در زمره مسلمات و بدیهیات می گیرند.

تصحیح

همه سخنانی که در کتب شیعه در مورد امام علی ذکر شده اند، فقط به خاطر غلو در شخصیت امام علی بوده است، و سازندگان آن کسانی بوده اند که می خواسته اند تا بهر صورتی که شده ثابت کنند که امام علی به امر خلافت، لایقتر از دیگران است و او قرآنی را در دست دارد که دیگران این قرآن را ندارند. لاقلاً ظاهر امر این گونه نشان می دهد. اما در حقیقت آنان از ناحیه دیگری به امام علی لطمه می زنند، چون

او را شخصی معرفی می کنند که با در دست داشتن احکام الهی بسیار مهم، و حلال و حرام امور، و حکم هر چیزی که امت تا روز قیامت به آنها نیاز دارد، آنها را پنهان نموده، و بجز فرزندانش که همگی امام می باشند، هیچ کس را از آنها آگاه نکرده است و ائمه نیز به نوبه خود این امور را پنهان نموده و حتی شیعه خود را نیز از کتاب آگاه نکردند، تا اینکه با اختفای امام دوازدهم، همه آن علوم نیز پنهان شد.

و بدین صورت است که می بینیم عشق بیش از حد، هنگامی که از اندازه خارج شود، به مرحله زشتی مطلق می رسد و هر چیزی که از حد خود تجاوز کند، به ضد آن بدل خواهد گشت. در این جا بار دیگر نظریه تصحیح را پیش می کشیم. تا اوهام بافته شده حول شخصیت امام علی و ائمه دیگر را تار و مار کرده و نابود سازیم. به راستی که این اشخاص به کسانی می مانند که دورادور خورشید را با ستاره های کوچکی مزین نموده و فکر می کنند که این نجوم به نور و اشراق خورشید می افزایند شما آنان، شأن آنان، شأن کسانی است که خداوند در مورد آنان می فرماید:

﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾. (الکهف: ۱۰۴)

(معنی): ((زیان کار ترین مردم کسانی هستند که سعی و کوشش آنان در

زندگانی دنیا به بیراهه رفت و به خیال باطل می پندارند که نیکوکاری می کنند)).

و با اینکه ما عقیده داریم که اکثر روایات ساختگی منسوب به ائمه در زمان پس از غیبت کبری، که ما آن را عصر جدال اول میان شیعه و تشیع نام نهاده ایم ساخته و پرداخته گردیده اند. اما اگر منصفانه قضایا را پیگیری کنیم، خواهیم دید که در عهد ائمه شیعه نیز روایاتی ساختگی به آنان منسوب شده است اما این گونه احادیث به علت وجود ائمه در بین مردم، شکل خطیری به خود نمی گرفت. چون مردم در صورت بروز هر گونه اشکال و مسئله ای می توانستند به ایشان دسترسی پیدا نموده و مسائل خود را حل کنند. و این امام صادق است که از رسول خدا -صلی الله علیه

وآله وسلم - این گونه روایت می کند:

((به راستی که بر هر حقی، حقیقتی، و بر هر امر صواب، نوری حکمفرماست پس آنچه با کتاب خدا موافقت نماید، آن را بگیرید، و هر آنچه با کتاب خدا مخالفت داشته باشد آن را رها کنید))^{۶۲}.

و ((ابو یعفر)) می گوید که از امام صادق در مورد اختلاف دو حدیث که یکی را شخص مورد اعتماد، و دیگری را نامعتمدی نقل می کنند سوال کردم، و ایشان گفتند:

((اگر حدیثی بر شما وارد شد، آن را با کتاب خدا و قول رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- محک بزنید پس اگر از این دو ماخذ برای حدیث خود شاهی پیدا کردید، آن حدیث درست است اگر نه آن حدیث فقط به درد راوی آن می خورد))^{۶۳}.

و همچنین ((ابن ابی عمیر)) نیز از امام صادق این چنین نقل می کند:

((هر آن کس که بر خلاف کتاب خدا و سنت رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- کاری را انجام دهد کافر است))^{۶۴}.

امام در جای دیگر می فرماید:

((همه امور، به کتاب خدا و سنت رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- بازگشت داده می شوند، و هر حدیثی که با کتاب خدا موافقت ننماید، مزخرفی بیش نیست))^{۶۵}.

و امام صادق بدین صورت و به وضوح تمام طریقه تشخیص احادیث و غیر صحیح و ساختگی را معین می کنند، و این چنین است که می توان بین روایات

^{۶۲} ((إن علی کل حق حقیقة، وعلی کل صواب نورا، فما وافق کتاب الله فخذوه، وما خالف کتاب الله فدعوه)).

^{۶۳} کافی ج ۱، ص ۶۹.

^{۶۴} کافی ج ۱ ص ۷۰.

^{۶۵} کافی ج ۱، ص ۶۹.

صحیح و کاذب حد فاصلی قرار داد، تا همه درها به روی بدعت‌هایی که هر از گامی در دین و به اسم دین ظهور می کنند بسته شود.

قبل از اینکه این مبحث را به پایان ببرم، می خواهم به برخی از علمای شیعه اشاره کنم که علاوه بر قرآن علی، در کتابهای خود از قرآن فاطمه نیز نام برده اند، که موضع ما در قبال این قرآن نیز همانند موضعمان در مقابل قرآن علی است، که درباره آن به اندازه کافی سخن گفتیم.

جمع بین دو نماز

اقامه نمازها در اوقات معین خود، اقتدا به سیرت رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- است، و قرآن کریم می گوید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ . (الأحزاب: ۲۱)

((هر آینه در رسول خدا برای شما الگوی نیکی است برای کسی که امید ثواب خدا و روز آخرت را دارد و خداوند را بسیار یاد می کند)).

جمع بین دو نماز

شیعه امامی تنهای فرقه ای است که در غیر از هنگام سفر، بین نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا را جمع می بندد. موضع من در قبال این تخلف فکری کاملاً با موضع گیریهای دیگر من در مورد مسایل فقهی فرق دارد. این طرز عمل که فقط به شیعیان مومن اختصاص دارد، وحدت بزرگ اسلامی لطمه زیادی وارد می آورد. جالب است اگر بگوییم که اکثریت فقهای شیعه، به استحباب خواندن نمازها در وقت محدد خودشان فتوا می دهند اما از لحاظ عملی برخلاف این نظریه عمل نموده و بین نمازها را جمع می بندند. و این عمل عادت شده است که مساجد شیعه نیز از آن

پیروی می کنند.

هر کدام از نمازهای پنج گانه برای وقت معین و محدودی است که بر اساس زمان انجام این نمازها نامگذاری شده اند. از لحاظ زمانی عصر با ظهر و عشاء با مغرب فرق دارد و بدون شک در این مسئله که شریعت این نمازهای پنج گانه را از یکدیگر جدا نموده، و آنها را بعنوان ستون دین و مهمترین شعار دین مطرح می کند حکمت الهی نهفته است.

رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- در مسجد مدینه اش، این نمازهای پنجگانه را در اوقات مخصوص به خودش اقامه می کردند، و همچنین خلفای بعد از او که امام علی نیز جزو آنان است بر همین سیرت نیز استوار است که این سیرت همان سیرت ائمه شیعه است. و اگر رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- یک یا دو بار در غیر سفر بین دو نماز را جمع بستند، این مسئله به خاطر ضرورت و یا ترخیص بوده است، اما عمل او -صلی الله علیه وآله وسلم- التزام بر اوقات پنجگانه بوده است.

و من می خواهم بدانم که در تظاهر به این مخالفت با اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان چه سبب خیر نهفته است؟ آیا نمی توان اینگونه نتیجه گرفت که غرض از این عمل، عزل شیعه از کلیه مظاهر وحدت بوده است؟ عملی که فقها و ائمه مساجد، آگاهانه و یا ناآگاهانه خود را به انجام آن مقید نموده اند. اهتمام ما در روند عمل تصحیح به مسایل نظری و عملی بوده است تا بتوانیم بر مبنای رسالت خود به همه مظاهر تفرقه فکری و عملی و پیامدهای آنان فائق آمده و آنان را نابود سازیم. دستیابی به این هدف فقط با بازگشت به عصر رسالت و تمسک به سنت رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- امکان پذیر است. و من فکر نمی کنم که در میان مسلمانان کسی وجود داشته باشد که عمل و آراء دیگران را بر سنت و عمل رسول

خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- برتری دهد. پس به همین جهت از شیعه و ائمه مساجد شیعه می خواهم که نمازهای پنجگانه را در وقتهای مخصوص به خودشان ادا نموده و در این امر به عمل و سنت رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- که نماز را همراه با اصحابش یعنی مهاجرین و انصار در مسجد مدینه و در وقتهای مخصوص اقامه می کردند، اقتدا کنند. و شیعه باید بداند که عزت، کرامت، و شوکتش در تمسک به راه و سنت رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- است. حال بیاید به امام علی گوش فرا دهیم که در مورد نمازها و اوقات معین آنان، به امیران شهرها این چنین می نویسد:

اما بعد، پس نماز ظهر را هنگامی بر مردم بخوانید که آفتاب از جایگاه چهار پایان رجوع می کند و نماز عصر را بخوانید وقتی که خورشید سفید و زنده است و مغرب را بخوانید در هنگام افطار روزه دار و عشا را از هنگام پنهان شدن شفق تا یک سوم شب بخوانید و صبح را بخوانید در حالی که هر کس صورت دیگری را می بیند و می شناسد ^{۶۶}.

رجعه

هنگامی که افسانه با عقیده و اوهام با حقایق مخلوط می گردد در نتیجه این اختلاط بدعتهایی ظهور می کنند که در آن واحد انسان را هم به گریه و هم به خنده می اندازند.

^{۶۶} نهج البلاغه ج ۲ ص ۸۲ ((أما بعد: فصلوا بالناس الظهر حتى تفيء الشمس من مريض العز وصلوا بهم العصر والشمس بيضاء حية. . . وصلوا بهم المغرب حين يفطر الصائم. . . وصلوا بهم العشاء حين يتواري الشفق إلى ثلث الليل وصلوا بهم الغداوة والرجل يعرف وجه صاحبه)).

رجعه

در عقیده شیعه امامی دو موضع کوچک وجود دارد که اثری در زندگی اجتماعی و فکری شیعه ندارند. اما اگر فرقه دیگری بخواهد در مقابل با شیعه ریز و درشت مسایل عقیدتی او را زیر و رو کند، این دو موضع همواره جنجال بر انگیز و جدال آفرین بوده اند این دو موضع همان، «رجعه» و «بداء» می باشند، که می خواستم از ادخال آن در مبحث این کتاب چشم پوشی کنم. اما هنگامی که دیدم مخصوصا در اوان اخیر، کتاب ها و مقاله های زیادی حول مذهب شیعه به چاپ می رسد. تصمیم گرفتم برای هر کدام از این دو موضوع مبحث جداگانه ای اختیار کرده و در مورد آنان بصورت موجز و خلاصه صحبت کنم.

همانگونه که گفتیم این دو موضوع جای مهم و اساسی را در عقیده شیعه به خود اختصاص نمی دهند، و حتی بعضی از علمای مذهب نیز آنها را رد می کند، و اکثریت قریب به اتفاق شیعه از این دو موضوع و متن آنها اصلا چیزی نمی دانند. و از این که چگونه بعضی از اعلام شیعه در کتاب های خود حول این موضوع به جدل های عقلی پرداخته اند، هیچ اطلاعی ندارند. بعضی از علما نیز در اثبات این دو موضوع کتاب و مقاله نوشته اند. اما جالب است بدانیم که نظریه های رجعه و بداء، در زیارت نامه هایی که شیعه هر صبح و شب در کنار قبور ائمه خود می خواند، وارد شده اند. اما رهبران بزرگ مذهبی که بر قلوب و عقول شیعه سیطره دارند، هرگز به این جمله ها و عبارات اعتراضی ننموده و خواستار حذف این مضامین از زیارت نامه ها نشده اند. حال آنکه بسیاری از همین رهبران در گردهمایی های خصوصی خود منکر این دو موضوع شده و آنها را رد می کنند. و به همین دلیل واجب خود دانستم که کتاب تصحیح را با این دو موضوع کامل نموده و سیر این کلام را با «رجعه» شروع کنم.

«رجعه» به این معنی است که ائمه شیعه، از امام علی تا حسن العسکری که امام یازدهم شیعیان امامی است، جهت حکمرانی مجتمعی که قواعد و اساس آنرا «امام مهدی» با ظهور خود پی ریزی خواهد نمود، به این دنیا باز می گردند. امام مهدی قبل از رجعه ظهور نموده و زمین را سرشار از قسط و عدل می کند، و راه را برای بازگشت اجداد خود هموار می سازد، در نتیجه همه ائمه، بر حسب تسلسل موجود در امامتشان، برای برهه ای از زمان بر زمین حکمرانی نموده و بار دیگر می میرند. تا امام بعدی زمام امور را در دست گیرد. آخرین این امامان طبیعتاً حسن العسکری خواهد بود. و پس از مرگ ایشان قیامت بر پا می گردد. و واقع شدن همه این امور به این دلیل است که ائمه در زمان حیات نخستین شان یعنی قبل از رجعه از حکومت و خلافت شرعی محروم ماندند. پس رجعه تعویضی است که حکومت و خلافت را که حق شرعی آنان است به آنان باز می گرداند. آن دسته از علمای شیعه که در مورد رجعه کتاب نوشته اند به این آیه استناد نموده اند:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾. (الانبیاء: ۱۰۵)

معنی: «و ما در زبور نوشتیم که البته بندگان صالح من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد».

و می گویند: غرض از بندگان صالح در این آیه همان ائمه شیعه می باشند. این خلاصه ای بود از نظریه ی رجعه که بصورت اجمال به آن اشاره کردیم. این مسئله نیز باید گفته شود که به آن افرادی که در مورد رجعه کتاب و مقاله نوشته و برای اثبات این امر به روایتهای منصوبه به ائمه شیعه استناد می کنند، در مبحث رجعه به همین حد اکتفا ننموده اند، بلکه افکار دیگری را که از همان روایت های دروغین الهام می گیرند، به آن اضافه نموده و گفته اند که، رجعه فقط ائمه شیعه را

شامل نمی شود بلکه عده ای از صحابه رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- که به زعم آنان دشمنان ائمه بوده، و ائمه را از رسیدن به حق شرعی خود در خلافت محروم کردند نیز به این دنیا رجعت داده می شوند تا ائمه بتوانند در این دنیا از آنان انتقام بگیرند.

پس از مرور این مسئله این امر را در می یابیم که کسانی که این نظریه را به وجود آورده، و در اثبات آن این روایتها را وضع نموده اند، بیش از اینکه بازگشت ائمه را بخواهند، خواستار بازگشت دشمنان ائمه -به زعم آنان- بوده اند، تا بتوانند از آنان انتقام بگیرند. چون مخصوصا این قسمت نظریه باعث می شود که نه تنها ائمه تفرقه میان شیعه و سایر فرقه های اسلامی عمیق تر گشته، بلکه به تقارب آنان نیز هیچ امیدی نباشد. چون این افراد اگر واقعا به ائمه شیعه اخلاص داشتند، آنان را تا این حد تشنه حکم رانی معرفی نمی کردند که ایشان بهشت جاوید را رها کرده، و به این دنیای فانی باز گردند و برای مدتی حکومت را در دست گیرند. حال آنکه امام می گوید:

«به خدا دنیا شما برای من از برگ درختی که در دهان ملخی بوده و آن را می جود، بی ارزش تر است».

اما با تاسف زیاد باید گفت واقعیت امر همین است و ما در مقابل افکاری قرار گرفته ایم که بعضی از علمای ما در مورد آن کتابها نوشته اند و این افکار گوشه ای از عقیده ما را به خود اختصاص داده است. این نظریه با تفاوت های زیادی به نظریه تناسخی «فیثاغورس» که در حال حاضر نیز پیروانی داشته و در مظاهر و تعابیر مخالفی بروز نموده است شباهت دارد. اما کسانی که پیرامون رجعت ائمه شیعه کتاب نوشته و سخن گفته اند، از مضامین فیثاغورسی ها در صحت تناسخ و یا بهتر بگوییم «انتقال روح از جسدی به جسد دیگر» استفاده ننموده اند، چون تناسخی ها در

بازگشت مردگان به دنیا به وحدت موضوعی عقیده ندارند. ساده تر بگویم آنان عقیده دارند که انسان پس از مرگ به دنیا باز می گردد اما نه به صورت قبلی خود، بلکه به صور و شکلهای مختلف دیگر. اما نظریه «رجعه» به وحدت موضوعی عقیده داشته و عنوان می کند که ائمه به صورت قبلی خود و فقط برای یک بار به این دنیا باز می گردند و پس از این بازگشت مرگ دوم رخ داده و نوبت به قیامت و بعث و نشور می رسد و به همین خاطر اینگونه نتیجه می گیریم که بانیان نظریه رجعه احتمالاً از فلسفه فیثاغورس الهام گرفته، و آن را در قالبی اسلامی وارد مذهب کرده اند. بصورت دقیق نمی توان گفت که این نظریه چه هنگام وارد مذهب شده است، اما بدون شک ظهور این گونه افکار دور از عقل در عهد جدال اول میان شیعه و تشیع بوده است یعنی زمانی که سادگی، صفت اغلیبیت مردم بوده و میل به سوی افکار غلو آمیز دور از منط، بازار داغی داشته است.

در بوجود آمدن این نظریه تنها دلایلی که به فکرم می رسد همان ایجاد شکاف و تفرقه در صفوف مسلمانان بوده است که خزعلاتی همچون سخنان گفته شده در انتقام ائمه از صحابه حضرت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم- آنرا تضمین می کند. در اینجا بگذارید داستانی را تعریف کنم که چند سال پیش در نجف برایم اتفاق افتاد. یکی از مشایخ نزد من آمده و از من خواست تا کتابی را که جدیداً به چاپ رسانیده، و (شیعه و الرجعه) نام داشت از او خریداری کنم. هنگامی که از محتوای این کتاب سوال کردم، جواب داد: «اثبات بازگشت ائمه به این دنیا».

بار دیگر از او سوال کردم: «این امر چه موقع اتفاق می افتد؟»

جواب داد: «بعد از ظهور مهدی که زمین را سرشار از قسط و عدل خواهد کرد».

از او پرسیدم: «آیا مقام و مرتبه ائمه ما برتر از این نیست که بخاطر حکمرانی به

این دنیا بازگردند؟» در حالی که امام علی می گوید:

«راستی که دنیای شما نزد من از عطفه بزی بی ارزش تر است مگر اینکه بتوانم حقی را بر پا کنم یا باطلی را از بین ببرم»^{۶۷}.

و آن شیخ در حالی که شگفت زده شده بود گفت: «اما در کتابهای ما روایاتی وجود دارند که بازگشت ائمه را اثبات می کنند».

من صدایم را بلند کرده و گفتم: «آیا بهتر نبود که این مسئله به خود مهدی واگذار شود تا سخنش را در مورد آن بگوید؟»

و آن شیخ در حالی که از من فرار می کرد، می گفت: «ای وای بر دین».

تصحیح

در سطور گذشته عنوان کردیم که نظریه ((رجعه)) جای مهمی را در عقیده شیعیان امامی اشغال نمی کند. اما بسیاری از آنان زیارتنامه ((جامعة الکبيرة)) را که از مهمترین زیارتنامه های شیعه امامی بوده و نزد آنان اعتبار خاصی دارد، قرائت می کنند. که در آن با عباراتی بسیار صریح به رجعت اشاره شده است اما هیچگاه حتی یکی از فقها و یا رهبران دینی ما در رد و یا حذف این روایتها کوششی به خرج نداده اند. آنان حتی سعی نکرده اند که این روایتها را به صورتی نسبتاً معقول تفسیر کنند، البته اگر مجالی برای تفسیر مانده باشد.

زیارتنامه جامعه که در فضل زیارت مشاهده ائمه به گوشه هایی از آن اشاره کردیم، همان زیارتنامه ای است که شیعیان هنگام زیارت قبور ائمه و به قصد سلام آن را قرائت می کنند در یکی از فقرات این زیارتنامه اینچنین آمده است:

((من به آمدن شما ایمان دارم، و رجعت شما را تصدیق می کنم و منتظر امر شما

^{۶۷} ((إن دنیاکم هذه أهون عندي من عطفة عنز إلا أن أقیم حقاً أو أبطل باطلاً)).

بوده، و به انتظار آمدن دولت شما نشسته ام))^{۶۸}.

بدون شک منظور از کلمه رجعت، بعث و نشور روز قیامت نیست، چون در این امر بر طبق عقیده اسلامی مان و اصل سوم آن یعنی معاد، همه مردم مشترک می باشند. پس غرض از رجعت در این عبارت همان بازگشت دوباره آنان به این دنیا است و بسیاری از علمای مذهب شیعه در اثبات رجعت به این مسئله استناد می کنند. و در این عمل به کسانی می مانند که بر اساس روایت و جمله ای ساختگی، بنایی خیالی و با شکوه بنیان کرده اند. در اینجا سخن ارسطو می آورم که نظریه ((مثل)) استاد خود، افلاطون را به تمسخر گرفته بود او گفت:

((افلاطون در نظریه مثل خود به کسی می ماند که از شمردن کمیتی از اشیاء عاجز مانده است. و برای اینکه بتواند آن کمیتی را آسانتر بشمارد، آن را دو برابر می کند)).

و بدین سبب است که بعضی از علمای ما هنگامی که در فهم و درک جمله ای به علت تناقض آن با اصول اسلام و عقل دچار مشکل می شوند، به جای رها کردن و دوری از آن، شرح و تفسیر آن را دو چندان می کنند، و به بدعت و گمراهی موجود، بدعت و گمراهی دیگری می افزایند، تا زمین گل آلود تر شده، و شر همه را فرا گیرد.

پاکسازی کتب زیارت از عبارات و مضامینی که با عقل سلیم و روح اسلام تناقض دارند. به خصوص روایاتی که خلفای راشدین و اصحاب حضرت رسول - صلی الله علیه و آله وسلم - را مورد شتم و جرح قرار می دهند، جزو برنامه عمل تصحیح است. و بر شیعیان جهان واجب است که با چشمان باز و بیداری کامل با این مسائل روبرو شده و از قبول کورکورانه روایتها به بهانه اینکه به ائمه منسوب می

^{۶۸} مفاتیح الجنان، ص ۱۰۰۵.

شوند خودداری کنند من کوچکترین شکی ندارم که اگر بسیاری از این زیارتنامه ها که به ائمه منسوب می شوند، به گوش آنان می رسید، بر وضع کنندگان آن حد دروغ و افترا جاری می کردند. و خوب است این را نیز بدانیم که سختترین عذابها در روز قیامت، مخصوص کسانی است که بر خداوند افترا می بندند:

﴿قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَىٰ﴾.
(طه: ۶۱).

(معنی): ((و موسی به آنان گفت وای بر شما بر خدا دروغ می بندید که بنیاد شما را بر باد هلاک دهد، که هر کس که به خدا افترا بست سخت زیانکار شد)).

بداء

نظریه بداء به این قول خداوند تناقض دارند:

﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾. (یونس: ۶۱).

((بدان که در هیچ حالی نباشی و هیچ آیه از قرآن تلاوت نکنی و هیچ عملی انجام ندهی مگر اینکه ما بر شما شاهد باشیم. و هیچ ذره ای در همه آسمان و زمین از پروردگار تو پنهان نیست و کوچکترین از ذره و بزرگتر از آن همه در کتابی مبین مسطور است)).

بداء

اگر غلط و خطایی را باز هم به خطا تفسیر کنیم، این مسئله به معنای استمرار در اشتباه و خطا، و عدم خروج از آن تا قیام ساعت است. به همین دلیل می خواهیم

بگویم که اگر به راستی بعضی از علمای ما به شجاعت علمی، خلوص نیت، صفای فکر، و صفای ذهن آراسته بودند، در تفسیر کلام و یا جمله ای ساختگی که با اصول عقیده و بدیهیات عقلی منافات دارد هرگز این راه پر پیچ و خم را نمی پیموده و با فشاری بر ابقای آن در کتابهای زیارت و روایت، بر اشتباه خود اصرار نمی کردند. این حالت نمونه کاملی از اصرار کردن به گناه و بالیدن به آن است و تا زمانی که مسئله بر این منوال باشد، رها گشتن از اوهام بسیار مشکل بوده و انتظار عنایت الهی را داشتن، طمعی بسیار بیهوده است چون خداوند می فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾. (الحج: ۸).

(معنی): ((و از مردم کسانی هستند که درباره خداوند مجادله می کنند بدون علم و هدایت، و به غیر از کتاب روشن)).

همان گونه که در فصل رجه بیان نمودیم، مفهوم ((بداء)) بر اکثریت قریب به اتفاق شیعه امامی پوشیده بوده، و حتی می توان گفت که از محتوای آن چیزی نمی دانند و در صورتی که معنای این نظریه از آنان پرسیده شود. در جواب حیران می مانند و بسیار جای تاسف و اندوه است که بینیم امتی به فضل رهبریت مذهبیش به این حال و روز بیافتند. چون می توان گفت هزاران، بلکه صدها هزار شیعه وجود دارند که هنگام ورود به مراقد امام دهم و یازدهم، یعنی ((علی النقی)) و ((حسن العسکری)) این جمله را تکرار نموده.

((السلام علیکما یا من بداء الله فی شأنکما))

(معنی): ((سلام بر شما ای کسانی که خداوند در حق شما مرتکب بداء شده است)).

و حتی معنی آن را هم نمی دانند. آنان نمی دانند که این جمله، چگونه و به چه دلیل بوجود آمده است و خطورت این سخن را که در آن، سلطه، علم، اراده، و حکمت را از خداوند نفی می کند، نمی فهمند. اما شگفت انگیزتر از همه این است

که تا به امروز حتی یکی از علمای ما نیز جهت حذف این جمله از زیارت نامه ها و یا منع قرائت آن حرکتی از خود نشان نداده است. این جمله همانند جمله ها و عبارات ساختگی دیگر است که کتابهای زیارت و روایت را پر نموده، و همان طور که گفتیم با اساس عقیده و روح اسلام تناقض دارد.

اما معنی ((بداء)) چیست؟ گفتیم که شیعه در هنگام زیارت مراقد امامان دهم و یازدهم این کلمه را در جمله یاد شده بکار می برند. و همان گونه که همه اعتقاد داریم، در عقیده شیعه امامی، امامت بر حسب تسلسل از پدر به پسر بزرگتر انتقال می یابد. امام حسن و امام حسین به دلیل نص وارد از رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- که فرمودند:

((حسن و حسین چه برخیزند و چه بنشینند، هر دو امامند)).

از این قاعده مستثنی می باشند. و در نتیجه امامت پس از امام حسن به فرزند بزرگتر او انتقال نیافته، بلکه به برادرش حسین انتقال یافت.

اتفاق دیگری که در مسیر امامت رخ داد این بود که اسماعیل، یعنی پسر بزرگ امام ششم شیعه جعفر صادق، در زمان حیات پدرش وفات یافت، و در نتیجه امامت به برادر او موسی ابن جعفر، یعنی فرزند کوچکتر جعفر صادق انتقال یافت. این تغییر در مسار امامت که یک منصب الهی است، به ((بداء)) یا روشتر بگوییم تجدید نظر و تغییر اراده خداوند معروف است. یعنی خداوند اراده خود را تغییر داده و بر اساس آن، امامت الهی از اسماعیل به موسی ابن جعفر، و سپس به فرزندان او انتقال یافته است پس می بینیم که در این مسئله، امامت طریق طبیعی خود را که انتقال این منصب از پدر به پسر بزرگتر است طی نکرده است.

اما سوال گیج کننده این است که چرا تغییر مسار امامت، بداء نامیده شده و به خداوند نسبت داده می شود، در صورتی که اثبات این تغییر، احتیاجی به این مسئله

ندارد که از قدرت خداوند بکااهد. پاسخ این سوال باید در رابطه با اوضاع و احوال حاکم بر عهد اول جدال میان شیعه و تشیع داده شود منصب امامت هنگامی که منصبی الهی باشد به انتخاب تن نداده، و سیر آن با مرگ امام شرعی عوض نمی شود بر حسب ناموس و قانون الهی، منصب امامت پس از مرگ امام شرعی از او به پسر بزرگتر او انتقال می یابد. و به همین علت امامت را امری تکوینی نامیده اند که به متغیرات زمان و مکان تن نمی دهد و رابطه امام با پسر بزرگتر او، همانند رابطه علت و معلول رابطه ای ذاتی و لاینفک است. در نتیجه معنای این کلام این است که امام پدر هیچ اختیاری در تعیین امام پس از خود ندارد، و این اختیار بر طبق اراده خداوند از قبل انجام گرفته است.

این جنگ و جدال فکری در زمان قبل از غیبت کبری و پیش از اینکه به افقهای وسیع دیگری انتقال یابد گریبان گیر خود شیعه می شود. و این مسئله در زمانی اتفاق می افتد که مذهب اسماعیلی شروع به ظاهر شدن در میدان افکار اسلامی نموده، و وحدت شیعه را به خطر از هم پاشیدگی داخلی تهدید می کند. مذهب اسماعیلی، اراده ازلی خداوند را تغییر پذیر نمی بیند، و امامت را فقط بر حسب همان تسلسل موجود می پذیرد. به این معنی که شخص امام پدر، در تعیین امام بعدی هیچ سلطه ای نداشته، و این اختیار از قبل به اراده معین خداوند انجام گرفته است. پس هنگامی که وارث شرعی، یعنی اسماعیل می میرد پدر او یعنی جعفر صادق نمی تواند فرزند کوچکتر خود، موسی را جانشین او کند. بلکه امامت الهی بر طبق قاعده یاد شده، به فرزندان اسماعیل انتقال می یابد. و چون شیعه خود بانی نظریه امامت الهی است، و می خواهد هر طور شده از این سر در گمی و منجلاب رهایی یابد نظریه ((بداء)) را پیش کشیده، و مسئولیت انتقال امامت از اسماعیل به موسی ابن جعفر را به خداوند متوجه می کند. و با ابداع این نظریه در آن واحد امام جعفر صادق تبرئه شده، و

مذهب اسماعیلی نیز مردود خوانده می شود. همان گونه که همه می دانیم امامت نزد اسماعیلی هنوز هم استمرار داشته، و امامشان که از نسل اسماعیل می باشد، حی و حاضر زمام رهبری آنان را بدست دارد.

باز به نظریه بدا بازگشته و می گوئیم که این نظریه در اوائل ظهور فرقه اسماعیلیه که وحدت شیعیان را تهدید می کرد مطرح شد و به همین علت تا اوایل قرن سوم هجری از آن هیچ اثری نمی بینیم. اما چرا شیعه امامان دهم و یازدهم را مخاطب قرار داده، می گوید خداوند در حق آنان مرتکب بدا شده است؟ و جالب است که می بینیم نه موسی ابن جعفر، و نه پسر او علی الرضا، و نه نوه او محمد الجواد، هیچ کدام حتی با یک کلمه که نشان دهنده ارتکاب بداء نسبت به آنان باشد مخاطب قرار نمی گیرند. این امر یک نکته را ثابت می کند و آن این است که نظریه بداء هنگامی که مطرح شد که اسماعیلیان پای در صحنه وجود گذاشته، و با قدرت تمام خود را مطرح می کردند و این مسئله در اوائل قرن سوم هجری یعنی در زمان امامان دهم و یازدهم اتفاق افتاد.

بعضی از اعلام شیعه جهت اثبات تغییر مسار امامت از اسماعیل به موسی ابن جعفر به ((بداء)) پناه بردند، در حالی که امامت و انتقال آن از پدر به پسر، به صورتی که شیعه قبل از عهد جدال میان شیعه و تشیع به آن عقیده داشت، هیچ احتیاجی به پیش کشیدن نظریه بداء، و تغییر اراده الهی نداشت. چون بر طبق وصیت امام صادق که شاهد وفات فرزند بزرگش، یعنی نامزد اول مقام امامت بود، این مقام به نامزد دوم آن انتقال می یافت. و بدون شک امام صادق در مورد کسی که پس از ایشان تولیت امور فتوا و فقه را بدست می گیرد رای خود را اعلام کرده بود. پس کلام امام و تعیین وارث شرعی توسط ایشان فصل خطاب بوده، و زیر پا گذاشتن آن ناممکن است.

موضوع بداء گوشه ای از کتابهای شیعه را اشغال نموده و بعضی از علما نیز در دفاع از بداء، فصل خاصی را بدان اختصاص می دهند. این جدل به بحثهای فلسفی و کلامی انجامید که کتابهای علمای ((کلامیه)) آکنده از آن است. مباحثی همچون اراده الهی، اجلهای حتمی و مقدر، که قدر را می رانند، صدقه ای که بلا و آزمایش را می راند، و کلامهای دیگری که اهل علم بدان آگاهند، و همچون جدال فکری میان ((اشاعره)) و ((معتزله))، همه و همه از آن منشعب می گردند. بعضی از علمای شیعه نیز راه خروج از این گره را، در جدا نمودن ((نسخ تشریحی)) از ((نسخ تکوینی)) می بینند و می گویند که بداء نسخی است در تکوین، و نمی دانم کسانی که این همه در مورد بداء نوشته و سخن راندند، در این آیه کریمه:

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾. (الرعد: ۳۹).

(معنی): ((خداوند هر چه بخواهد محو، و هر چه بخواهد اثبات می کند و ام الكتاب نزد او است)).

راه حلی برای آن سر در گمی و معضله پیدا کردند یا نه؟ در هر صورت کسانی که در مورد بداء نوشتند، به جز انباشتن اوهام بر اوهام، و سفسطه بر سفسطه، کار دیگری از پیش نبردند. در صورتی که اگر راه حلی را در آیه یاد شده جستجو می کردند از آن گره کور بافته دست خودشان بود، نجات یافته و عاقبتشان به طعنه زدن و کاستن از سلطه خداوند نمی انجامید. و این سخن مسخره را نیز که خداوند چیزی را اراده نمود، اما نتیجه امر چیز دیگری از آب در آمد، بر زبان نمی راندند.

تصحیح

قبلاً گفتیم و باز هم تاکید می کنیم که قواعد مذهب شیعه حتی با قرائت آن جمله کذابی که به آن اشاره شد با مشکلی فکری بنام بداء روبرو نمی شود، چون مردم

بدون هیچ توجه و اهمی این جمله را بر زبان رانده، و به ابهام و اشکالات موجود در آن بهایی نمی دهند. این نظریه بدون شک در مکانهای زیادی وارد شده است و شیعیان هر شب و روز هنگام زیارت مراقد امامان دهم و یازدهم آن را بر زبان می رانند. امام هیچ کدام از مراجع شیعه و یا علمایمان، به حذف این جمله که در دهها جلد از کتابهای زیارت وارد شده است، بهایی نداده، و حتی به صورت اجمالی و یا تفصیلی آن را انکار ننموده اند و باز هم بدون شک نظریه بداء از نظریات وضعی و ساختگی است که به ائمه نسبت داده می شود. و تاریخ به وجود آمدن آن به عهد اول جدال میان شیعه و تشیع باز می گردد، که به این موضوع قبلاً نیز اشاره کردیم. از اینجا بار دیگر عنوان می کنم که ما شیعیان باید همه موروثات خود را از این گونه عقاید و نظریات ساختگی که به موجب آن در حق خداوند، رسول او -صلی الله علیه و آله وسلم-، خلفاء و ائمه شیعه که ائمه مسلمانان نیز می باشند، اجحاف شده، و به ناحق قدرت و مقام آنان را زیر سوال می برد پاکسازی و غربال کنیم.

در اینجا به نتیجه ای بسیار خطرناک می رسیم و آن این است که کسانی که دست اندکار راه اندازی جدال میان شیعه و تشیع بوده اند، برای رسیدن به مقاصد شوم خود، که با اساس عقیده و عقل و منطق منافات دارد، حتی از تطاول و دست اندازی به قدرت و صفات الهی نیز خودداری نکرده اند من به خداوند بزرگ امید بسته و از او مخلصانه می خواهم که با پایان دادن به این شب تار و ظلمانی خورشید حقیقت را در دلهای صاف و مستعد به قبول حق، نمودار ساخته، تا همه بر حسب قدرت و توانایی خود، جهت به مقصد رسانیدن حرکت تصحیح کوشیده و گام بردارند و فقط در این هنگام است که شیعه می تواند به عصر درخشان رسالت باز گشته، و زندگانی پربار و نوینی را آغاز کند.

تصحیح بین قبول و رد

تصحیح افکار وارداتی و عقاید مهلک و غیر سلیم وظیفه همه مسلمانان بوده و قرآن، سنت رسول -صلی الله علیه وآله وسلم-، و عقل و فطرت سلیم بدان حکم می کند و بدون شک ارشادات و موعظه های بلیغی که از این سرچشمه های فیض نیرو می گیرند، و قلبهای بی غل و غش و نفوس آماده مستعد را به خود جذب نموده، و صاحبان آنان را دسته دسته به سوی حق رهنمون می سازند.

تصحیح بین قبول و رفض

نظریه تصحیح که ما آن را برای اولین بار در تاریخ شیعه و تشیع مطرح نمودیم، بدون شک با واکنشهای مختلفی در جهان روبرو خواهد شد، که با محیط و منطقه زیست افراد ارتباط نزدیک دارد. و بسیار طبیعی است که عده زیادی از رجال دین و تاجران طائفیت، که در مقدمه آنان رهبران دینی قرار دارند به مخالفت به آن برخاسته و در رویارویی با آن همه قدرت و توان خود را بکار گیرند.

ما این عده را بخاطر واکنششان که ممکن است بسیار عنیف و سخت باشد معذور می دانیم. چون خطر تصحیح مجد و قدرت و کیان آنان را که بر اساس آن آرزوهای عریض و وسیعی را در طول قرون متمادی بنا نموده اند تهدید می کند.

اما امید ما به اکثریت قریب به اتفاق از طبقه روشنفکر شیعیان است که ندای تصحیح عزت دنیا و خیر اخوت را در بر دارد.

پس می خواهم نصیحتی را متوجه آنان کنم و به آنها بگویم که دعوت به راه حق احتیاجی به عنف و خشونت ندارد، چون کلمه حق به خودی خود راهش را باز می

کند.

و در این راه الگوی ما عمل رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- است که خداوند او را مخاطب قرار داده و می گوید:

﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنَّفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ﴾. (آل عمران: ۱۵۹).

(معنی): ((اگر تندخو و سخت دل بودی، مردم از گرد تو پراکنده می شدند)).

و در جای دیگر می گوید:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾. (النحل:

۱۲۵).

(معنی): ((خلق را به حکمت و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کن و با آنها به

بهترین طریق مجادله کن)).

در نتیجه بر همه کسانی که مسئولیت دعوت تصحیح را به دوش می گیرند واجب است که در مخاطبه دیگران و به خصوص سالمندان طریق نرمش و عدم شدت و خشونت را بکار گیرند. چون برای کسانی که عمری است به قول و فعلی عادت نموده و از سنین کودکی بر آن تربیت شده اند آسان نیست که به یک باره از همه این امور کنده شده و دست بردارند به عنوان نمونه و فقط برای مثال آیا می توانی از انسانی که از آغاز طفولیت با گفتن کلمه ((یا)) به استعانت و طلب از غیر خداوند انس گرفته است خواه شخص مخاطب پیامبر، امام، و یا ولی باشد انتظار داشت که در عرض یک شبانه روز از این عادت و عقیده با هم دست بردارد؟

بسیاری از شیعیان در طلب معونت و کمک غیر از خداوند را مخاطب قرار می دهند. و من نمی دانم چرا ما شیعیان خداوند قادر بر همه چیز را رها نموده، و از دیگران استعانت می جوییم، حال آنکه خداوند ما را به استعانت جستن از خود او مامور نموده است:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾. (الفاتحة: ۵).

(معنی): ((تنها تو را عبادت نموده و تنها از تو یاری می جویم)).

و هم اوست که بندگان خود را مخاطب قرار داده و می گوید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾. (غافر: ۶۰).

(معنی): ((و ما از رگ گردن انسان به او نزدیک تریم)).

و باز فقط به عنوان مثال، فکر می کنید آسان است که از شیعه بخواهیم تا از سجود بر تربت حسینی، که به شکل‌های مختلف ساخته شده است دست بردارد، حال آنکه او می بیند که رهبران دینی او در نمازهای خود بر آن سجده برده، و مساجد شیعیان از آن آکنده است.

و باز هم فکر می کنید که آیا آسان است که از شیعه بخواهیم از نامگذاری فرزندان در عبودیت غیر خداوند دست بردارد؟ این گونه عمل را در هیچ کدام از فرقه های اسلامی و غیر اسلامی دیگر مشاهده نمی کنیم. و شیعه تنها طایفه ای است که حتی در نامگذاری فرزندان راه بندگی غیر از خدا را می پیماید.

اگر صفحات تاریخ ائمه شیعه، از امام علی گرفته، تا آخرین امام را ورق بزنیم می بینیم که هیچ کدام از آنان فرزندش را به بندگی غیر از خدا نامگذاری نکرده است و من نمی دانم که این گونه نامگذاری که با روح اسلام متناقض می باشد از چه وقت در تاریخ شیعه پدیدار گشته است. چون عبودیت فقط مخصوص خدا است و نه غیر از خدا. و انسان را هرگز شایسته نیست که بنده انسانی دیگر باشد، حال باشد که شخص معبود در نزد خداوند از شان والایی برخوردار باشد.

و بار دیگر می خواهم این مسئله را به طبقه داعی تصحیح تاکید کنم که تغییر این منحنی فکری در نزد شیعه امامی کار آسانی نبوده و در طول یک شبانه روز انجام نمی گیرد. این امر به زمان، صبر، کوشش و روشننگری نیاز دارد تا مسئله کاملاً در دلها جای گیرد. در نتیجه مسئولیت ما بسیار سنگین بوده و باید جهت انجام آن قدم به

قدم گام برداشت. چون همه می دانیم که نظریه تصحیح از سوی کسانی که در ابتدای این فصل به آنان اشاره نمودیم، با مقاومتی سخت روبرو خواهد شد. و نیز در این راستا نباید خطر قدرتهای استعماری را که هنوز به مسلمانان به دیده طمع نگریسته و در راه متلاشی نمودن وحدت، و تفرقه آنان دست به هر کاری می زنند از یاد برد. آنان همواره از طریق نویسندگان و قلم زنانی جیره خوار که از راه این گونه نوشته ها نان می خورند وارد به عمل شده و به راحتی تمام با حرکات تصحیح به مقابله بر می خیزند که این عمل به علت وجود گروههای ساده اندیشی که به آسانی می توان آنان را بسیج نمود احتیاج به سعی زیادی ندارد. امام علی این گروههای ساده اندیش را این گونه تعبیر می کند:

(وحشیانی ساده اندیش، که به هر جهتی که باد آنان را ببرد، خواهند رفت. و از هر فریاد و سخنی تبعیت می کنند و هرگز نور خداوند قلوبشان را روشن نساخته است)^{۶۹}.

این گروه گوش به فرمان رهبریت مذهبی بوده، و هم اوست که در طول قرون متمادی ماموریت اجرای مو به موی بدعتهای ساختگی و وارداتی در مذهب شیعه را به عهده داشته است.

و سرانجام همه این نیروهای یاد شده دست به دست هم می دهند تا حرکت تصحیح را متوقف سازند. اما بگذارید بگوییم: حرکت تصحیح از تجمع همه این نیروها قویتر بوده و به اذن خداوند بالاخره در پایان راه به پیروزی می رسد. چون رویارویی با تصحیح، به رویارویی با قلعه ای استوار می ماند، که هیچ قدرتی را توان درهم شکستن آن نیست، آری دیوارهای شامخ تصحیح، بر اساس و شالوده ای سخت بنیان شده اند که این شالوده همان کتاب خداوند، سنت رسول او -صلی الله علیه

^{۶۹} (همج رعاع یمیلیون مع کل ریح، اتباع کل ناعق، لم یستضیئوا بنور الله).

وآله وسلم-، و عمل و اقوال امام علی است که فقهای مذهب شیعه آن را بر خود حجت می دانند. نگهبان و محافظ این اساس نیز قدر دیگری است که عقل نام دارد، و باز هم علمای مذهب شیعه، آن را چهارمین رکن از ارکان استنباط احکام شرعی تلقی می کنند. آری این پشتیبانان چهارگانه بر علمای شیعه حجت بوده و هرگز نمی توانند از آن چشم پوشی کرده و یا به مبارزه با آن برخیزند.

باز هم باید بگوییم که کتابهای روایت شیعه، و حتی آنهایی که نزد فقهاء صحیح و موثوق خوانده می شوند، آکنده از روایاتی است که به ائمه کرام نسبت داده شده و با ضروریات اسلام و اصولش، و همچنین دلایل چهارگانه ای که علمای شیعه آنان را اساس استنباط احکام فقهی قرار داده اند تناقض دارد.

از این گونه روایات ساختگی که به ائمه شیعه نسبت داده می شوند، به عنوان ذریعه و بهانه ای جهت توقف حرکت تصحیح و اهدافش استفاده می گردد. حال آنکه خود ائمه امر به مردود شمردن روایاتی می کنند که به آنان نسبت داده شده، و با کتاب خداوند و سنت رسولش منافات دارند.

پس بار دیگر این مسئله را به طبقه بیدار و روشنفکر، که تکیه گاه اول و آخر حرمت تصحیح می باشد گوشزد می کنیم که همواره همه روایاتی که فقها و علمای ما جهت اثبات بدعتهای الصاقی به مذهب شیعه به آن استناد می ورزند. با قرآن، سنت رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- و عقل محک زده، و خالص را از ناخالص جدا سازند. فرد فرد، این طبقه باید در مورد همه روایات وارده از ائمه شیعه به حکمیت و داوری برخیزند. چون تنها با این روش می توان عقول و قلوب شیعه را که قرنهای در اسارت زنجیرهای روایات ساختگی بوده اند، از این قید و بند رها ساخت.

هنگامی که چندی پیش در تهران یکی از رهبران مذهب شیعه خطبه سر داده و

برای مردم سخنرانی می کرد، و سخنانش از طریق رسانه های گروهی برای همه مردم پخش می شد. همه جهانیان پیام او را شنیدند که می گفت:

((جبریل پس از وفات پیامبر، همواره بر دخترش فاطمه زهرا نازل شده و او را از قضایای زیادی آگاه می کرد)).

همه مسلمانان عقیده دارند که این کلام با ضروریات اسلام و عقاید اساسیش تناقض دارد. چون پس از وفات رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- نزول وحی نیز قطع گردید. اما این سخنان از دهان فقیهی بیرون می آمد، که به همان روایتهای وضعی و ساختگی که ما بارها خواستار پاکسازی آنها شده این استناد می کرد. اما جالبتر از همه اینکه هرگز حتی یکی از هم ترازان فقیه نیز با این سخنان مخالفت نکرد بلکه بر عکس، همه با سکوت خود که علامت رضا است، بر این سخنان مهر صحت زدند. به همین دلیل است که ما همواره رهبران و علمای مذهب را مسئول رواج بدعتهای ساختگی و الصاقی به مذهب شیعه می دانیم. چون آنان همیشه به این بدعتها تسلیم بوده و یا آن را تایید کرده اند. بیاید به سخنان امام علی گوش فرا دهیم که هنگام غسل و تجهیز پیکر پاک رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم- اینچنین می گوید:

((پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا -صلی الله علیه وآله وسلم-، با مرگ تو نزول خبرهای آسمان نیز که با مرگ هیچ پیامبری منقطع نشده بود قطع گردید)).^{۷۰}

و پس از همه اینها هنگامی که دلیل و برهان به مبارزه با دشمنان تصحیح برخاسته و زبان آنان را می بندد و ببینیم باز آنها به چه سلاحی متوسل می گردند؟ در اینجا فقط یک راه باقی است که همواره اصحاب نفسهای بیمار و جیره خواران و جاهلان در آن قدم می گذارند و این راه همان تجریح و شتم و طعن

^{۷۰} نهج البلاغه ج ۳ ص ۲۲۸.

صاحب دعوت است. شان آنان همانند شان کسانی است که خداوند در مورد آنان می فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَصَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يُلُوكُمْ اللَّهُ بِهِ وَلَيَبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾
(النحل: ۹۲).

(معنی): و مانند زنی می باشید که رشته محکم خود را پس از تابیدن باز کرد و اتابید که عهد و قسمهای محکم خود را برای فریب یکدیگر و فساد بکار برید، بدین منظور که قومی بر قوم دیگر برتری یابد. زیرا خداوند شما بندگان را به این عهد و قسمها می آزماید، و در روز قیامت همه اختلافات شما را آشکار خواهد ساخت.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ * ثَانِي عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾. (الحج: ۸ - ۹).

(معنی): «برخی از مردم از روی جهل و گمراهی و بی هیچ کتاب و حجت روشنی در مورد خدا مجادله میکنند، و با تکبر از حق اعراض کرده تا خلق را از راه خدا گمراه گردانند، چنین کسی را در دنیا ذلت و خواری باشد، و در آخرت عذاب آتش سوزان خواهیم چشانند». (صدق الله العظيم).

توضیح مهم

جهت پیشرفت رساله تصحیح بشکلی مستمر و مداوم مجلس اسلامی اعلا تصمیم گرفت تا نشر مجله ماهیانه ای را بعهدہ گیرد کہ به تصحیح و مبادی و اهداف آن اهتمام ورزد. و ابن مجله تمامی مقالات و سخنان حول تصحیح را بدون در نظر گرفتن هدف نویسنده آن منتشر خواهد نمود بشرط آنکہ نویسنده مقاله از علماء و صاحب نظران علوم دینی و فقہ و علوم اسلامی باشد. و در این راستا، علمای نظارت کننده بر کار مجله به سؤالاتی کہ در مورد تصحیح باشد بشرط مختصر بودن آن جواب خواهند داد.

نامه به مجلس اسلامی اعلا به آدرس زیر فرستاده خواهد شد:

POST-TEL CENTER
2210 Wilshire Blvd, Suite 451
Santa Monica, CA 90403
U.S.A.